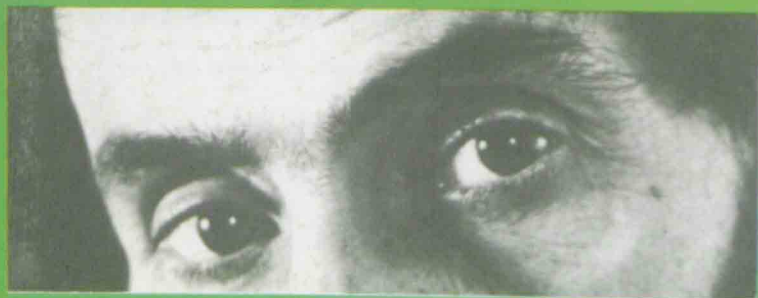


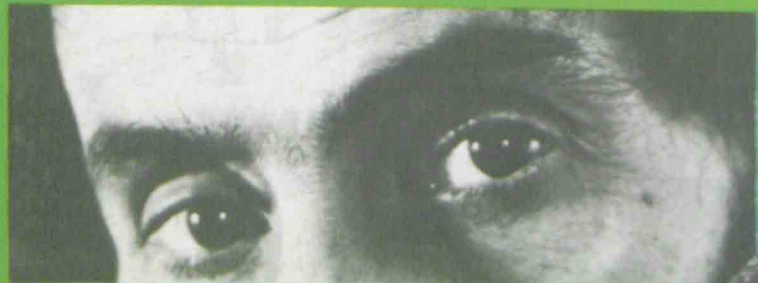
# جریان

رستاخیز

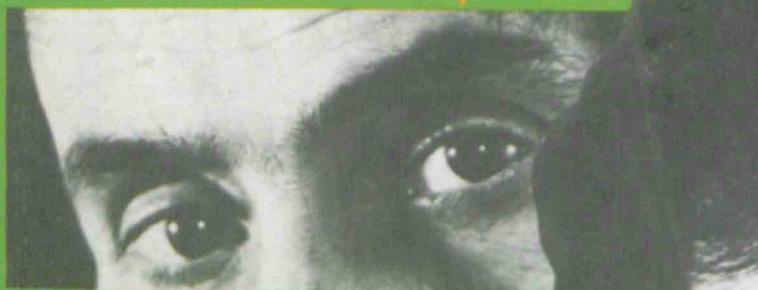
شماره‌ی ۱۰۴ پنجشنبه ۲۷ مرداد ۲۵۳۶ بها ۲۰ ریال



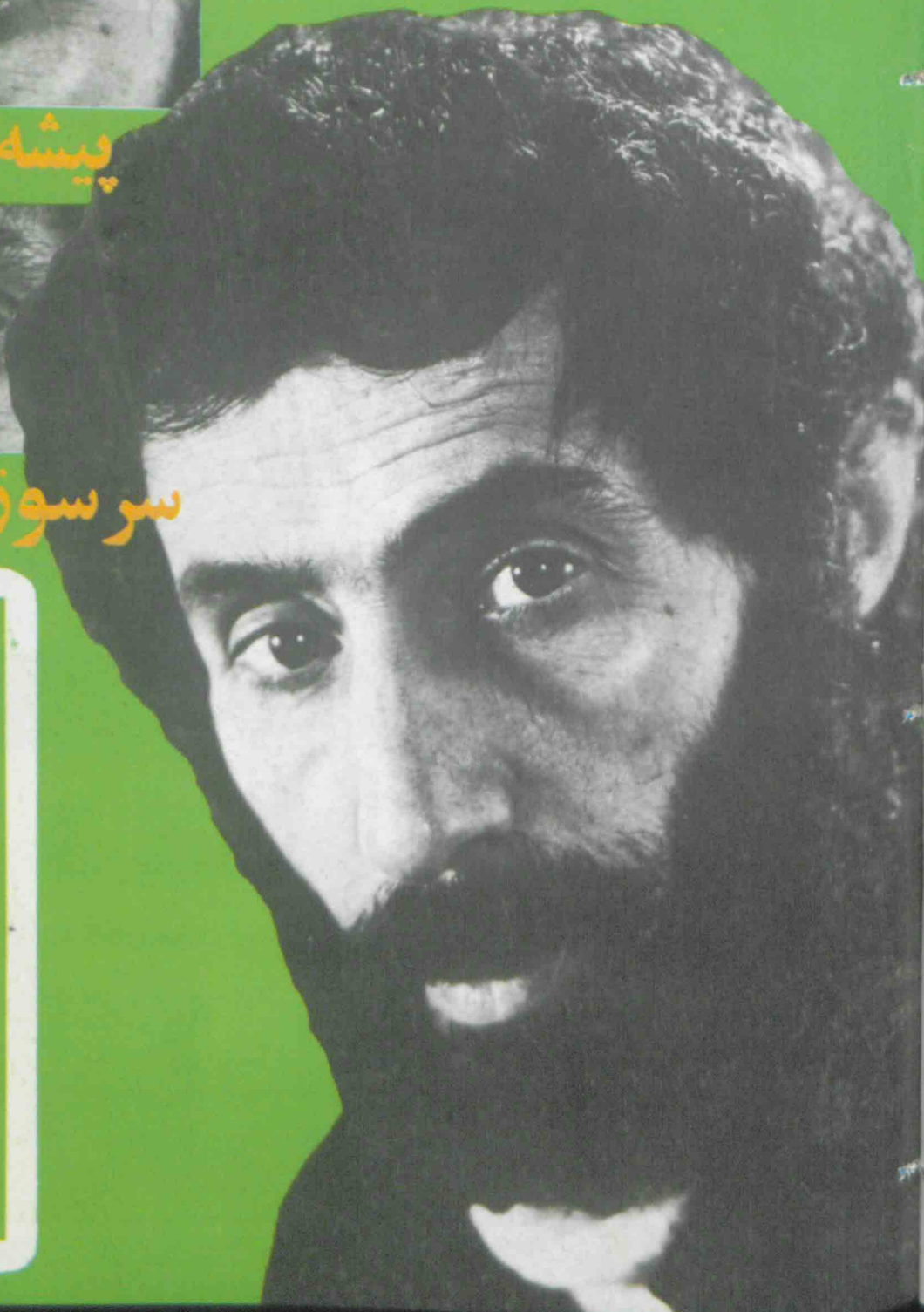
اهل کاشانیم...



پیشه‌ام نقاشی است...



سر سوزن ذوقی دارم...



● تجدید دیدار با  
استاد جلال همایی  
● «ایران درودی»  
کپیه بردار «دالی»  
● بسیاری از  
دانشجویان ایرانی  
در خارج دست  
خالی برمیگردند

# گروه صنعتی کفش ملی بهترین ها را بکار میگیرد تا بهترین را بسازد



همکاری ارزشمند بیش از ۸۰۰۰ کارکنان متخصص در کارخانجات متعدد گروه صنعتی کفش ملی، تهیه بهترین مواد اولیه و استفاده از مدرنترین و پیشرفتهترین ماشین آلات بما امکان میدهد تا بهترین کالا را همراه با آخرین مدهای بین المللی به بازارهای داخلی و خارجی عرضه داریم.

ما بهترین ها را بکار میگیریم، تا بهترین را بسازیم



گروه صنعتی کفش ملی



اس اف پی  
فلوراید

جوامع دندانپزشکی جهان  
بکار بردن ترکیبات فلوراید در خمیر دندان  
را تأکید کرده اند.

**خمیر دندان پاوه** برای جلوگیری از

کرم خوردگی و فساد دندان

محتوی اس اف پی فلوراید

(پیشرفته ترین ترکیب فلوراید)

## آن روز، که راه تازه آغاز شد



سال گذشته، مرداد ۳۵۳۵ شاهنشاهی، جوانان رستاخیز دوره جدید خود را آغاز کرد. و این آغاز مقارن بود با سالروز قیام سرنوشت- ساز ۲۸ مرداد و «جوانان رستاخیز» این تقارن را به فال نیک گرفت و اساسی‌ترین مقاله خود را به مروری دوباره بر ارزشهای قیامی مردمی ۲۸ مرداد اختصاص داد و با این تأکید که نسل جوان باید راه تازه‌ای را که ۲۸ مرداد در زندگی ملی ما گشود، بیشتر و بیشتر بشناسد و امسال نیز که آغاز دوره تازه «جوانان رستاخیز» با فرخنده قیام ملی تقارن یافته است، این مقاله را می‌آوریم و امید است که ایرانیان جوان دفتر درخشانی را که ۲۸ مرداد رودرروی ما گشود بازشناسد و همواره یاد داشته باشد که نقطه عزیمت بسوی انقلاب یکسره از ۲۸ مرداد برخاست که یاد آن روز گرامی باد:

\*\*\*

سالهای نوجوانی و جوانی انسان، سالهای جوشندگی و خوش‌بینی، امیدواری و مبارزه-جویی و قاطعیت در نظرها است.

نوجوان و جوان آینده‌نگر است و گریزان از گذشته - پیش می‌رود و می‌خواهد آینده را، بنا بر آرمانها و آرزوهای خویش بسازد.

به گذشته، تنها تا آنجا می‌نگرد که کمبودها و کزیه‌ها را ببیند و بباید و در ساختمان آینده از آنها پرهیز کند چنین است که جوان خرده‌گیر گذشته است و قاطعیت جوانی به آسانی این خرده‌گیری را تا سرحد نفی می-تواند بکشانند.

اینجا است که خطری جامعه‌ها را تهدید می‌کند - خطر بد شناختن گذشته یا بزبان بهتر ناشناختن راستین آن.

این خطر سبب می‌شود که کزیه‌ها و کمبودهای تصویری جانشین کمبودها و کزیه‌های راستین شوند و برای گریز از آنها، راه‌حلهایی بیابند که خود کمبود کزیه تازه فرا آورد و جامعه‌ها را دچار تباهی کنند.

همچنان که طبع خرده‌گیری از گذشته و آینده‌نگری نوجوانان و جوانان لازمه طبیعی پیشرفت و فوسازی و بازسازی جامعه‌ها است - و این را رهبر انقلاب ایران به «اقتصادی سن جوانان» تعبیر فرموده‌اند - بدشناختن و ناشناختن گذشته (تاریخ) سبب بر خطا شدن جامعه‌ها و زیانهای جبران‌ناپذیر آنها میشود.

آینده‌نگری و آرمان‌خواهی و خرده‌گیری کمبودها و کزیه‌ها باید که بر بنیاد شناخت درست تاریخ باشد تا جامعه‌ها را ارمغان پیشرفت

واقعی آرد.

رمز اهمیت شناخت تاریخی و یافتن ادراک و اشعار تاریخی - بویژه برای نسلهای جوان و نوجوان هر جامعه - در همین نکته است.

از اینرا هست که باید رویدادهای نزدیک و دور تاریخ وطن خود را با باریک‌بینی بنگریم تا مورد ارزیابی قرار دهیم و جوانان و نوجوانان خویش را، از زاویه‌های گوناگون با آن روی-داده‌ها آشنا سازیم. با چنین آشنایی است که نوجوانان و جوانان ما خواهند توانست درست داوری کنند و درست نتیجه بگیرند.

یکی از مهمترین رویدادهای نزدیک تاریخ ما قیام ۲۸ مرداد ماه ۲۵۱۲ است که موافقان و مخالفان آن، هر يك، با برداشتی دیگر ارزیابی کرده‌اند و می‌کنند.

نوجوانان امروز (آنها که کمتر از ۱۸ سال دارند) آن روز هنوز پا به جهان ننهاده بودند. جوانان امروز که تا ۳۰ سال دارند، نمی‌توانند آن را بیاد داشته باشند. طبیعی است که این رویداد از زندگی جاری و یادهای زندگی آنها بیرون ماند و برای ایشان از آن تاریخ بشمار آید.

به این سان، ارزیابی و بازشناسی آن، بی‌گفت، برای ایشان ضروری است که ساختمان جامعه کنونی ما بر آن پایه است و بسی از

# جوانان

نشریه هفتگی

حزب رستاخیز ملت ایران

تلفن سردبیر: ۶۶۷۱۵۱

تحریریه: ۶۴۰۹۸۸

تلفن خانه: ۶۶۷۱۵۹

نشانی: خیابان وصال شیرازی،

بزرگمهر غربی، شماره ۱/۱۴۸

در این شماره:

● روی‌دادهای مهم ایران و زندگی حزبی در صفحات ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و ۹ بخوانید.

● مقاله‌ای تحلیلی، از داریوش همایون

● و القلم، یادداشت‌هایی است کوتاه، از نویسندگان جوان صفحات ۱۵ و ۱۱

● دکتر شاپور راسخ، از روابط دو نسل می‌نویسد. - صفحات ۱۴ و ۱۵

● «کتاب، کتابخانه، کتابخوان» - گفتگویی با استاد محمد محیط طباطبائی، صفحات

۱۳ و ۱۲

● در صفحات ۱۸ و ۱۹ نقدی بر کتاب دستور می‌خوانید.

● آقای رئیس چه کرده‌اید؟ صفحات

۳۰ و ۲۱

● این نسل مضطرب، گزارشی تحلیلی و تحقیقی است که در صفحات ۴۴ تا ۴۵ آمده است.

● جوانان جنوب غربی تهران، در میز-گردی، از مشکلاتشان می‌گویند - صفحات

۲۶ و ۲۷

● شاعران معاصر، در گرداب سوررئالیست - صفحات

۲۸ و ۲۹

● در صفحات ۳۰ و ۳۱ گزارشی از برنامه‌هایی می‌خوانید که در جشن هنر، به نمایش خواهد آمد.

● اینها که به فرنگ می‌روند - صفحات

۳۳ و ۳۲

● ایران درودی و تابلو خون سیاوش - صفحات

۴۰ و ۴۱

● کلید هنر را در صفحات ۴۶ و ۴۷ می‌خوانید.

● تجدید دیدار - صفحات ۵۰ و ۵۱

● مطالب هنری در صفحات ۵۴ تا ۵۳ آمده است.

● ورزش، صفحات ۸۴ تا ۹۵ در ۱۴ صفحه



کارخانه‌ها و موسسه‌های تولیدی سپیم، همه از آن انقلاب بزرگ اجتماعی است که آنرا «انقلاب شاه و ملت» می‌نامیم.

طرح این انقلاب، گسریچه از سال‌های نخست شهریاری شاهنشاه آریامهر در مخیله همایون ترسیم شده بود، اما، بی‌شکست دستگاه فرمان‌روا و هرج و مرج‌گرای مرداد ۲۵۱۲، ممکن نبود عملی شود.

برای اعمال آن قیامی لازم بود تا پیوند های جاودانی شاهنشاهی ایران را با مردم وطن ایرانی مجسم سازد - دوستان را به استحکام آن ایمان بخشد و دشمنان را به بیسوده بودن تلاشی بدخواهانه هشیار کند.

قیام ملی ۲۸ مردادماه ۲۵۱۲ که در آن زن و مرد، پیر و جوان، کارگر و سپاهی، همدوش مشارکت داشتند این نکته را روشن ساخت تا زمینه برای کرده‌های بزرگ مقدماتی و انقلابی آماده شود.

باشد که در روزهای سرنوشت‌ساز، هموطنان امروز و فردای ما، با همان ایمان و پای‌مردی مجاهدت کنند - چنان که از آهنگر اساطیری ما - کلاه - تا شهیدان ۲۸ مردادماه چنین کرده‌اند.

که ایران زنده و جاوید مانده است و بماند.

ملی - به‌ما رسیده است، یعنی نظام شاهنشاهی از میان می‌رفت. ایران از آن انیران می‌گشت و نامش به تاریخ سپرده می‌شد - نامی که بر ما است تا جاویدان بداریم.

بیائیم از نظرگاه دیگری به جامعه خود بنگریم:

اگر پیشرفت اجتماعی که ملازم با تغییر ارزشهای غیراساسی است. مطمح‌نظر باشد - می‌بینیم روی داد ۲۸ مرداد ماه ۲۵۱۲ سبب شد جامعه ما پدراه برکندن ارزشهای نامطلوب خود رود.

دستگاه فرمان‌روا و هرج و مرج‌گرای مردادماه ۲۵۱۲، ائتلاف و تضادی بود از ارتجاع سرخ و سیاه - اتفاق آنها که خواستار برکندن نظم ملی بودند با زمین‌داران بزرگ بردار اقتصادی جامعه ما را نظام ارباب و رعیتی و بردار اجتماعی آن را خان‌خانی و ارتجاع سیاه تشکیل می‌داد.

امروز که ما سپاه دانش داریم که بر نفت خویش فرمان‌روا شده‌ایم که از جامعه وام‌دار به جامعه وام‌پرداز بدل شده‌ایم که قدرت آن را داریم صلح منطقه خویش را تکمیل باسیم که فرزندان وطن ما از آموزش و بهداشت رایگان استفاده می‌کنند که دهقان ما صاحب زمین خویش است و کارگر ما در سرمایه

جلوه‌های امروزی که از وطن ایرانی می‌بینیم نتیجه مستقیم آن قیام است.

در ورق زدن تاریخ نوشته، هر انسان هوشیاری با پرسشها رویارو میشود و «اگرها» بیاد می‌آورد.

این «اگرها»، چون به گفته خیام باور نداشته باشیم که:

«هرچیز که هست آن چنان می‌باید هرچیز که آن چنان نمی‌باید نیست».

براستی پیش روی ما قرار می‌گیرد.

قیام ۲۸ مرداد ماه ۲۵۱۲ را از این دیدگاه بنگریم:

اگر آن روز مردم وطن ما علیه هرج و مرج و طغیان گروههای دست‌نشانده بیگانه قیام نمی‌کردند، مسیر تاریخ ما دگرگونی‌های فراوان داشت. که در اینجا به برخی اشاره میشود:

- به احتمال بسیار وطن ایرانی ما تجزیه میشد و حکومت‌هایی چند بر آن سایه نفاق می‌افکندند.

- به احتمال بسیار ابر قدرت‌های جهان هر يك بر بخشی از سرزمین ما سایه قدرت می‌افکندند و آن را دست‌نشانده‌ای رویاروی دشمن خود قرار می‌دادند.

- آن میراثی که بر اثر ارزش اساسی و جاویدان جامعه ایرانی - یعنی شکوفایی هویت

● مروری بر زندگی دبیر کل  
جدید حزب رستاخیز

# دکتر محمد باهري: آگاه و دوست ايرانيان جوان

● سومین دبیر کل حزب رستاخیز ملت ایران از ۲۰ سال پیش تا کنون، در لباس استادی دانشگاه، همواره با جوانان سروکار داشته است

دادگستری پرداخت و از همین ایام زندگی سیاسی و اجتماعی باهري آغاز میشود و هم از همین ایام تا کنون است که در دانشکده حقوق به تدریس اشتغال دارد. وی سپس در کابینه امیراسداله علم معاون نخست وزیر شد و پس از چندی به وزارت دادگستری رسید که ایام خدمت او در دادگستری هنوز در خاطر ملت ایران باقی است زیرا باهري در مقام وزارت دادگستری تسلط به کار، مدیریت بی غرض را ضامن اجرای اصل انقلابی بنیاد خانه های انصافی نشان داد و نیز به اصلاحات گسترده ای در سازمان قضائی کشور دست زد.

باهري، معاون کل دربار شاهنشاهی

دکتر محمد باهري در سال ۲۵۲۵ شاهنشاهی بفرمان مطاع ملوکانه، به معاونت کل وزارت دربار شاهنشاهی منصوب شد و امور اجتماعی دربار را بر عهده گرفت. وی همچنین مرکز تحقیقات دربار شاهنشاهی را، که موفق به تالیف و چاپ يك سلسله کتابهای معتبر و تحقیقی پیرامون رویداد های سیاسی و دست آوردهای عصر پهلوی شد، به معاونت اهداله علم، زیر نظر گرفت.

سومین دبیر کل حزب رستاخیز ملت ایران همچنین در سمت ریاست سازمان شاهنشاهی بازرسی، آموزش و پژوهش، به يك سلسله بررسیهای بنیادی در زمینه مسائل آموزشی دست زد که طرح آن هر سال در پیشگاه شاهانه، در میان مردم و آنانکه به مسائل آموزشی کشور علاقمند هستند شریقی به سزا داشت. دبیر کل جدید حزب از آغاز تاسیس حزب رستاخیز ملت ایران از آنجا که در علوم سیاسی، از صاحب نظران است با جدیت و ایمان همواره در جهت توسعه فعالیت های حزبی تلاش کرد و چه آن ایام که برای تحلیل و بررسی مسائل نظری در ارتباط با هدفها و رسالت های حزب رستاخیز، با همکاری يك گروه از اندیشمندان بگزار



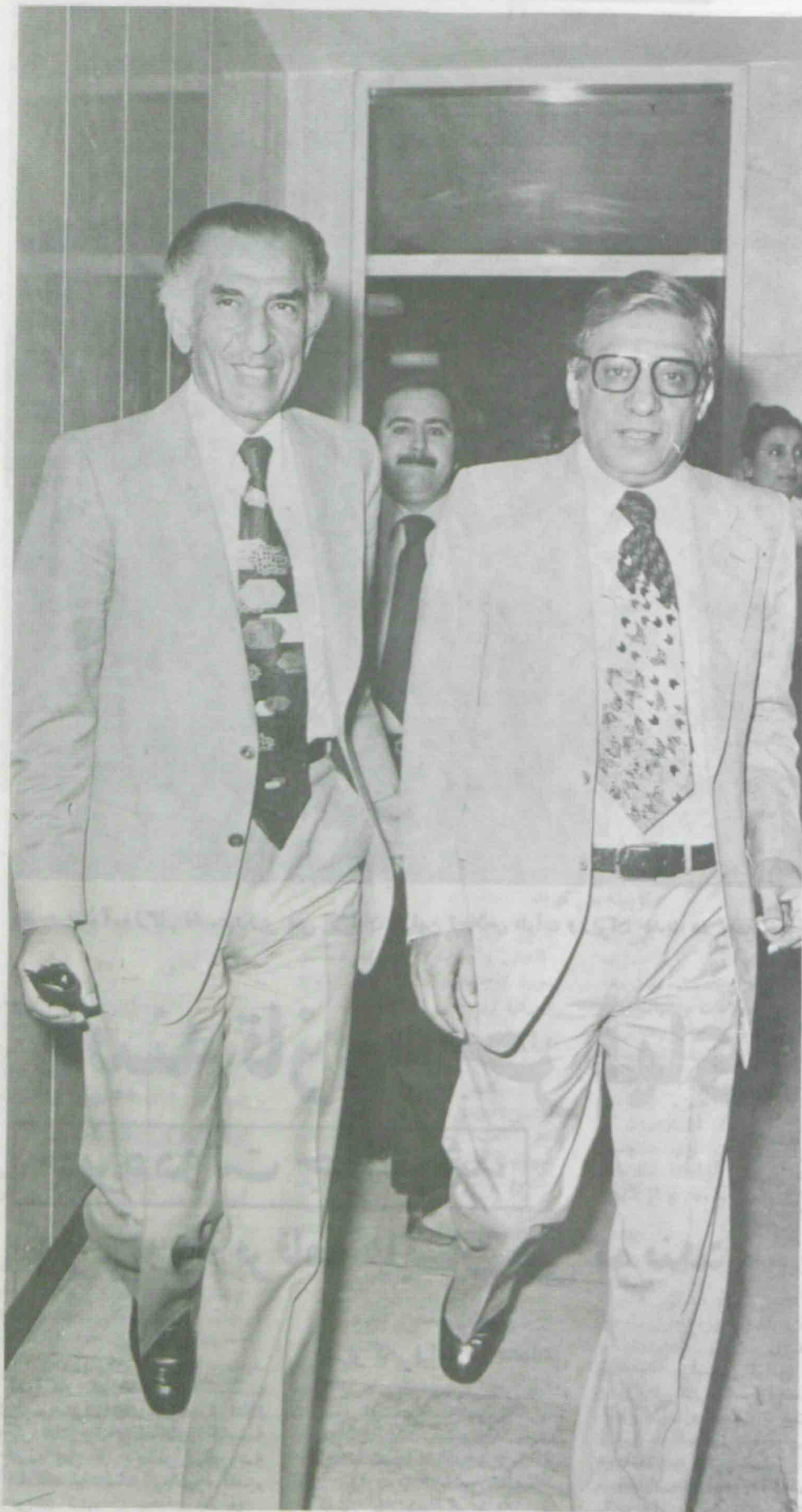
هیأت اجرائی حزب در يك اجلاس فوق العاده دکتر محمد باهري را به دبیر کلی حزب انتخاب کرد

سروکار داشته است، سوابق تحصیلی درخشانی را پشت سر دارد، او پس از طی دوران تحصیلی ابتدائی و متوسطه، در زادگاهش شیراز رشته حقوق قضائی دانشگاه تهران را به پایان برد و سپس از دانشگاه پاریس موفق به اخذ درجه دکترای دولتی حقوق شد. دبیر کل تازه حزب، از جمله متخصصان ارزنده جرم شناسی، علوم بین الملل و علوم سیاسی است که پس از بازگشت از فرانسه، چندی به کار وکالت

در يك اجلاس ویژه، دکتر محمد باهري را، که از آغاز فعالیت حزب بعنوان چهره ای که از تمام مسائل حزبی آگاه است، به جانشینی دبیر کل پیشین برگزید. منطق انتخاب باهري، به دبیر کلی حزب، در دو کلام خلاصه میشود: «خدمت صادقانه».

باهري که بیست سال تمام، حتی در مقام وزارت و معاونت کل وزارت دربار شاهنشاهی در لباس استاد دانشگاه، همیشه با جوانان

با انتخاب جمشید آموزگار، به نخست وزیری ایران بار دیگر، در حالی که سه سال از آغاز فعالیت حزب رستاخیز ملت ایران میگذرد، مسئله انتخاب جانشینی شایسته برای هویدا و آموزگار، که دو تن از سیاست پیشگان بنام هستند، بپیمان آمد، زیرا همزمان با شروع کار کابینه جدید، داریوش همایون، قائم مقام دبیر کل حزب نیز با عضویت در کابینه از پست خود استعفا داده بود. اما دبیری نباید که هیأت اجرائی حزب،



## دکتر باهري دبیر کل حزب شرفیاب شد

شاهنشاه آریامهر ساعت ۱۱  
بامداد روز سه‌شنبه هجدهم مرداد،  
دکتر محمد باهري سومین دبیر کل  
حزب رستاخیز ملت ایران را در  
نوشهر به حضور پذیرفتند.  
دکتر باهري درباره این  
شرفیابی گفت: شرفیابی امروز  
بمنظور کسب اجازه از پیشگاه  
همایونی برای آغاز به کار در سمت  
جدید و اصغاء اوامر و رهنمودهای  
شاهنشاه در جهت پیشرفت هدفهای  
حزب بود.

● جمشید آموزگار و دکتر محمد  
باهري پس از پایان جلسه فوق العاده  
هیأت اجرایی

پرداخت و چهره ایامی که عضویت  
هیأت اجرایی و دفتر سیاسی حزب  
را عهده دار بود همواره خادم  
صادق بود که هیأت اجرایی حزب  
نیز دلیل انتخابش را این دو  
حسن ذکر کرده است.

### تألیفات

دبیر کل تازه حزب، که  
در کارآمدی زبانزد خاص و عام  
است دارای تألیفات متعددی است  
از او تا کنون مقالات بسیاری در  
زمینه‌های فلسفه، سیاسی و حقوقی  
منتشر شده و کتاب حقوق جزای  
او یکی از برجسته‌ترین  
تألیفات در زمینه حقوق جزاست.  
محمد باهري سومین دبیر کل  
حزب، که اداره امور حزب  
فراگیر ایران را از دو هفته پیش  
بعده گرفت، از دو سال قبل  
رئیس هیأت اجرایی لژیون  
خدمتگزاران بشر بوده، از دواج  
کرده و نیز دارای ۳ فرزند است.



● جمشید آموزگار نخست وزیر پس از پایان اولین اجلاس هیأت وزیران جدید در جمع خبرنگاران از هدفها و برنامه‌های دولت می‌گوید

# کابینه تازه و حرفهای تازه...

## چهره دولت جوانتر شد

### وزیران از برنامه‌هایشان می‌گویند:

برای جذب بازار کار استفاده خواهد شد.

#### رفع بحران آب و برق

تقی توکلی، وزیر تازه وزارت نیرو نیز درباره برنامه‌های آینده این وزارتخانه گفت: در کلیات برنامه‌های مربوط به آب و برق تجدید نظر خواهد شد و نیازهای موجود و آینده منطبق میشوند. وی سپس از برنامه ۱۵ تا ۲۵ ساله تامین نیرو یاد کرد

بر اساس اوامر شاهنشاه، وزارت کار و امور اجتماعی تلاش بی‌گیری در جهت تربیت کادر و نیروی انسانی متخصص خواهد داشت و بر این اساس، از وجود جوانان دیپلمه، با گذراندن دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت

#### وزیر کار و امور اجتماعی

امیر قاسم‌معینی، وزیر کار و امور اجتماعی که دومین بار است به این سمت منصوب می‌شود درباره خطوط اساسی برنامه‌هایش در وزارت کار و امور اجتماعی گفت:

وزیران کابینه جمشید آموزگار، در هفته‌ای که گذشت، رئوس برنامه‌های خود را اعلام کردند زیرا برنامه‌های کابینه تازه، پس از بررسی نهایی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر، تقدیم خواهد شد.





● وزیران کابینه جمشید آموزگار: عکس یادگاری در رامسر و در سرآغاز راه. متوسط سنی دولت جمشید آموزگار از جوانتر شدن چهره کابینه می گوید

### روش تازه در وزارت بازرگانی

کاظم خیرشاهی، وزیر جدید بازرگانی نیز فقط از بکار بستن روش‌های تازه در اداره امور بازرگانی کشور یاد کرد و هدف نهائی را «اقتصاد شکوفان» خواند.

### واگذاری اختیارات

مرتضی صالحی دومین استانداردی که به وزارت رسید، در باره برنامه‌های وزارت راه و ترابری گفت به اداره‌های راه و ترابری شهرستانها اختیارات بیشتری داده میشود و در این میان نیروی انسانی مورد نیاز در اختیار آنان قرار خواهد گرفت.

### مسکن ارزان

فیروز توفیق، وزیر جدید مسکن و شهرسازی نیز تأمین مسکن ارزان برای طبقات کم درآمد را جزو رئوس برنامه‌های وزارت مسکن و شهرسازی دانست.

تأمین نیازهای داخلی از یکسو و کاهش واردات از سوی دیگر مورد توجه وزارت کشاورزی و عمران روستائی خواهد بود.

### واگذاری خانه‌های خالی

نصر اصفهانی، استاندار پیشین فارس و وزیر تازه کشور نیز گفت: مسئله پیاده کردن سیاست عدم تمرکز در سطح کشور و موضوع مسکن و اجرای صحیح قانون و مقررات مربوط به تکمیل و واگذاری خانه‌های خالی و نیمه‌تمام به متقاضیان جزو برنامه کار او قرار دارد.

### ۵ میلیون تلفن تازه

کریم معتمدی که در کابینه قبلی نیز وزیر پست و تلگراف و تلفن بود مکانیسه کردن پست کشور، و واگذاری ۵ میلیون تلفن جدید را در ده سال آینده در رأس برنامه‌های وزارت پست و تلگراف و تلفن خواند.

کشور است و تا پیش از این در سمت قائم مقام دبیر کل حزب رستاخیز ایران خدمت میکرده، بعنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی هنگام معارفه با معاونان و مدیران کل این وزارتخانه، تقویت خبرگزاری پارس و جهانگردی و ایرانگردی را جزو رئوس برنامه‌های وزارت اطلاعات و جهانگردی دانست. وی همچنین ضرورت گردش آزادانه اطلاعات و اخبار در داخل و خارج از کشور را یادآور شد.

### تأمین مواد غذایی

تأمین مواد غذایی کشور، در داخل کشور نیز، جزو رئوس برنامه‌های وزارت کشاورزی و عمران روستائی است. احمدعلی احمدی، وزیر تازه کشاورزی و عمران روستائی در این باره گفت: شانس وارد کردن مواد غذایی از خارج از کشور برای همیشه وجود نخواهد داشت و به همین سبب افزایش تولیدات کشاورزی برای

و گفت: از این پس تمام برنامه‌ها در طرح ریزی و اجرا بطور گسترده و همه‌جانبه هماهنگ خواهند بود و سعی خواهد شد که بحرانی که ناشی از برنامه ریزی و یا نحوه اجرای کارهای آب و برق باشد پیش نیاید.

### واگذاری اختیارات به دانشگاهها

کنجی وزیر آموزش و پرورش و علوم نیز از واگذاری اختیارات بیشتر به مدیران دانشگاهها سخن گفت: براساس دستورات شاهنشاه آریامهر به مدیران دانشگاهها اختیارات کافی داده میشود ولی این تفویض اختیار همواره باید با احساس مسئولیت از سوی مدیران دانشگاهها همراه باشد.

### تقویت خبرگزاری پارس

داریوش همایون، که خود از چهره‌های سرشناس مطبوعات

حسین سرفراز

## تنها صداست که میماند

این را از من داشته باشید که همه‌ی عذابها از دل بستگیهاست، اما چیزهایی هست که انسان، خطرهایش و عذابهایش را می‌شناسد، با اینهمه به آن دل بسته میشود و روزنامه‌نگاری برای روزنامه‌نگار یکی از همان چیزهاست و من حالا بیشتر از دو دهه است که این دل بستگی را و حضور آن را در رگ و پی خود احساس می‌کنم و عذابهایش را نیز و اگر می‌بینید دوباره این مسئولیت را قبول کرده‌ام که جوانان رستاخیز را برای شما منتشر کنم هیچ انگیزه‌ای در میان نبوده است مگر همان دل بستگی که پشتوانه آن و ارزشهای آن یکسره به شما که خواننده و پذیراگر بوده‌اید برمیگردد و اگر این را منهای کنند، راستی این «کاربر» دیگر از ما گذشته است و دشوار است در راهی که بر آن قدم می‌گذاریم و می‌گذریم بازگشتی را بپذیریم اما من این را بپذیرفته‌ام و ابائی هم ندارم چرا که هیچ لذتی را بالاتر از هم‌صحبتی با آنها که قدر صحبت را می‌شناسند وجود ندارد و من در اینجا، پشت این میز، در چاپخانه، در اتاق گرافیک، در تحریریه و در هر جا که هستم و بوده‌ام و هر چه که نوشته‌ام و نوشته‌اند و در نشریه‌ای که مسئولیت آنرا داشته‌ام منتشر کرده‌ام، چهره‌هایی را در نظر گرفته‌ام که قبل از هر چیز مخاطبان شایسته بوده‌اند و سعی کرده‌ام که حرف ما هم به شنیدنی بیارزد و باری.... و باری باز در خدمت هستیم. با جوانان رستاخیز و بامید اینکه این صدا بگوشی شما برسد و صدا ادامه پیدا کند بیچند و نباید که این سخن از شادروان فروغ است که گفت:

تنها صداست که میماند...



بهیژن مهاجر

## بامید روزیکه هر ایرانی يك ترانه بخواند

هنری این شعار را شنیدید: «بامید روزی که هر ایرانی يك فیلم بسازد.»  
ظاهراً فیلمسازی هم دارد از مد میافتد و مثل اینست که دارد جایش را به آواز خوانی میدهد  
حالا هر کسی ترانه‌ای از خودش دارد و افتخار اولین اجرای جهانی آن نیز باو تعلق دارد. امروز گرفتار تب خوانندگی شده‌ایم و خدا میداند با فرد نخستین آن دیگر کدام هنر زیر دست و پا می‌افتد و مد روز میشود. بهر صورت امروز شعار اینست: «بامید روزی که هر ایرانی يك ترانه بخواند.»

پرویز شفا عضو هیات انتخاب جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا و اقیانوس آرام شکایت داشت که آنقدر فیلم ایرانی بد دیده است که دارد چشمهایش را از دست میدهد. این گفته چندان هم اغراق‌آمیز نیست. ظاهراً فیلمسازی آماتور هم دارد به‌سرنوشت سینمای حرفه‌ای گرفتار میشود. يك روز تب شعر آنطور همه را فرا گرفته بود که هر محصل يك دفتر شعر سروده بود، شعر و شاعری آرام، آرام جایش را به فیلمسازی داد و سینمای آماتور ایران رشد کرد. تب فیلمسازی هم آنقدر داغ شد که به‌شوخی در محافل

## کلمه‌ای يك ریال جریمه فارسی گوئی

شروع کرد به انگلیسی صحبت کردن بامن. پس از لحظه‌ای، شاید در قبال سکوت تعجب‌آمیز من، به فارسی عذرخواهی کرد و گفت علت اینکه انگلیسی صحبت کردم این بود که با دخترم شرط گذاشته‌ایم که هر کدام از ما در خانه فارسی صحبت کند يك ریال جریمه بدهد، و من بر اساس این شرط، اشتباهی با توهم انگلیسی صحبت کردم. از آنطرف گوئی صدای دختر کوچکش را می‌شنیدم که داشت کلمات فارسی پدرش را می‌شمرد تا برای هر کلمه يك ریال جریمه از پدر بگیرد.

گفتم دوست عزیز، آیا فکر نمیکنی دخترت را نسبت به محیطی که در آن زندگی میکند بیگانه‌بارمی‌آوری؟ آخر زبان شیرین فارسی، چه عیبی دارد که دختری که در ایران زائیده شده و در اینجا دارد زندگی میکند، با آن زبان سخن نگوید و از او آن کودکی این نکته در ذهنش متمرکز شود که این زبانی است که حرف زدن با آن تاوان و تقاصی پس‌دادن و جریمه‌دادن به دنبال دارد.

گفتم: حتی اگر بخواهی دخترت را وقتی بزرگتر شد روانه يك کشور انگلیسی‌زبان کنی چه عیب دارد که او زبان فارسی را که بدون شك یکی از بهترین زبانهای ادبی جهان و دارای کلام و آهنگی دلنشین است بداند و بتواند به آثار بی‌ظنیری که این زبان به ادب جهان تقدیم داشته مثل آثار بی‌ظنیر فردوسی - خیام - مولوی - نظامی - حافظ - سعدی - جامی و شعرای توانای معاصر و همچنین آثار پرازدشی که به نثر نوشته شده بطور مستقیم دسترسی داشته باشد؟

راستی که چقدر فرق است از آن پدرهایی که برای هر بیت شعر که فرزندانشان به زبان پارسی میگفت یا از حفظ میکرد به او جایزه‌ای میدادند تا این پدرها که بامید رفتن به ارض موعود و دیار بعید و غریب، فرزندانشان را برای فارسی‌گوئی جریمه میکنند.

راستی جامعه ما با این طرز اندیشه‌ها که متأسفانه مد روز شده است یکجا می‌خواهد برود. از روزگاری که «هفت کشور» بر مقالات سعدی انجمن نمی‌کردند، تا امروز که فارسی‌گوئی عقوبت و جریمه دارد، چقدر تنزل اخلاقی کرده‌ایم. چقدر...

# خودت را تسخیر کن



صادق همایونی

کتابی می‌خواندم این جمله از «دکارت» فیلسوف بزرگ نظر مرا جلب کرد.  
 «خودت را تسخیر کن نه جهان را» یادم به فیلسوف دیگری آمد که او نیز جمله‌ای دارد بر همین روال و می‌گوید «انسان هیچ نیست، مگر آنچه را که قصد کند، فقط تا آن حد موجود است که خود را محقق سازد. بنابراین هیچ چیز نیست مگر مجموعه اعمال خود و آنچه زندگی اوست»

راستی که همینطور است، اگر انسان بتواند خود را تسخیر کند، بر توانایی‌های خویش آگاهی یابد و ناتوانی‌های جسمی و عاطفی و معنوی را با تزکیه نفس و برخورد با واقعیات مرتفع و منتفی سازد چه سعادت می‌خواهد یافت. شاید بعضی‌ها فکر کنند که «خود را تسخیر کردن» کار زیاد مهمی نیست هر کس می‌تواند خود را تسخیر کند، ولی نه، چنین نیست، تسخیر خویش بر مبنای حیرت‌انگیزی استوار است که باز شناخت و پرداخت بدنش آسان نیست و بسپولت هم در دسترسی کسی قرار نمی‌گیرد.  
 کدام ستمگر است که نفس ستم را عملی قهرمانی نداند و یا از خودش متنفر باشد؟ کدام سرمایه‌اندوز است که برای گردآوری پول، حاضر بانجام هر عملی، اگر چه برخلاف عقل و وجدان و انسانیت باشد نباشد و از آن روی برتابد؟

کدام جنگ‌طلب است که از گریه بی‌بناهان و درماندگانی که در یک فاجعه کسان خود را از دست داده‌اند و بی‌کس و بی‌بنا و آواره و گرسنه رها شده‌اند واقعا متاثر شود؟ و بتواند از راه رفته باز گردد. و مثلا کارخانه عظیم اسلحه‌سازی خود را برای کمک به آوارگان جنگ بفروشد؟  
 کدام جنایتکار حرفه‌ای است که با تمام وجود در پی آن باشد که کودکان بی‌بنا و بی‌کس را در تحت آموزش و بناه گیرد؟

اینها و صدها نظیر اینها حقایقی در بردارند، حقایقی از اینکه تا بشر نتواند خود را تسخیر کند سعادت اجتماعی و فردی را درک نخواهد کرد. نه اینکه معتقد باشم روزی که ستمگر دست از ستم بردارد و جنگ‌طلب دست از جنگ و سرمایه‌اندوز دست از جور و جنایتکار دست از جنایت زمین بهشت خواهد شد، نه، دست یازیدن بچنان اندیشه‌ها و تمناها کار آسانی نیست و من نیز چنان خام نیستم که این چنین اندیشه‌ای را القا کنم. بعلاوه هر یک از عوارض اجتماعی، بر مبنای هزاران نکته باریکتر از مو استوار است که ترمیم وضع اقتصادی و فرهنگی بخشی از آنها است، ولی تازمانی که قدرتهای نهادی فعاله بتکاپو نیفتد و نیروهای

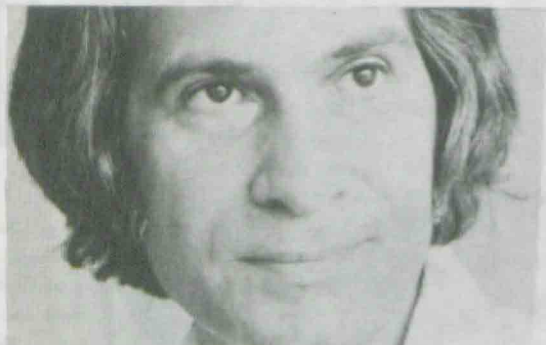
بقیه در صفحه ۷۹

## خدا را شکر که شهردار نشدم

اعلام شده بود: زیر نظر اتاق اصناف پایتخت، روزانه بیش از ۱۰ میلیون قوطی کبریت، در تهران توزیع خواهد شد.

اگر این خبر درست باشد و جناب حروفچین و مصحح به آن آب نیسته باشند و یا یک غلط معمولی، نباشد، بعنوان یک شهروند، حق دارم، متعجب بشوم، و نیز حق دارم که خدا را صدهزار بار شکر کنم، که شهردار تهران نیستم. البته نه به این خاطر که این ده میلیون قوطی را، هر روز از کجا می‌خواهند بیاورند، و یا اینکه هر آدم در روز سه قوطی کبریت می‌خواهد، چه بکند، بل به این خاطر.  
 - با این ده میلیون کبریت که هر کدام می‌تواند، سطحی معادل ۱۴ سانتیمتر را بپوشاند، در فاصله یک روز، می‌شود، ۱۴ کیلومتر مربع از شهر تهران را مفروش ساخت. در این صورت اگر من شهردار بودم، این همه قوطی را، در کدام زباله‌دانی، می‌بایست می‌توانستم، جابدهم.  
 - خدا را شکر که شهردار نشدم.

## ستار



محمد بلوری

می‌گویند در روز قیامت، بل صراط برپا خواهند کرد، از موی باریک‌تر، از شمشیر بران‌تر و در پایش، دره‌ای بر خوف و هراس که موی بر اندام گذرندگانش راست می‌کند آنکه نامه اعمالش را به نیکی نوشته‌اند می‌تواند از آن بگذرد و آنکس که کفه ترازوی گناهانش به کفه نیکی‌هایش می‌چربد، از فراز بل به اعصاف دره مخوف و وحشتنا سرنگون خواهد شد. هر هفته، در بایانش، صدها هزار تهرانی، برای رسیدن به بهشتی خاکی، از گذرگاهی بس مخوف‌تر، وحشتناک‌تر و طولانی‌تر از بل صراط می‌گذرند و مدام در کنار این گذرگاه مرگ‌زنا، به‌دام مرگ می‌افتند، کشته می‌شوند، ماتم‌هایم بینند و داغها بدل می‌شوند و پادهر قدمش مرگ را بچشم می‌بینند و می‌گذرند.

این گذرگاه برهول و هراس، جاده‌ایست بطول ۱۸۴ کیلومتر که تهران را به صفحات سرسبز و روبانگیز شمال پیوند می‌دهد، بل راست میان تهرانی‌ها و مازندرانی‌ها

که جاده هرازش می‌نامند. جاده‌ای که به گفته کارشناسان، در ۲۵۰ نقطه‌اش دام مرگ گسترده است، در عمر سیزده ساله‌اش دهها قربانی گرفته و هزاران نفر را افلیج و ناقص‌العضو کرده‌است. در این راه کوهها، کوههای پیر و لرزان مدام در حرکت‌اند و در هر قدم با ریزش سنگ و خاک، جان هزاران خانواده را که به سوی دریا می‌روند، تهدید می‌کند. اکنون دارند با احداث تونل‌های اتومبیل‌رو، جاده را ایمنی می‌بخشند اما کارشناسان معتقدند که با همه امکانات و وسایل تکنیکی موجود، بیشتر از بیست تا ۴۰ درصد خطرات جاده هزار را نمی‌توان برطرف کرد. در مسجیدی سخن از بل صراط بود که چون موی باریک و چون شمشیر بران است. مستمعی از میان جمع خطاب به واعظ گفت: - آقا.. بگوئید راهی نیست و یکباره خیال‌مان را راحت کنید.

و حالا انگاری مسئله این جاده است گوارتیکه تابستان است و خطر کمتر و...

گفتگو با استاد محیط طباطبائی

کتاب، کتابخوان، کتابخانه...



## محیط: کتابفروش، بیشتر از کتاب نویس، مفهوم کتاب را میفهمد

- برای معلم شدن، باید اول عالم شد و بعد از طریق کتاب نویسی به تعلیم پرداخت
- روز نامه نویسی هنر است و ما روز نامه نویس هنرمند، کم داریم...

اشاره

«محمد محیط طباطبائی» استاد اندیشمند، آگاه، صاحب نظر و صائب رای طی گفتگویی، با «جوانان رستاخیز»، از کتاب و مطبوعات سخن می گوید.

.... محیط «این استاد پر تجربه، هنوز جوان می اندیشد و سخنش برای جوان، جذاب و سرشار از نوآوری است. با او که خود از علاقمندان جوانان است، و از طرفداران اندیشه های جوان، به گفتگو نشسته ایم.

## متأسفانه ما مؤلف زیاد داریم، ولی تألیف نداریم این تقصیر دانشگاه است

هشتمصد نسخه تیراژ نداشت حالا کتابهایی که برای خواست و سلیقه مردم نوشته میشود گاهی به بیستسی هزار نسخه هم میرسد، البته نوع این کتابها هم متفاوت است. معمولاً از کتابهای مذهبی و دینی خوب استقبال می شود هر چند که در عمل و تقوی و فضیلت مردم زیاد هم پیش نرفته اند بعد، کتابهای سرگرم کننده مثل قصه های کوتاه و بلند، اینها معمولاً تا ده هزار نسخه تیراژ دارند که در برابر چندصد هزار خواننده ده هزار جلد چیزی نیست.

ما پروایتی نزدیک سی و چهار میلیون جمعیت داریم که تقریباً یک سومشان با سوادند اگر تمام این یک ثلث کتاب بخوانند باید چندین میلیون خواننده کتاب باشد. که نیست. شاید فکر کنید برای همه امکان خرید کتاب نیست، برای ۵۰۰ هزار نفر که هست، اگر کتابی ۵۰۰ هزار جلد هم چاپ بشود باز نشانه رشدی نیست. ولی بنظر من این عدم رشد مربوط به اقتصاد زندگی مردم نیست. مربوط باین است که بین نوشته و در روحیه مردم تضاد و تفاوت هست.

### تضادها

● لطفاً در این مورد توضیح بیشتری میدهید؟

... به بینند، در قاهره هفته نامه ای هست بنام «اخبار الیوم» که بنظر من کمی دیرتر از روزنامه اطلاعات، بوجود آمده، که امروز هر شماره آن ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نسخه چاپ میشود، یا مجله العربی، که مجله وزین علمی و ادبی است بیشتر از یکصد و پنجاه هزار نسخه تیراژ دارد، در حالیکه این هر دو در مملکتی است که از حیث تعداد جمعیت از ایران ما چیزی بیشتر ندارد، از نظر فرهنگی وضعیتی مشابه وضعیت ما دارد و البته از نظر اقتصادی بر مراتب عقب تر است در اینجا یک روزنامه چه تیراژی دارد. یک مجله علمی یا ادبی چه تیراژی.

### تفاوت

● این تفاوت ناشی از چیست؟  
... بنظر من این تفاوت بخاطر اینست که مطلبی که خواست مردم است پائین داده نمی شود... البته در آن روزنامه هم جوابگویی به خواستهای مردم بیشتر از سایر روزنامه های جهان نیست اما زبردستی، مهارت و استادی کسانی که دست اندرکار انتشار آن هستند و گیرایی قلمشان هست که مردم را جلب می کند، در آنجا مردانی هستند که خودشان را برای اینکار ساخته اند و خوب هم از عهده اش برمی آیند، کافی است فقط یک ستون، یا یک نصف ستون بنویسند، شیرینی و گیرایی قلم طوری است که خواننده را جذب می کند. اما قدیمی ترین روزنامه نویسان آقای علی دشتی که در روزگار خودش قلم گیرایی داشت، حالا دیگر در مسائلی که امروزها می نوشت حتی خطی نمی نویسند که من این نوشته را با ذوق بخوانم و لذت ببرم. دشتی می رود به مسائلی می پردازد که در سطح دانشگاه و کارهای آکادمیک است. حافظ راه، سعدی راه، خیام راه بررسی می کند.

### سهل انگاری

● فکر نمی کنید مشغله های فکری و ذهنی و مشغولاتی که برای مردم درست شده آنها را از کتاب و روزنامه دور نگه داشته باشد؟  
بقیه در صفحه ۸۱



حیث هیچ شخصیتی نداریم. که در پیشبرد صنعت چاپ، در ایجاد نوعی کاغذ که احياناً بهترین باشد دستی داشته ایم.

### محتوای کتاب

● از نظر محتوی کتابها که این تغییر بوده است؟

... محتوی کتاب مربوط به نویسنده کتاب است و چون سطح اطلاع نویسنده و خواننده در ایران تنوع و گسترش دارد، طبعاً این کیفیت در محتوی کتابها نیز تأثیر دارد. اما مسئله ای هم هست، حالا کار ما زیاد شده اند و وقت ما کم، سی سال قبل وقتی کسی کتابی می نوشت چون مشتری کمی هم داشت در حدود توانایی خود یک، دو یا سه سال یاد هرسال برای ایجاد اثرش کار میکرد. اما حالا هنوز صفحه اول کتاب پاکتویس نشده، زیر ماشین چاپ رفته است و منتظر آخرین صفحه اند که چاپ و منتشر میکنند.

### آنچه مردم میخوانند

● البته نه همه نویسندگان، خیلی ها هم سالها کتاب نوشته اند و کارشان خالک میخورد، و کسی به فکر چاپشان نیست.

... این دیگر به نویسنده مربوط نیست. بلکه به نوشته مربوط است نوشته هایی که مردم می خوانند، و منظورم نویسنده هایی است که برای ذوق و پسند مردم چیز می نویسند. یادم هست اولین کتابهایی را که در ایران چاپ میشوند چاپ سنگی هم چاپ میشد، بیشتر از هفتصد سال

● کتاب را چگونه شناختید؟  
● مجموعه ای از یک مشت اوراق، چسبیده بهم که حکایتی را در بردارند و این حکایت از جایی آغاز شده و در جایی پایان می یابد. این شناخت من، از وقتی بود که در مکتب درس میخواندم و کتابها گاهی قصه بودند و گاهی حکایتهای منظوم بهر حال کتاب بودند و با همین مشخصات.

### دنیا دگرگونه شده است

● حالا کتاب را چگونه می بینید؟  
● میدانید که دنیا از جنگ جهانی اول به بعد، بکلی دگرگون شده است پنجاه سال پیش در آفریقا حتی یک دولت مستقل وجود نداشت جز «لیبریا» که حالا اسمش هم بیاد کسی نمی آید، این مملکت باصطلاح مستقل هم احتمالاً با توفیق بود برای تعدادی سیاه پوست که از طرف آمریکائیا آمده بودند و سرگشته در تمام آفریقا حتی یک مملکت مستقل وجود نداشت، ولی حالا قریب ۴۰ کشور مستقل در آفریقا است، کشورهایی مثل نیجریه که صد میلیون جمعیت دارد... این تغییر و تحول فقط در آفریقا نبوده، در همه جا، در همه چیز... در سیاه، در سپید، در اروپا، در آفریقا. خوب این تغییر بهر حال شامل چاپ، کاغذ، و کتاب هم شده است... و مدرسه ها هم بهمین روال بوجود آمده اند آنوقت ها در بین سیاهها به ندرت آدم با سواد پیدا میشد. حالا هزاران دکتر، نویسنده، فیلسوف، متفکر و هنرمند وجود دارد اینها هم محصول کتاب و مدرسه هستند... کتاب امروزه، کتاب مردمی است که مفهوم آزادی را دریافته اند، کرامت انسانی را درک کرده اند غلامی و بندگی را که قرنهای زندگیشان بود، زیر پا می گذارند....

### همه چیز ما به همه چیز دنیا بستگی دارد

● در ایران خود ما چگونه؟  
● فرقی نمیکند، ایران هیچ چیزی از دنیا جدا نیست. هواپیما، از هنگ کنگ، یا یوکوهاما پرواز میکند به تهران و از تهران به لندن و واشنگتن و... یعنی دنیا از راه خطوط هوایی و زمینی بهم پیوسته اند، همه چیز، به همه چیز دنیا بستگی دارد و کتاب هم چیزی از بین همه چیز است و از این تغییر و تحول جهانی سهمی دارد حرفم اینست که، همه آن چیزهایی را که دنیا دارند، داریم و مصرف می کنیم ولی از این

ریشه‌ی گسستگی‌های نسل نو، از نسل کهن در کجاست؟  
**نسل امروز، از نسل دیروز، فاصله می‌گیرد. چرا؟**



نوشته‌ی: دکتر شاپور راسخ

## ● «ضد فرهنگ» ره آورد آدمهائی چون «رازاک»، و «ریچ»

● سنت شکنی جوانان شرقی بیشتر ناشی از سرگسستگی فرهنگی و سرگردانی میان ارزشهای قدیم و جدید است

● تزلزل خانواده‌ها، کاهش اوقات هم‌نشینی نسل کهنه و روینده، از مهمترین اسباب سست کردن پیوندهای جوانان با سن‌دیرین است

● در مدارس از تربیت فکری و اخلاقی خبری نیست



سنت‌شکنی جوانان پدیده تازه‌ای در تاریخ بشر نیست. در همه جامعه‌های تمدن، حلول سنین بلوغ، با جستجوی راه‌های جدید و آزمون‌جویی و کمال‌طلبی و تلاش برای احراز استقلال و اصالت، و رهائی از سیطره خانواده و مبانی مستند دیرینه، همراه‌وقربین بوده است، اما سنت‌شکنی، بصورتی که امروز دیده می‌شود، علاوه بر وسعت و شدت، خصوصیات ممتاز دیگری دارد؛ از قبیل گرایش جوانان به تشکیل جامعه‌ای جدا و مجزی، با روشها و رسوم و آداب و فرهنگ، و دقیقتر بگوییم با «ضد فرهنگ» خاصی، و طرز دید و فکر و احساس ناهم‌رنگش که در کتبی چون آثار «رازک» و «ریچ» تشریح شده است. و بالاخره با تمایلات ضد اجتماعی، که در جامعه جوان غربی، مشاهده میشود. و نشانه‌اش اعصاب‌ها، عصیان‌های خشونت‌آمیز، و نظم گسلی‌ها و بزهدکاری‌هایی است که به شهادت آمار، بیش از پیش در نزد نسل جوان غربی عمومیت پیدا میکند.

جهان ما، جهان تغییرات سریع و مداوم است. تغییرات جهش مانند و طوفان‌خیزی که هر لحظه را از حوادث تازه غیرمنتظره بارور میکند؛ جهان «شوک آینده» بقول تافلر، جهان زمان انفجاری بقول گورویچ و از این رو عجیب نیست که سنت‌ها متوالیا کهنه میشوند، و جامعه نوخاسته در برابر آنها قد میکشد و بطرد آنها دست میکشاید. و بهمین مناسبت بجای تعجب و سرگردانی در برابر سنت‌شکنی نسل جوان، باید بفهم معنای درونی آن و بدرک پیام عمیقی که در آن مستتر است، اهتمام نمود. جای دیگر این مطلب را بیان کرده‌ام، که سنت‌شکنی و سرکشی نسل جوان در مغرب زمین، قیامی است بر ضد تمدن مصرفی، و مسخ شخصیت انسان و اسارت او در برابر تکنولوژی، و مبارزه‌ای است با ارزشهای سودجویی و سوداگری و خودکامی و تجاز انسان بحقوق دیگران، تجاوزی بحقوق دیگران در عین ترویج و ریا و ادعا بانسانیت که به عقیده بعضی به جوامع بورژوازی و سرمایه‌داری اختصاص دارد، ولی در حقیقت وجه مشترک همه جوامع پیشرفته و مسلط امروزی است، که بت مادیت را پرستنده هستند.

و همچنین گفته‌ام که سنت‌شکنی جوانان، در جوامع شرقی بیشتر از مقوله سرکشی فرهنگی، و سرگردانی میان ارزشهای قدیم، و تجدیدطلبی و غرب‌گرایی امروزی است. و به زبان دیگر، از آثار آن گونه غرب‌زدگی است که سنتهای دیرین این جوامع را، بخصوص در مراکز شهری و صنعتی، کم اعتبار کرده است بی‌آنکه نظام ارزشهای یکدست و هماهنگی را سازگار با مقتضیات خاص این جوامع، ولو از ریشه و منشأ غربی، برجای آنها نشانده باشد. اقتباس تمدن غرب و نفوذ تکنیک و وسایل ارتباط جمعی، چون سینما - رادیو - تلویزیون - تئاتر و کتاب، با محتوای شدیداً غرب‌زده آن، از عوامل عمده جدا شدن نسل جوان از جامعه بزرگسالان و توسعه سنت‌شکنی و تلاطم این نسل بوده و هست. تزلزل خانواده، بتأثیر عوامل عدیده ناشی از شهرنشینی، و گسترش حیات صنعتی، فاصله میان دو نسل روئیده و کهنه را افزایش داده است. اشتغالات کثیر پدر و مادر، در محیط شهر، موجب آن

شده که خانواده نتواند نقش دیرین خود را، در انتقال میراث‌های فرهنگی، بدرستی ایفا کند. و عبارت دیگر، میان نسل جدید و بازمانده گذشتگان، بستگی و تعلق پدید آورد. نسل جوان بیش از پیش اوقات خود را، با همگان و همسالان خویش بسر میبرد. و خود این وضع، عامل مست کردن پیوندها، با سنن قومی و میراث‌های دیرین فرهنگی است.

### گرایش به سنت‌شکنی

افزایش آهنگ تحرك اجتماعی و جغرافیائی هم، گرایش به سنت‌شکنی را نزد جوانان تقویت میکند. طبقات متوسط و بورژوازی، بسرعت توسعه می‌یابند و مهاجرت شدید روستائیان به شهرها و ساکنان شهرهای کوچک و متوسط، به شهرهای بزرگ، نظام‌های کهنه را بهم میریزد. و با قطع رابطه فرد، بخصوص فرد جوان، با ریشه‌های کهنه اجتماع و فرهنگ پیشین، به‌ظهور فاهنجاریهای بسیار مدد میرساند. محققان روشن کرده‌اند که در بسیاری نقاط عالم، سنت شکنی و تمایل بجرم و کجرفتاری در نزد فرزندان مهاجرین، شدید است. و علت آن همان وضع انتقالی و سرگردانی میان‌ارزش‌های قدیم و جدید است که چنین گروهی بدان گرفتار است.

### مدرسه در انتقال فرهنگ عامل مؤثری نیست!

علل تشدید میل به سنت‌شکنی نزد جوانان، هرچه باشد باید در اندیشه چاره‌جویی برآمد.

باید اذعان کرد که مدرسه به‌گونه‌ای که امروز برابر دیده ماست، در انتقال فرهنگ، عامل مؤثری نیست. کار مدرسه به آموختن معلوماتی پراکنده، و گاه غیرمفید، محدود است. از تربیت و پرورش فکری و اخلاقی، خبری نیست. مدرسه تنها به محفوظات اهمیت میدهد، و این محفوظات هم بمرور زمان از میان میرود. و در نتیجه مثل آن است که مدرسه کاری مهم در تشکیل شخصیت اطفال و جوانان از پیش نبرده است. و از آن‌جا که مدرسه از ایفای وظایف تربیتی و فرهنگی عاجز است، عوامل دیگر بکار می‌افتد و ناچار گفته‌های همگان، تصاویر سینما و تلویزیون و غیر آن و آزمایشهای خود فرد در ساختن ذهن او، و اندیشه و احساس او و تشکل اخلاقی و شخصیتی او، بیشتر مؤثر می‌افتد. و در این‌جاست که رشته کار از دست اولیا و معلمان بیرون میرود، و موجب میشود که مکرراً بیدران و مادرانی برخورد کنیم، که مدعی هستند آنچه در توانائی داشته‌اند، در تعلیم و تربیت فرزندان خود کوشیده‌اند. آنان را به بهترین مدارس و پانسون‌ها فرستاده‌اند، و با این همه نتیجه‌ی این کوششها منفی و خلاف انتظار بوده است. یا پدران و مادرانی که اطفال خود را در خورد - سالی بخارج میفرستند، و عملاً به تشکل آدمهایی بی‌ریشه و سرگردان یاری میکنند، و وقتی فرزندان گرفتار مواد مخدره و عادات مضره گردید به موجودی گمشده و از دست رفته بدل میشود، بحیرت فریاد میزنند: که ما آن چه لازمه پدری و مادری بود، کردیم چرا

باید نتیجه این‌طور ناگوار و نادلخواه شود؟

### پول خرج کردن هر مشکلی را نمیکشاید!

حقیقت این است که در این نوع موارد، خانواده هرگز بوظیفه تربیتی خود نیندیشیده است. پدر و مادر، هرگز وقت کافی برای گفت‌و شنود و تفاهم، با فرزندان خود، و هدایت و دلالت آنان، از راه صحیح، صرف نکرده‌اند. بخطا گمان برده‌اند که پول خرج کردن هر مشکلی را میکشاید و با فتوت مالی، به آسانی میتوان، همه نیازهای نسل جوان را، پاسخ گفت و کامیاب کرد. غافل از آنکه، جوان به عاطفه و صمیمیت و همدلی و همزبانی، بسی بیشتر نیازمند است.

### تجربه انگلستان در جنگ دوم جهانی

در اینجا ذکر تجربه انگلستان در زمان جنگ دوم جهانی، آموزنده است. در آن اوقات که بمباران بی‌امان آلمانها، بر قسمتی از انگلستان، آرامش را از مردم این سرزمین، سلب کرده بود، عده‌ای از کودکان انگلیسی را، به‌راهی معلم و مربی به کشور آرام سوئیس فرستادند. و عده‌ای نیز با مادران خود، در پناهگاهها، زیر بمبها باقی ماندند. چون جنگ بسر آمد، روانشناسان این دو دسته کودکان را، از نظر خصوصیات روانی و شخصیتی، باهم مقایسه کردند، و باشگفتی بسیار، دریافتند، که اطفالی که در کنار مادر خود باقی مانده بودند، از نظر ذهنی و عاطفی، موجوداتی سالمتر و متعادلتر از باقی‌اند. نکته‌ای که از این تجربه تاریخی دستگیر میشود، آن است که هیچ معلم و مربی خوب، جای پدر و مادر را نمیکرد. و خلاء تربیتی خانواده را هیچ مقام و موسسه دیگر جبران نمیتوان کرد. بویژه که صفات و سنجایای اصلی، در همان سنین اولیه کودکی، شکل میگردد و کوششهای تربیتی در سنین بالاتر، اگر نه بی‌اثر، لاقلاً کم‌اثر است.

### سنت‌شکنی جوانان امری طبیعی است!؟

از آنچه بیان شد، میباید نتیجه گرفت که سنت‌شکنی، نزد نسل جوان امری طبیعی است. خاصه در شرایط موجود، و اوضاع و احوالی که انقلاب صنعتی، و نیل به آستانه توسعه یافتگی، در سرزمینی چون کشور ما، پیش آورده و می‌آورد. اما آنچه غیرطبیعی است، این است که به دنبال «سازگاری اولیه»، دوران «نوسازی» یا آشتی و سازش مجدد با جامعه و فرهنگ در سطحی والاثر تحقیق نپذیرد، و به روش میان دوسل بصورت دیواری نفوذناپذیر دوام کند.

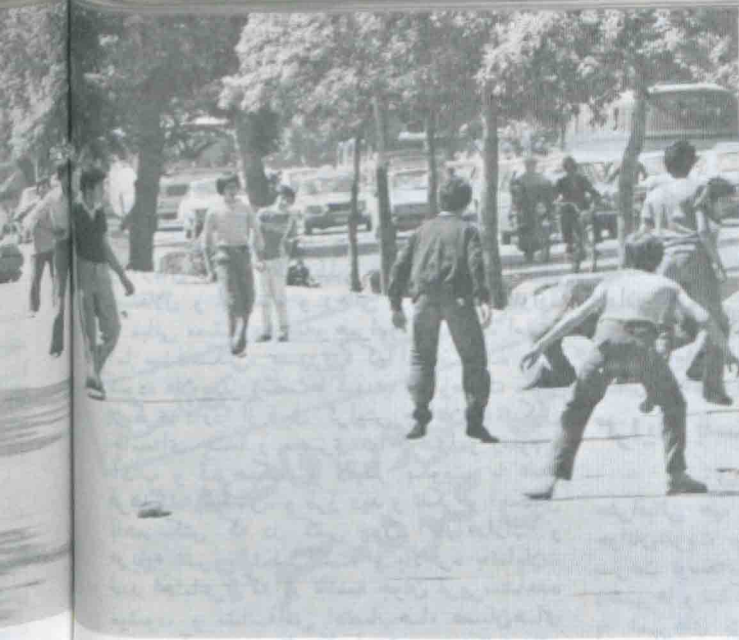
### محتوای فرهنگی تعلیم و تربیت

در این عرصه، یعنی کمک به سازگاری مجدد نسل جوان، با جامعه و فرهنگ، نسل بزرگسالان و بخصوص پدران و مادران، وظیفه خطیر و رسالتی بزرگ دارند. از همه مهمتر، شناسائی بهتر روانشناسی کودک - نوجوان و جوان است، و سعی در تفاهم بیشتر و همدلی کاملتر با نسل جدید. زیرا دیگر، آن روابط کهن و دستور و تحکم که در جوامع سنتی بقیه در صفحه ۷۱

نوشته: بهمن رازانی

# تابستان

## فصل بیهودگی، برای



و گشت مشغول‌اند و نه تنها خستگی ایام تحصیل را از تن بدر میکنند، بلکه باز هم می‌آموزند و به تکمیل دانسته‌های نظری خویش با تجربیات عملی می‌پردازند. والدین و مربیان و سرجمع جامعه‌ی آنان نیز که بخوبی با اهمیت این سیر و گشت آگاهند، غالباً مشوق ایشانند. و مسئولان امر، بویژه با نیمه‌بها قرار دادن بهای بسیاری از خدمات برای دانشجویان و دانش‌آموزان، این امکان را فراهم می‌آورند که ایشان بتوانند با مختصر مخرجی بسیر و سیاحت ایام تعطیل بپردازند و مادیات مانع تفریح و پرورششان نشود.

### در انتظار گذشت روزها

نزد ما، گذشت هرروز از روزهای تابستانی، مرده‌ای برای نزدیکی پایان روزهای پیمد، گرم و کسالت‌آوری است که نیمی از نوجوانان و جوانانمان را دستخوش خویش قرار داده است؛ روزهایی که بواسطه‌ی بی-برنامگی، تکافو نکردن وسایل و امکانات تفریحی، بیهوده طی شده و خالی از معنائی قابل ذکر است. واقعیت این است که همه ساله با تمام شدن امتحانات خردادماه، بسیاری از خانواده‌ها، بامساله‌ی روزهای تابستانی و اوقات فراغت کودکان و نوجوانان و جوانانشان رو در رویند در نیم موارد، این چنین روزها، چنان میگذرد که گوئی جز انتظار گذشت آنها، بکار دیگری نمیتوان دست زد.

### خانه و بازیهای خانگی

در چنین روزهایی، بویژه برای کودکان، خانه مهمترین جایی است که در آنجا وقت گذرانی میشود. اما با توجه باین امر که کودک بضرورت میبایست بازی و تفریح کند و با توجه بامکانات

● برای تکمیل آموزش‌های نظری دانشجویان و دانش‌آموزان، گردش‌ها و مسافرت‌های دسته‌جمعی و طولانی ضروری است

● بازی در کوچه، بواسطه‌ی بدآموزیهای کودکان بزرگ به کوچکتران، از عوامل مهم بزهکارسازی باید بشمار آید

● خانواده‌های ضعیف، برای آسودگی از دست کودکان یا ایشان را از بازی منع میکنند یا بکوچه گسیل میکنند. و این هر دو راه حل نادرست است

● روزهای تابستان، بایست گامی در جهت تکمیل آموزش و توسعه‌ی دید جوانان و نوجوانان باشد.

این است که هنوز هم در غالب جاها، تجربه و سابقه‌ی کار را در کنار و همگام بمدرك تحصیلی و اندوخته‌های نظری ارجح می‌نهند. و این است که دانشجوی اروپائی، غالب اوقات تعطیل و فراغتش را بسیر و گشت می‌پردازد تا در این اوقات آنچه را که راجع بجامعه‌ی انسانی، در کتابها نمیتوان یافت، در عمل دریابد. و این است که در ایام تعطیلی مدارس، در هر گوشه از اروپا نوجوانان و جوانانی را می-بینی که گولبار بردوش، بردوچرخه یا موتور-سیکلت یا اتوبوس و دیگر وسایل نقلیه بسیر

واقعیت این است که آموختن و آموختن، در اوج، هدفی جز آماده ساختن شخص برای زندگی اجتماعی و پرورش وی بعنوان عضوی مفید ندارد. و نیز واقعیت این است که علیرغم والائی و ارزش دانش و آموخته‌های نظری، هنوز هم تجربه و آموخته‌های عملی اعتبار خویش را دارد و دانش آموخته‌ای که دیروز از مدرسه‌ای فارغ-التحصیل گردیده است، تا مدت‌ها بایست ضمن کار تجربه‌اندوزد و آن‌دک آن‌دک تصحیح و تعدیل یابد.





# ندانش آموزان و...

را صرف تفکر و اقدام در زمینه‌های جنسی می‌کند.

## دیگر سرگرمیها

جز آنچه که آمد، مزاحمت‌های تلفنی که فاعلشان - طی تابستان - بیشتر دختران و پسران جوانند، نوعی از وسایل تفریح و وقت گذرانی ایام تابستانی است. و نیز قرار ملاقاتهای پنهانی و دیدار در گوشه و کنار و دور از چشم پدر و مادر.

اما طبیعی است که نمیتوان قطعا معتقد بود که تمامی سرگرمیهای نوجوانان و جوانان همانهاست که اشاره شد. کتابخوانی، رجوع به کتابخانه‌های عمومی، رفتن بسینما و گاهی اوقات تئاتر، آموختن موسیقی و آواز یا زبان خارجی و نیز دور هم جمع شدن و مهمانی و ورزش از تفریحات دیگر جوانان و نوجوانان بشمار می‌آید. برای کودکان خردسال نیز گاهی رفتن به تفریحگاهها و پارک‌های کودکان باین لیست اضافه میشود.

## کتابخانه‌ها، قرائت‌خانه‌ها

در سراسر کشور کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های بیشماری بکار مشغول است. در چند سال اخیر نیز کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، در این زمینه فعالیت‌های شمر ثمری داشته در بسیاری نقاط کشور، دست بنامیس کتابخانه‌های ویژه‌ی کودکان است. که در آن واحدها صرفنظر از اشاعه‌ی کتاب‌وامانت دادن کتاب بکودکان عضو، فعالیت‌های دیگری نیز از جمله کتابخوانی، قصه‌گویی، نمایش فیلم، اجرای تئاتر انجام میشود و غالبا، بویژه در مناطق

زمینه‌ی رهاساختن کودکانشان در کوچه‌بیکار می‌رود، جز در معرض قبا‌هی و خطری قرار دادن ایشان، هوده‌ای ندارد. اما بهرحال کودکان و نوجوانان و جوانان بسیاری طی روزهای تعطیل، مهمترین جایگاه و سرگرمیشان کوچه و بازی در کوچه است.

## بازیهای کوچه و

### سرگرمیهایش

نوع بازی و سرگرمی در کوچه ب عوامل متعدد، من جمله سن کودکان و نوجوانان و شرایط و محله و تربیت خانواده وابسته است. درپاره‌ای جاها بازیهای معمولی مثل دوچرخه‌سواری، سه‌چرخه‌سواری، «تبله‌بازی» سرگرمی بچه‌ها و نوجوانان است. اما متأسفانه در جاهائی لیس‌پس‌لیس، دوزبازی یعنی انواع ساده‌قمار و احیانا قاپ‌بازی و تاس‌ریزی بچه‌ها را سرگرم میکنند. در مواردی، سنگ‌پرانی دعوا و مراغه‌های محله به محله و گاهی هم در اوج و بیسن نوجوانها و جوانان تشکیل گروه‌های تبه‌کاری که خوشبختانه نمونه‌هایش اندک ولی بهرحال قابل توجه و اعتناست.

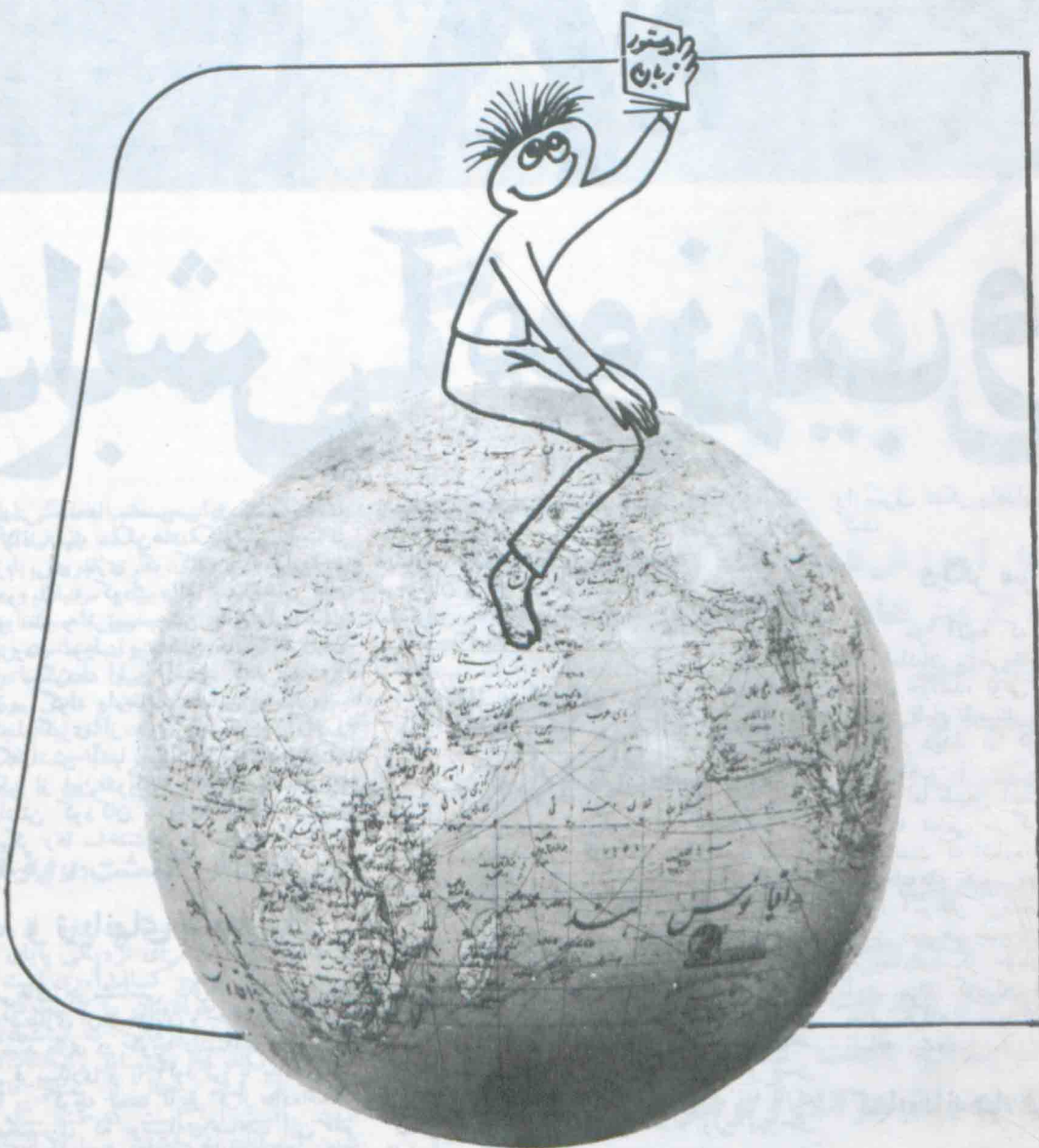
در زمره‌ی سرگرمیهای کوچه، از مهمترین آنها یعنی چشم‌چرانی و وقت گذرانی و مزاحمت بانوان و دوشیزگان نایبست غافل بود. آنچه فوقا آمد، تمییابست بعنوان گناهان غیر قابل بخشایش جوانان و نوجوانان مورد توجه قرارگیرد، چه آدمی در دوران بلوغ صرفنظر از سرعت همه‌جانبه‌ی رشد جسمی، با عوامل اولیه‌ی مسائل جنسی آشنا می‌شود. و در صورتیکه راهنمایی درست بموقعی از وی نشده، راههای مناسب برای تشفی غریزه‌ی جنسیش در اختیارش نهاده نشود، خود بخود، قسمت اعظم هم و وقتش

کنونی بیشتر خانه‌ها بخصوص در شهرهای بزرگ، لااقل نیم مسکن‌های کنونی فضای حیاتی لازم برای بازی کودکان را ندارد. و بازیهای دو یا سه کودک برای بهم‌ریختن تمام انقباض و نظم و ترتیب چنین خانه‌هایی کافی است و بزودی موجب پریشانی خاطر اطرافیان و والدین میگردد. این است که معمولا خانواده‌ها دوگونه راه‌حل را در این زمینه می‌پذیرند: جلوگیری از بازی بچه‌ها و آرام و ساکت نگه‌داشتن آنها بهر طریق و وضعیتی که باشند یکی از این دوگونه راه‌حل است. و نیز کسبیل داشتن کودکان به کوچه برای بازی و بمعنای دیگر رهاساختنشان در محیط کوچه و خیابان راه‌حل دوم.

## کوچه، و زیانهای تربیتی آن

بررسی‌های جرم‌شناسی بکرات ثابت داشته است که بسیاری از نوجوانان و جوانان بزهار، سابقه‌ی ممتد بازی در کوچه داشته‌اند و بسیاری از عوامل فریبکاری و یا آلودگی یا بدآموزی، ایشان را در کوچه تحت تأثیر قرار داده‌است. بررسی مختصری که بوسیله‌ی صاحب این قلم انجام شده‌است، نشان داد که از هشتاد و سه نفر مجرم جوان، هفتاد درصدشان سابقه‌ی بازی در کوچه را داشته‌اند بدیسی است محیط کوچه بخودی خود بدآموز نیست و تنها چیزی که ابتدا در آن موجود است، درصد خطرناکی از حیث عبور و مرور وسایط نقلیه و مانند آنهاست. اما گنچه که بعنوان عامل بزهار ساز در کوچه مورد نظر است، بدآموزی‌های کودکان مسن‌تر نسبت بکودکان کوچک و نیز تسری و شیوع بدآموزی و بی‌تربیتی از جمعی بدیگران است. بدین ترتیب راه حلی که در بسیاری از خانواده‌های ضعیف و خانواده‌های اجارنشین در

# کتاب دستور دوم متوسطه:



● راستی، این کتاب «دستور» را نوشته‌اید که دانش آموزان چه بیاموزند؟

## کلافی سرد در گم، برای شاگرد

● اگر با آنچه دکتر «خانلری» در کتابها و مقالات خویش، در باره‌ی زبان فارسی و زبان‌شناسی نوشته است، آشنا نباشی، می‌پنداری مؤلفان این کتاب دستور «تاتوله» هوا کرده‌اند

نه در مقدمه و نه در متن و نه در فهرست مآخذ، از مؤلفی که کتابهایش مورد استفاده‌ی مؤلفان بوده است،

سخنی بمیان نیامده است

آنچه در زیر می‌خوانید، اظهارنظر نیست درباره «کتاب دستور» برای سال دوم آموزش متوسط عمومی که آقایان علی اشرف صادقی و غلامرضا ارزنگت تألیف کرده‌اند و به سال ۴۵۴۵ از طرف سازمان کتابهای درسی منتشر شده است.

من به عنوان معلمی که سالها در دبیرستانها دستور زبان فارسی تدریس کرده است، اظهارنظر درباره چنین کتابی را نه تنها حق، که وظیفه خود می‌دانم. وانگیزه این نوشته هم چیزی جز استیفای آن حق و ایفای این وظیفه نیست.

مقدمه کتاب را می‌خوانم. تعجب می‌کنم. حتی یکبار هم کلمه «معلم» و «دانش‌آموز» که این کتاب ارتباط مستقیمی با آنها دارد، در این مقدمه نیامده است. چه برسد به اینکه اشاره‌ای به قصد راهنمایی آنها رفته باشد، یا سخنی از هدف نوشتن این کتاب.

در آغاز مقدمه آمده است: «دستور زبان به معنی جدید آن علمی است که موضوع آن توصیف ساختمان صرفی و نحوی یک زبان در یک دوره معین است... دستوری که به این صورت (کدام صورت؟) نوشته می‌شود، تمام صورتها و ساختهای را که در زبان به کار می‌رود مورد توجه قرار می‌دهد و از انتخاب و تجویز که در دستورهای سنتی شیوه‌ای بسیار رایج است می‌گریزد...» از خود می‌پرسم این کتاب موضوع ساختمان صرفی و نحوی زبان فارسی در کدام دوره معین است؟ در این دوره معین زبان گفتار مورد توجه است یا زبان نوشتار؟ یا آنکه هر دو اگر زبان گفتار مورد بررسی قرار گرفته است، تکیه بر زبان کدام ناحیه و چه گروهی از مردم ایران است؟ اگر زبان نوشتار مورد نظر است، که بسیاری از آثار مکتوب مثلا در دوره معاصر، معمولا ویژگیهای متعدد زبان نظم و نشر کلاسیک فارسی است. آیا مولفان کتاب به این ویژگیها توجه کرده‌اند و اصلا آیا با این زبان که حداقل هزار و صد سال سابقه و اثر دارد آشنا هستند؟ اینها سئوالاتی است که نه در مقدمه و نه در متن کتاب کوچکترین اشاره‌ای به آنها نرفته است. گذشته از همه اینها،

فرض بر این که جواب همه این سئوالها روشن بود، دانش‌آموز سال دوم متوسطه عمومی از این کتاب چه طرفی می‌بندد؟ کتاب که ادعا می‌کند انتخابی درمیان نیست و این دستور جدید تمام صورتها و ساختهای را که در زبان به کار می‌رود مورد توجه قرار می‌دهد و از انتخاب و تجویز می‌گریزد؛ خوب! پس این کتاب دستور را نوشته‌اید که دانش‌آموزان چه بیاموزند؟

بی‌عرضی مؤلفان

دستور زبان اگر حداقل این فایده را نداشته باشد، که دانش‌آموزان را در بهتر خواندن، بهتر فهمیدن، و بهتر نوشتن یاری کند، چیزی است عبث و بی‌فایده و تدریس و خواندن آن نیز کاری در حدود بخیه به آبدوغ زدن به شمار خواهد آمد.

در همین مقدمه چنان از تفاوت این کتاب با دستورهایی سابق رستنی سخن به اغراق رفته است، که اگر با آنچه دکتر خانلری در کتابها و مقالات خود، درباره زبان فارسی و دستور زبان فارسی و زبان‌شناسی نوشته است، آشنا نباشی، خیال می‌کنی مولفان این کتاب، با نوشتن آن، قاتوله هوا کرده‌اند؛ حال آنکه اگر نوشته‌های آن حضرت نبود، کتاب این حضرات اصلا با این وضع و هیات وجود خارجی پیدا نمی‌کرد. نگاهی به اصطلاحات جدید این کتاب از قبیل: نهاد، گزاره، ماده، شناسه، فعل گذرا و ناگذر، جمله تابع، جمله پیرو، صفت مبهم، صفت پرسشی، و نظایر آن - هر چند که با مفهومی نو و نامفهوم تعریف شده باشد، برای اثبات این مدعا کافی است.

اما بهر حال وقتی در مقدمه به اینجای می‌رسیم که «مآخذی که در پایان کتاب آمده، هر چند بسیاری از آنها به شیوه‌های کهن نوشته شده، اما چون از هر یک نکته یا نکته‌هایی گرفته شده است، ذکر آنها لازم بوده است»، چند لحظه‌ای از انصاف و بی‌عرضی مولفان خوشحال می‌شوم. اما وقتی در پایان مقدمه درمی‌یابیم که مولفان کتاب، مقدمه را نوشته‌اند، و امضای کس دیگری هم در پای آن نیست، در خوش‌نیتی آنها شک می‌کنم. فهرست مآخذ را که نگاه می‌کنم، در مورد سوء نیت

مولفان به یقین می‌رسم. شکفتا که نه در مقدمه، نه در متن، نه در فهرست مآخذ، هیچ نام و نشانی نه از دکتر خانلری مورد بحث و نه از کتابهایش درمیان نیست! در حالیکه جای پای نوشته‌های او سرتاسر این کتاب را پر کرده است. همه چیز برای روشن می‌شود: این کتاب دراصل نه به قصد آموختن مطلبی به دانش‌آموزان، بلکه به قصد تصفیه کردن حسابی پرداخته شده است که من نمیدانم از کجا آب می‌خورد. اما می‌دانم که جای این تصفیه حسابها کتاب درسی نیست. این کتاب جز اتلاف وقت معلم و شاگرد ثمری ندارد. مطالب این کتاب در آن قسمتها که به به دستور زبان فارسی مربوط می‌شود، در کل همان مطالب دستورهای سابق، بخصوص کتاب دستور زبان دکتر خانلری است. اما همین مطالب به علت تغییر دادن تعریفها، عدم نظم و توالی منطقی در ترتیب مطالب، و زبان نامفهوم و نارسای کتاب، از ایجاد ارتباط با خواننده عاجز است. مطالب کتاب مثل کلاف سردرگمی است که باید مدام دنبال سر رشته‌ها، اینجا و آنجا سرگردان شد و دست آخر بادیستهای خالی به آغاز برگشت، و این دستهای خالی را معلم و شاگرد، اگر از اضطراب و سرگردانی بر سرنگویند، چه می‌توانند کنند؟

تعریف‌های نو؟

ضمن مطالب یک بحث، به اصطلاحات متعدد دستوری برمی‌خوریم که قبلا درباره آن هیچگونه توضیحی داده نشده است. حتی گاهی در ذیل یک صفحه، توضیح درباره اصطلاحی، به سالهای آینده موکول شده است! آبراز تازه‌نمایی و توجویی که باید علت وجودی کتاب را توجیه کند، تعریف اصطلاحات دستوری را، به وضع مضحک و خنده‌آوری درآورده است. این اصطلاحات از کتابهای سابق دستور زبان و کتاب دستور زبان دکتر خانلری گرفته شده است، که یا با همان مفهوم سابق اما زبانی گنگ و ناروا تعریف شده است، یا با مفهومی دیگر، که جامه این مفهوم جدید به تنش زار می‌زند. چیزی که در تعریف این اصطلاحات - چه قدیمی و چه جدید - جنبه

عمومیت دارد، نامفهوم بودن آنهاست. می‌دانم شک می‌کنید که کتابی اینهمه محاسن عجیب و غریب داشته باشد! برای آنکه خردلی‌هم در دلی شکی باقی نماند، اکنون نمونه‌هایی چند به دست می‌دهم:

در مقدمه این کتاب یکی از تفاوتهای این دستور زبان، با دستورهایی قبلی، در این دانسته شده است که به شیوه زبان‌شناسان، نخستین بحث این کتاب با جمله ساده که کوچکترین واحد ارتباطی زبان است شروع شده است و بعد هم در توجیه نگه داشتن دو اصطلاح «نهاد» و «گزاره» آمده است: «... می‌دانیم که این دو اصطلاح ترجمه دو اصطلاح «موضوع» و «محمول» است که در کتب منطقی قدیم به کار می‌روند...»

تفاوت مورد ادعای مقدمه کتاب، کاملا بی‌وجه و توخالی است. همین مطالب، در مقدمه دستور زبانی که دکتر خانلری برای سال اول دبیرستانها، نوشته، آمده است و به همین دلیل نیز اولین بحث کتاب با «جمله» شروع شده است، و حتی به انتخاب دو اصطلاح نهاد و گزاره به جای موضوع و محمول اشاره رفته است: «... این تقسیم دو گانه که شامل همه انواع جمله می‌شود، در منطقی قدیم با اصطلاحات موضوع و محمول بیان می‌شد...»

در کتاب دستور دکتر خانلری چه اصطلاح قدیمی «جمله» و چه دو اصطلاح جدید «نهاد» و «گزاره» که خود او وضع کرده است، به مقتضای فهم دانش‌آموزان، و به علت شناخت هدف و غرض تألیف کتاب درسی، به وضوح و روشنی توضیح و تعریف شده است. حالا به بینیم این اصطلاحات در کتاب جدید چگونه تعریف شده است.

در تعریف جمله آمده است:

تعریف‌های نارسا...

«جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد: نهاد و گزاره.» (ص ۷) از این تعریف که چیزی دستگیر خواننده نمی‌شود، چون فهم این تعریف بدون دانستن نهاد و گزاره ممکن نیست. پس بدنبال تعریف این بقیه در صفحه ۷۴

مطالب کتاب کلاف سردرگمی است که بایست مدام دنبال سر رشته‌ها، اینجا و آنجا سرگردان شد

## آقای رئیس چه کرده اید؟



○ ... نیازمند دستهای پرتوان جوان هستیم



○ ... ماشین‌ها تشنه‌اند...



○ ضرغامی: ۹۵ هزار دانشجو می‌پذیریم

# چرا به استاد فرصت

### ماشین‌ها تشنه‌اند

- شیوه نمره گذاری در دانشگاه صنعتی آریامهر تغییر خواهد کرد
- فارغ التحصیلان در بازار کار بیش از استادان شان حقوق دریافت می‌کنند

### چرا در صد قبولی این دانشگاه کمتر است؟

- دانشگاه آریامهر به اصفهان منتقل می‌شود و در سه مرحله توسعه خواهد یافت
- آقای رئیس برای مسکن دانشجویان و تربیت تکنیسین چه کرده اید؟
- چرا بین دانشجو و مراکز صنعتی ارتباط برقرار نمی‌شود؟
- ضعف مدیریت باعث شده است تا دانشجو، بدون آنکه تجربه عملی داشته باشد، فقط با یک مقدار تئوری وارد بازار کار بشود
- دانشگاه صنعتی آریامهر، به استاد، فرصت تحقیق نمی‌دهد، چرا؟

از: هنگامه افشار

ماشین‌ها - تشنه‌اند، آنها عطش سیری ناپذیری برای جذب جوانان کارآزموده دارند. چرخ‌های صنعت کشورمان هم‌اکنون نیازمند دست‌های پرتوان جوانانی است که در دانشگاه‌های فنی، خود را برای رویارویی با ماشین آماده می‌کنند. در برنامه ششم، به هزاران تن از مدیران صنعتی نیاز داریم، به مهندسان، به تکنیسین‌ها و طراحان فنی... برای رفع این نیاز بزرگ، دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها و مراکز صنعتی و حرفه‌ای هر روز گسترش می‌یابند تا جوانان بیشتری را به‌تعلیم گیرند.

و اما کیفیت تعلیم چگونه است؟ به دانشگاه صنعتی آریامهر می‌رویم تا با دکتر ضرغامی نایب‌التولیه این دانشگاه به گفت‌وگو بنشینیم.

دانشگاه صنعتی آریامهر در آینده‌های نزدیک به اصفهان منتقل خواهد شد تا بصورت یکی از بزرگترین مراکز علمی و فنی خاورمیانه درآید.

توسعه در دیدار با دکتر ضرغامی سخن از این دانشگاه به میان می‌آید. از کیفیت تدریس، از استاد و دانشجو و آنچه که در این باره مطرح شده است.

قرار است درهای این دانشگاه در سه‌ماه آینده بروی دانشجویان گشوده شود. دانشگاه صنعتی آریامهر در سه مرحله توسعه خواهد یافت، در مرحله نخست با هزار دانشجو فعالیت



○ ... شیوه نمره گذاری تغییر می کند



○ ... وضع تحقیق بهتر میشود



○ ... دانشگاه در ۳ مرحله توسعه می یابد

# تحقیق نمی دهید؟

سازي برای استادان چه برنامه هائی دارید؟  
- براساس طرحی که تهیه کرده ایم، چهار هزار خوابگاه برای دانشجویان خواهیم ساخت، بدین ترتیب قسمت اعظم دانشجویان در دانشگاه اقامت خواهند کرد. از سوی دیگر برای استادان نیز در داخل دانشگاه آپارتمان سازی کرده ایم و برای فرزندان شان هم مدرسه ساخته ایم که از اول مهرماه گشایش خواهد یافت. برنامه های ساختمانی ما بسرعت پیش می رود و در تابستان ۳۹، یعنی در سومین مرحله توسعه، آنچه در دانشگاه فعلی باقی مانده است، به محل جدید دانشگاه در اصفهان منتقل خواهد شد.

## محل فعلی

● محل فعلی دانشگاه به چه فعالیت هائی اختصاص خواهد یافت؟

- در محل فعلی، يك مدرسه مهندسی با عنوان «پلی تکنیک» بوجود خواهد آمد که هدفش تربیت مهندسان عملی است. در این مدرسه مهندسی، حدود دو هزار و چهارصد دانشجو به تحصیل خواهند پرداخت.

● برنامه ریزان اعلام کرده اند در برنامه ششم عمرانی کشور به ۴۴ هزار تکنیسین نیاز خواهیم داشت، آیا در دانشگاه صنعتی آریامهر، ایجاد دوره های دوساله ای برای تربیت تکنیسین در نظر گرفته اید؟

دانشجوی دیگر در دوره های فوق لیسانس و دکترای تحصیل خواهند کرد. در حال حاضر گنجایش پذیرش دانشجو تا این حد است اما در آینده تعداد بیشتری دانشجو خواهیم پذیرفت.

## خوابگاه

● درباره خوابگاه دانشجویان و خانه

خود را آغاز می کند و در سال سوم که آغاز مرحله سوم توسعه است، چهار هزار و پانصد دانشجو خواهد داشت.

دکتر ضرغامی می گوید: در برنامه ریزیها، ده هزار دانشجو در نظر گرفته شده است که از این عده، شش تا هفت هزار دانشجو دوره های لیسانس خواهند دید و سه تا چهار هزار



# نوجوانی، دوره

گزارش - تحقیق



## این نسل مضطرب است...

نسل جوان، نگران و مضطرب است، نگران فردائی نامعلوم آنچه که بر این اضطراب دامن میزند، برخورد ارزشهای کهنه و نو و کشمکش میان انسان و ماشین است، و گوئی بشر قرن بیستم به جدالی پایان ناپذیر با ماشینیزم محکوم شده است و بدینگونه پی می بریم که چرا روانشناسان و جامعه شناسان، این قرن را عصر اضطراب نام نهاده اند.

در میان ظلمات ماشینیزم، نسل جوان راه نجاتی می جوید و آب حیات می طلبد، اما سر خوردگی هائی بسیار، به راهبائی دیگر می کشاندش، از هدف دورش می کند و یا گاه بدامن اعتیاد پناه می برد، به هیبی گری و خودکشی روی می آورد، پر خاشاکر و تندخو می شود، و عزت نشینی را بر میگزیند. با این روشها اضطراب درونی خویش را آشکار می سازد.

# بحرانها، اضطرابها، عصیانها

## و نگرانیها...

● عشق، بزرگترین عامل ایجاد ناهم آهنگی روانی، در جوانها...

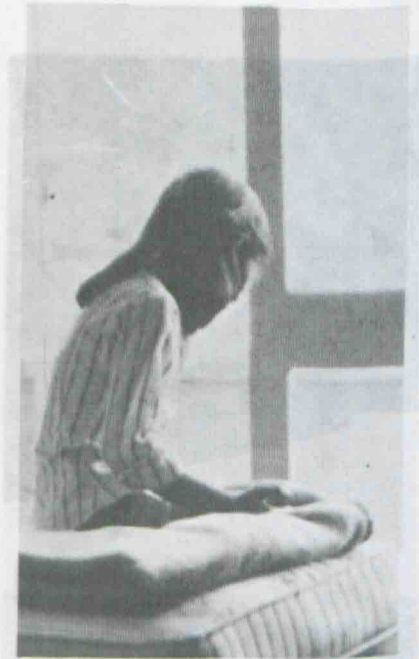
● برای هر ۲۰۰ هزار ایرانی، فقط یک روان پزشک وجود دارد

### نگران بوسه!



روانپزشکی می گفت:  
دختری هیجده ساله را که به نوع عجیبی از بیماری های روانی مبتلا شده برای معالجه پیش من آوردند. این دختر از بوسیدن زن و مردی وحشت می کرد و دچار هیجانناات خاص روانی می شد.  
اگر بر پرده سینما و یا در پیش چشمش زن و مردی را در حال بوسیدن میدید، دچار سر درد شدیدی می شد، رنگ از چهره اش می پرید و به حال تبوع می افتاد، بطوریکه تا دو روز هیجانناات روانی او را در بستر بیماری نگه میداشت. پدرش می گفت: بخاطر همین مسئله دخترم نامزدی اش را بهم زده و از ازدواج وحشت و هراس پیدا کرده است.

روانکاوای از این دختر برای یافتن ریشه های بیماری اش ضروری بنظر می رسد. پس از روانکاوای به حادثه عجیبی برخوردم که در دوران کودکی این دختر بیمار رخ داده و او را به اضطراب واداشته بود و این اضطراب سبب بیماری روانی اش شده بود. ماجرا بدین گونه بود که دختر یکروز سرزده وارد



نشانه های اضطراب، این ناسامانی روانی را (البته نه چندان زیاد) در دختران و پسران ایرانی نیز می توان دید.  
بی توجوهی خانواده ها، دگرگونی سریع ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و امیال و آرزوهای سرکوب شده جوانان، برای آنان اضطراب زاست.

اضطراب بیماری رایج عصر ماست و بطور کلی زندگی صنعتی تعداد بیماران مبتلا به اضطراب را مدام افزایش میدهد، جوانان بیش از همه در تنگناهای اضطراب آند. میان خانواده در مدرسه و در جمع دوستان.

گاه با رویارویی با مشکلی به هراس می افتند، از برخورد با والدین بیم دارند، نگرانی از درس و امتحان هراسان شان می کند و یا دلبره موفقیت در کار و مقبولیت در جمع، به اضطراب شان می کشاند. روانپزشکان از دختران و پسرانی که به بیماری اضطراب مبتلا شده اند ماجراهای جالبی را تعریف می کنند که شنیدنی است.

روانپزشکان می گویند: بیش از ۶۰ درصد کسانی که برای علاج بیماری های روانی به ما مراجعه می کنند، جوانان هستند. آنها از یک نگرانی شدید و مبهم رنج می برند و یا از اضطرابی کشنده شکایت دارند، که اعصاب شان را می فرساید و خواب و آسایش را از آنان می گیرد.



اتاق خواب والدینش می شود و «پدر» را می بیند که دارد مادر را می بوسد. وقتی والدین متوجه دختر کوچک شان می شوند، بی آنکه به او توضیحی بدهند، یا حالتی خشمگین از اتاق بیرونش می کنند. همین رفتار باعث می شود که دختر به انزوا روی آورد و بتدریج در ضمیر خویش چنین توجیه کند که بوسه کثیف ترین رویداد است. چون سبب رانده شدن او از والدینش شده است، بتدریج این تلقین در ذهنش جای می گیرد و از بوسیدن نفرت پیدا می کند تا بحدی که هنگام دیدن چنین صحنه ای دچار تبوع می شود.

### عوارض اضطراب در جوانان

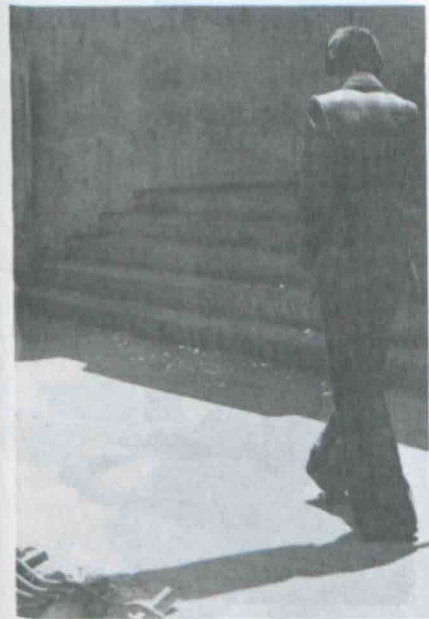
در کانون اصلاح و تربیت به دیدار نوجوانانی رفته بودیم که هر یک بعقل ارتکاب جرائمی دوران محکومیت خود را در این کانون می گذرانند.

به اعتقاد کارشناسان امور تربیتی، بیش از ۹۰ درصد کودکان بزهکاری که در این کانون نگهداری می شوند، در اثر ناسامانی های خانوادگی و اختلافات والدین و یا جدائی پدر و مادر دست به جرم و جنایت زده اند.

ورق بزنید

# سر خوردگی های کودکی، جوانان

## ● جوانان بیش از همه در خطر ابتلا به بیماری های روانی هستند



هر دختر و یا پسر جوان ایرانی هنگامیکه با يك مشکل عاطفی روبرو می شود، به وحشت و اضطراب دچار می شود، چون نمی تواند آنرا با پدر یا مادرش در میان بگذارد، چون خانواده های ایرانی هیچگاه سعی نکرده اند چنان رفتاری با فرزندان شان داشته باشند که بچه ها آنها را دوست خود بدانند. وقتی دختر و یا پسر جوان با چنین مشکلاتی روبرو می شوند، بخاطر ترس از بازگو کردن آن برای پدر و مادر، مدت ها این مشکل را در خودش نگه میدارند و سرانجام اضطراب آنان را به روان پریشی می کشاند و یا از ترس به راه های ناصواب کشانده می شوند و وقتی بخود می آیند که در ورطه سقوط و بدنامی افتاده اند...

### برای هر ۲۰۰ هزار نفر يك روانپزشك

۱۷۰ دکتروانسان، ۱۶ بیمارستان اعصاب و روان با ۳۸۵۵ تخت داریم. بزبانی دیگر هر ۲۰۰ هزار ایرانی، يك روانپزشك در اختیار دارند که چندان هم به مراجعه و مشاوره با او علاقه ای نشان نمیدهند. هربرت ویلی پروفیسور آمریکائی رئیس بخش روانپزشکی دانشگاه ایالتی واشنگتن می گوید: برای هر ۲۰ هزار نفر يك روانپزشك لازم است. برای آگاهی بیشتر از انگیزه بیماری های روانی در نوجوانان و جوانان و یافتن ریشه های درد، با دکتروانسان سیروس ایزدی، دبیر انجمن روان پزشکی و متخصص بیماری های روانی و اعصاب از دانشگاه لندن به گفتگو می نشینیم. دکتروانسان ایزدی در باره مرحله نوجوانی و اهمیت آن در تکوین شخصیت انسان می گوید: نوجوانی دوره بحران، اضطراب، عصیان و نگرانی های ناشی از تحولات و تغییرات جسمانی و روانی نوجوان است. این دوره سازنده شخصیت و تقویت کننده صفات بد و خوب در انسان است، اگر در این دوره بحرانی، نوجوان دستخوش مصایب و مشکلاتی شود که محیط و خانواده برای او بوجود می آورند، هرگز نخواهد توانست به سلامت از این گریزناک عبور کند.

از همین راه واکنش های غیر عادی نوجوان و گرایش های او - بسوی سرکشی و

گفتیم عصر ماشینی اضطراب زاست و این اضطراب ناشی از مسائل خانوادگی و اجتماعی بیشتر دامنگیر جوانان می شوند. به گفته روانپزشکان آنها سعی می کنند با وسایل دفاعی این اضطراب را دفع کنند. گاه تمایلات پنهانی را سرکوب می کنند، یا از شرایط تحریک کننده می گریزند، دچار ترس می شوند. تمایلات پنهانی را در وجود خویش انکار می کنند، خیالبافی می کنند، یا به دلیل تراشی های رویائی متوسل می شوند و... یا تمایلات خویش را از راه انگیزه های نامطلوب بصورت مطلوب جلوه میدهند... و نتیجه استفاده از این گونه وسایل دفاعی باعث می شود که یا دچار انواع بیماری های روانی شوند و سر از بیمارستانها در آورند و یا دست به فرار و انواع گجروی ها بزنند و گاه بفکر خودکشی بپفتند... در قبال این همه انگیزه های اضطراب زاء، جوانان نیاز به روانپزشکان و روانشناسان و مربیان دارند که قبل از ظهور مصائب، مشکلات شان را با راهنمایی آنان حل کنند و یا مداوا شوند. اما متأسفانه پزشك روانی و تخت بیمارستانی ناچیز است. ما در کشور ۳۵ میلیون نفری خود

روانشناسان می گویند: اضطراب، علاوه بر آنکه زاینده انواع بیماری های روانی اینگونه بچه هاست، گمراهی آنان را نیز سبب شده است. کودکی که در محیط خانواده احساس ناامنی میکند و خود را عاری از محبت و بی پناه می یابد، گرفتار نگرانی و اضطراب می شود و این نگرانی های شدید آنان را به فرار - دزدی و انواع دیگر جرائم سوق میدهد.

در بیمارستان های روانی تهران نیز بیش از ۶۰ درصد بیماران بستری دختران و پسران هستند.

انگیزه بیماری های روانی اغلب این جوانان، پریشانی های عاطفی است که بیشتر از محیط خانواده سرچشمه می گیرد. دختران و پسرانی را در این بیمارستانها دیدیم که گرفتار افسردگی های شدید روانی شده بودند.

در يك بیمارستان روانی، دختری زیبا هر روز غروب که از راه میرسد، گیسوانش را می آراید، لب هایش را سرخی کمرنگی میزند و يك شاخه گل مریم سفید بدست میگیرد، بعد می آید به کنار پنجره آسایشگاه و ساعتها خیره به جاده ای می ماند.

گاه اشک می ریزد و گاه می خندد و زیر لب می گوید: - می آید... باید بیاید و مرا با خودش ببرد.

خودش گفته که هنگام غروب با مریم سفید منتظرش باشم... و وقت شام که میرسد او را در حالیکه بشدت گریه میکند، از کنار پنجره می برند تا شامش را بخورد.

دکتر معالجش می گوید: - این دختر بیمار جوانی را دوست داشت و با هم قرار ازدواج گذاشته بودند. دختر وحشت داشت که این راز را با پدرش در میان بگذارد.

و سرانجام پدر از ماجرا باخبر شد، دخترش را کتک فراوانی زد و شکایت جوان را به کلانتری برد. دختر که گرفتار اندوهی سخت شده بود، به جوان پیغام داد که با هم فرار کنند. روز موعود، هنگام غروب با يك مریم سفید در کنار جاده ای بانتظار ایستاد، اما خبر آوردند که جوان بیدارش نخواهد آمد چون خودش را کشته است.

دختر با شنیدن خبر مرگ او، دچار هیجان روانی شد، به گریه افتاد و در میان اشک خندید... این ضربه روانی او را از پای در آورده بود...

و حالا هر روز غروب با يك شاخه مریم سفید کنار پنجره می نشیند و به جاده خیره می ماند...

### راز بزرگ زندگی

روانپزشکان و مربیان امور تربیتی می گویند:



# جوان را تا حد جنون پیش می برد!

● ۶۰ درصد بیماران روانی که در بیمارستانها بستری هستند دختران و پسران اند

دوره نوجوانی در مرحله‌ای ناقص می‌شود یکی دیگر از علل موثر در تشدید این بیماری و سایر بیماریهای روانی است. دانشیار دانشگاه تهران می‌افزاید: بطور کلی بیماریهای روانی در اشخاصی که شخصیت مستعد ابتلا به این بیماریها را دارند، بیشتر است و زمانی که شخص مستعد در محیط بیماریزا قرار میگیرد، علائم ابتلا به بیماری در او ظاهر میشود.

ریشه بسیاری از بیماریهای روانی را باید در دوران نوجوانی شخص جستجو کرد، نوع تربیت، محیط خانواده و اجتماع بیانگس آنست که چگونه شخص بیمار شده و به همان دلایلی که قبلا ذکر کردیم، بحرانهای ناشی از دستکشیدن از کودکی، کششهای جنسی، عدم اطمینان به والدین و کوشش برای مورد قبول واقع شدن، روح نوجوان را می‌آزارد و در درون او طوفانی بپا می‌کند که واکنشهای او را تحت تاثیر قرار می‌دهد. نوجوان در حادثه‌ترین لحظه‌های زندگی در اثر بی‌مبالاتی پدر و مادر تنها باقی می‌ماند و خوراک روحی به اندازه کافی به او نمی‌رسد.

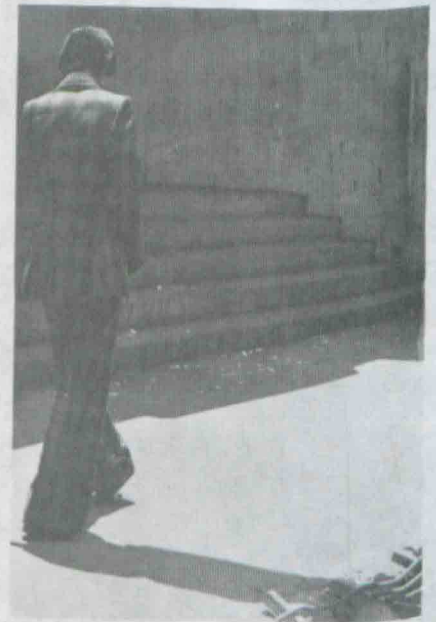
و بکار خود ادامه میدهد تا پیروزی نهایی را بدست آورد. دوران نوجوانی هم بهمین شکل است، همراهی و همکاری فکری و روحی، ملائمت و بردباری والدین و مربیان بهترین عامل پیروزی و گذشتن سلامت نوجوانان از این مرحله است.

## بیماریهای روانی مرد و زن

دبیر انجمن روانپزشکی معتقد است: در دوران پیش از نوجوانی، زیر بنای شخصیتی کودک پی‌ریزی شده و در دوران بلوغ به کمال خود نزدیک میشود، چنانکه این زیربنا خوب پی‌ریزی شده باشد نگرانی و اضطراب به کمترین حد خود کاهش مییابد، مثلاً یک دختر از آنکه عادت ماهانه شده رضایت کاملی احساس میکند و دچار ترس و وحشت و یا شرم بی‌مورد نمیشود، نزدیکی والدین با فرزندانسان میتواند از وقوع بسیاری فجایع جلوگیری کند. دکتر ایزدی در منطقه رودسر ایران که در حد میانی نوار بحر خزر قرار دارد، دست به یک بررسی مقدماتی در باره شیوع بیماریهای روانی زده که به سبب کم بودن منابع تحقیقاتی روانی در ایران حایز اهمیت بسیار است، در این تحقیق ثابت شده که بیماری روانی در میان زنان این منطقه از مردان بیشتر است، به این معنی که از بین ۱۸۹ مرد ۴۶ نفر (۲۴٫۳) درصد و از بین ۲۹۹ زن ۱۵ نفر (۵٫۰۷) درصد مبتلا به بیماری روانی داشته‌اند. بیماری روانی «افسردگی» در بین ساکنان این منطقه شیوع فراوانی داشته و ۲۴٫۸ درصد جمعیت مبتلا به نوعی «افسردگی» بوده‌اند که این درصد کل ۳۳٫۷ درصد زنان و ۱۰٫۵ درصد مردان را شامل میشود.

در باره سبب بروز چنین حالتی از دکتر ایزدی توضیح می‌خواهیم، چنین پاسخ میدهد: برای یافتن سبب این امر مطالعه فراوانی بعمل آوردیم و باین دست آورد رسیدیم که در منطقه رودسر یاز سنگین زندگی بردوش زنان قرار دارد و آنها علاوه بر مسئولیت‌های خانه‌داری در امور کشاورزی (کشت برنج و برداشت چای) نیز مسئولیتهای سنگینی برعهده دارند، در این وضع، مردان ساعات فراغت و استراحت کافی در اختیار دارند که چنین فرصتی به زنان دست نمی‌دهد.

محیط این منطقه و چگونگی زندگی خانوادگی و فشارهای روانی سبب شده‌است، زنان بیش از مردان به بیماری «افسردگی» دچار شوند، از دواج در سنین پائین که سبب کوتاهی



گروه‌های جمعی و نافرمانی آغاز میشود؛ که در بسیاری موارد با بیماریهای روانی فاصله زیادی ندارند.

نوجوانی مرحله‌ای میان بلوغ و جوانی است که با پیدایش موج بزرگ و خروشان که رشد بدنی و سازش روانی و اجتماعی را دربر می‌گیرد، مشخص میشود. در این مرحله از زندگی که حساسترین بخش زندگی نیز هست، تغییرات جسمانی به سبب ترشحات غدد داخلی و هورمون‌های جنسی انجام میشود و خصوصیات ظاهری زنانگی و مردانگی ظاهر میشوند.

وی می‌افزاید:

به موازات این تغییرات، دگرگونی‌های روحی نیز آغاز می‌شود همین بخش دوم است که نوجوانی را تبدیل به مرحله‌ای خطرناک و بسیار حساس می‌کند. در واقع ریشه اصلی درد در همین جاست، نوجوانی حتی در عادی‌ترین شکل خود بحرانی همچنانی است و سبب دگرگونی‌های عمیقی در شخصیت می‌شود. من این دوره را به زمانی تشبیه میکنم، که کودک تازه می‌خواهد بروی دو پا بایستد و راه رفتن را بیاموزد، برای آنکه بتواند بخوبی خود را کنترل کند بارها زمین می‌خورد و برمی‌خیزد

## انگیزه‌های خودکشی

در باره مسئله خودکشی و یا تهدید به خودکشی که در اکثر موارد در میان جوانان و نوجوانان بین (۱۶ تا ۲۵) ساله دیده میشود، دکتر ایزدی چنین عقیده دارد:

فکر خودکشی یا اقدام به خودکشی میتواند جزئی از افسردگی (نوروتیک، پسیکوز، نوروز) باشد در پاره‌ای از موارد نیز ژست یا فکر خودکشی تجلی یک شخصیت هیستریک است، تهدید یا ژست خودکشی ندائی است که از احساس تنهایی و بی‌پناهی شدید شنیده میشود و باید بدقت فهمیده شود و عمیقاً مورد بررسی قرار گیرد اقدام به این عمل و انجام سایر افعال بظاهر غیر عادی در واقع فریادی است که از یک طوفان شدید هیجانی که نوجوان را در خود سرگردان ساخته، برمی‌خیزد. چنانچه نشانه‌های آشکار افسردگی مانند غمگینی، گریه، گوشه‌گیری، کاهش علائق درسی یا شغلی، احساس بی‌ارزشی، اتمام‌بخود، بی‌خواهی و بی‌اشتهایی در نوجوانان دیده شود، باید فوری با روان‌پزشک مشاوره بعمل آید تا بروز چنین حالاتی، کمپلکس (عقد) در نهاد نوجوان باقی نگذارد.

دکتر ایزدی یادآور میشود نسبت ابتلا دختران و پسران به بیماریهای روانی تفاوت چندانی ندارد و این بیماریها گریبانگیر هر دو جنس تقریباً به یک میزان میشود.

این بار با دکتر شکرالله طریقتی رئیس مرکز بهداشت دانشگاه تهران و استاد دانشکده حقوق در باره بیماریهای روانی جوانان و نوجوانان به گفتگومی‌تشنیم.

دکتر طریقتی در این مورد معتقد است شکل و نوع بیماری در سنین بقیه در صفحه ۷۱

## ۸ جوان از طرف يك ميليون نفر تهراني انتقاد می کنند

● کمبود مدرسه مشکل اساسی جوانان جنوب غربی تهران

● دود هوایی است که مردم جنوب غربی تهران استنشاق

می کنند

● جاده ساوه، در فاصله ۱۵ کیلومتر، در

سال گذشته، جان ۳۵۰ انسان را گرفته است

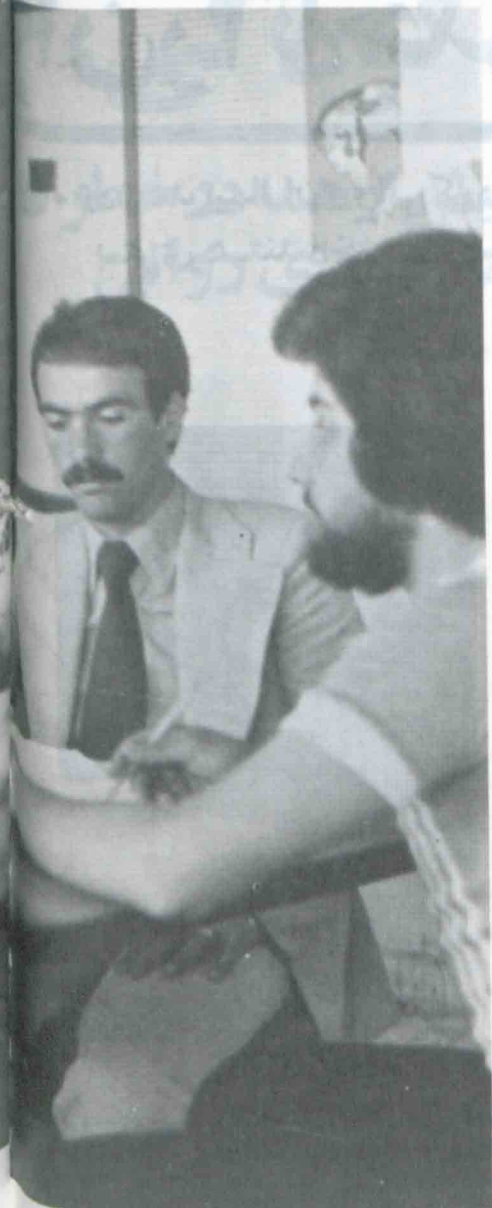


● جوانان جنوب غربی تهران، مسائل مربوط به آموزش و پرورش و خدمات رفاهی - امکانات تفریحی و مشکلات گوناگون شهری را مطرح می سازند

هشت جوان کارمند، کارگر و دانش آموز دور یک میز، گرد هم آمدند تا از دیدگاه يك ميليون تن از ساکنان منطقه جنوب غربی تهران، مسائل و مشکلات عمده اجتماعی شان را بازگو کنند.

آنها در این گردهمایی، تنها خواست های خویش را عنوان نمی کنند بلکه از زبان همشهریان خود، از شهر و محله شان حرف می زنند و از آنچه که مشکل تمامی مردم این منطقه جنوبی پایتخت است.

ناگفته نگذاریم که توجه به اندیشه و خواست نسل جوان، تاثیر شگرفی در ساختن و پرداختن جامعه فردا دارد، چرا که آنان سازنده دنیای پرامید فردايند. و این راهم یادآور شویم که اکنون نیمی از جمعیت ایران را جوانان زیر بیست سال تشکیل می دهند و هفتاد و پنج درصد از نیمی دیگر جمعیت کشورمان نیز در گروه سنی بین بیست تا سی و پنج سال هستند، با این واقعیت، درمی یابیم که توجه به این نسل جوان، توجه به آینده است.



## خانه مادرها

۳۵۰ کشته در يك سال

اکنون در جمع جوانان نشسته ایم. نخست علیرضا قیدر، کارمند جوانی از جنوب غربی تهران سخن می گوید. و خطرانی را که در جاده های به کمین نشسته است، مطرح می کند: - جاده ساوه، در فاصله بین سه راه آذری تا پاسگاه، بیش از هر زمانی حادثه آفرین شده است.

بخاطر کم عرض بودن جاده و عبور و مرور مداوم کامیون ها و تریلرها، در این قسمت از راه ساوه تقریباً هر روز خون يك انسان بر زمین ریخته شده است. براساس آمار، سال های گذشته در همین جاده، حدود ۳۵۰ نفر در تصادف کشته شده اند.



## سایگی آهن و دود و خطر است!

تشخیص بیماری که کافی نیست، بیمار بیشتر از هر چیز به دارو نیاز دارد که متأسفانه از ساعت هشت شب به بعد اگر کسی بیمار داشته باشد، و شانس بیاورد که درمانگاه شبانه‌روزی باز باشد، تازه داروخانه، شبانه‌روزی پیدا نمی‌کند که دارو برای درمان بیمارش تهیه کند. البته چند سال پیش قرار بود که یک بیمارستان، هشتاد تخت‌خوابی در خزانه فلاح ساخته شود. حتی ساختنش را هم شروع کردند. اما نزدیک به یک سال است که به دلیل نداشتن بودجه «الته به گفته‌ی خودشان»، ساختمان نیمه‌کاره مانده، و فعلاً محل بازی بچه‌هاست!

یکی دیگر از مواردی که باید حتماً به آن اشاره شود، این است که، جاده‌ساوه خط‌کشی ندارد، و مردمی که هر لحظه از این سوی خیابان به آن سوی می‌روند، جان‌شان را بنظر می‌اندازند. مخصوصاً بچه‌هایی که برای رسیدن به مدرسه باید از عرض جاده عبور کنند. توجه داشته باشید که در این مسیر چندین مدرسه قرار دارد.

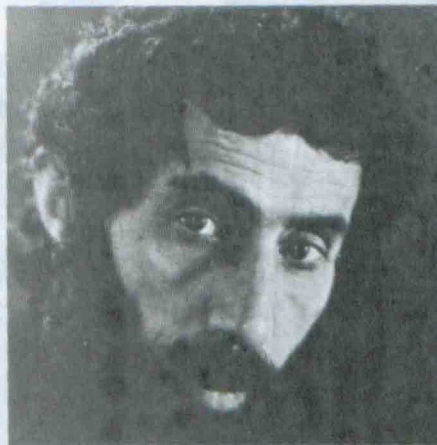
### داروخانه شبانه‌روزی نداریم!

حافظ عقابی، دبلمه، با اشاره به امکانات درمانی می‌گوید:  
چند درمانگاه شبانه‌روزی به فاصله‌های بسیار زیاد، در این منطقه وجود دارد، اما فقط

الته ناگفته نماند که عرض جاده ساوه حدود ۶ متر است، و مردمی که در کنار جاده سکونت دارند، برای عریض کردن راه ساوه حدود ۱۵ متر کنار رفته‌اند. و جاده به اندازه کافی برای اسفالت جا دارد، ولی هنوز از جانب مسئولان اقدامی نشده است. ساکنان این منطقه از شهر می‌گویند اگر جاده ساوه را عریض نمی‌کنند، می‌توانند خیابانی را که از کنار پاسگاه نعمت‌آباد از جاده ساوه جدا می‌شود، و شاهراه بین‌المللی را به جاده آرامگاه وصل می‌کنند، اسفالت کنند، تا کامیونها به جای اینکه ۱۰ کیلومتر مسافت را از شهر بگذرند، و ترافیک سنگین این منطقه را سنگین‌تر کنند، از این خیابان استفاده کنند.

سهراب سپهری

# شاعران امروز، در دام سوررئالیست



● سهراب سپهری

دکتر مسعود فروزان

## غامض گوئی، شعر امروز را بی اعتبار کرده است

بازار داغ، داغ، شعرهای دیروز را می-گویم، که روی موج قدیم، بر نهادهای و جاذبه-هایی از کف رفته، استوار ایستاده است، و از آن سوی حرکت‌های بی‌رنگ، داغ‌ترین رنگها را، که نه تازه است و نه امروزی، نمادهایش را به نمایش و شاید مقایسه می‌گذارد. و نگاه-های حاد را، به داوری‌های دیروز و امروز می‌خواند. خوب یاد دارم، و شاید شما هم یاد داشته باشید آن یادداشت‌هایی را که با عنوان «شاعران بزرگ معاصر تمام شده‌اند» در جوانان رستاخیز، چاپ شد که انگاری آب به خوابگاه مورچگان نشست و یکپو، همه را بفکر فرورده، و شاعر با خودش فکر کرد آیا تمام شده است؟ و منتقد، فکر کرد، آخر و عاقبت کار چه خواهد شد و خواننده شعر هم قضاوتی کرد، چندتائی-شان که واقع‌بین نبودند، که اسیر اسیر هیاهو-های «آنی» بود، که «احساس»شان، بر «منطق» می‌چربید، نعره کشیدند و بی‌تفکر و تعقل، قلم زدند: «که این بابا (یعنی من) دیوانه است، نمی‌فهمد، شعر نمی‌شناسد، حرفش نادرست است، شعورش را ندارد...» و چیزهایی از این دست، که مخلص همه را خواند و فقط پوزخندی زد...

نه به علامت مسخره... که شاید تعجب! و شاید هم اندوه... اندوه برای آنان که کم می‌دانند، اسیر احساس‌اند... اگر یاد داشته باشید، گفته بودم: «کجاست آن اسب سفید وحشی آتشی...؟ کجاست آن «زستان»، آن «جاده نمناک»، آن، «قصه شهر سنگستان» اخوان... و کجاست آن «خراب» نیستانی... کجاست «هوای تازه» و «آیدا در آئینه» شاملو...؟ کجاست «دریائی»

های» بداله رؤیائی... آن نادرپوری که شعر-هایش ضرب‌المثل‌شد، کجافت... و ایضا زهری، ابتهاج، مشفق، خوئی، سپانلو... و دیگران... و همین نوشته بود، که بر همه گران آمده بود، همین نوشته بود که خشم شاعر را برانگیخت و «تاسزنامه‌ها» به مجله سرازیر شد، و سردبیر هم چشم‌هایش را هم گذاشت و هر چه این جور حرف‌ها بود، چاپ کرد، شاید بخاطر آنکه تئوریش را داغ کند، که به اعتقاد من، این کار را هم کرد، و تا توانست، نان چسباند و بهره‌اش را برد... ولی این را هم نادیده نمی-انگارم که با چاپ مقاله من، و پاسخ‌هایی که درباره‌اش نوشته شده بود، موجبات تعقل و تفکر، درباره این پدیده حاد ۳۰ ساله اخیر ادب ایران زمین را فراهم آورد...

و حالا در آغاز انتشار مجدد رستاخیز جوان» یا «جوانان رستاخیز»، یا دیگر به خواست سردبیر، از شعر سخن می‌گوئیم و آن هم مقارن روزهایی که «هشت کتاب» سپهری روانه بازار شده است و نسخه‌هایش، کم‌کم دارد نایاب می‌شود... - به دلیل همان داغی... به همین خاطر، از سپهری شروع می‌کنیم و به بهانه بررسی شعرهای این شاعر ساکت، آرام، خلاق، اندیشمند، اثرگذار و مرشد بسیاری از جوان‌ها و جوان‌ترها و ایضا مسن‌ها، شعر امروز را، خاصه از آن دست که تب سوررئالیست دارد خفته‌اش می‌کند، مرور می‌کنیم «ضعفا» کاستی‌ها و پربراری‌هایش را، تا آنجا که شعور مخلص قد بدهد، در بوته نقد، و با معیارهای پذیرفته شدنی، برمی‌شمیریم...

(ادامه دارد)

# واقعیت شعر گم شده

بسیاری از شاعران  
یک نسل  
پیش در  
زمان حیات  
به نیستی  
رسیده‌اند



● فریدون مشیری

## انبوه شاعران جوان

شعر جوان امروز ایران، که از عمرش زیاد نمی‌گذرد و هر از چندی جنجالی و گفتگویی درباره‌اش بپا می‌گردد، چنان از نظر شعر، (قطعه) نه «شاعر» نتوانند شده که اگر جوانی با یک مشت کتاب زیر بغل بتو برخورد کند و بگوید من شاعر نیستم دچار حیرت می‌شوی!

در این شرایط بطور فزاینده شعر (قطعه) به وجود می‌آید، و هر کس که زبان فارسی می‌داند، شعر جوان را به ریشخند می-گیرد، در حالیکه شعر جوان واقعی در آشوب و پوشش‌های گاذب گم شده است، و عوامل خلق این همه قطعه و پدید آمدن شاعر در

# عجوان در ازدحام یاوه گوئی‌ها،

● شاعر نسل پیش برای نشان دادن مهارت خود، بهرمکتب ووزنی شعر گفته است، اما...



● نادر نادرپور

برحس جامعه تأثیر به‌جای گذارد، دیگر نمی‌توان به آسانی از آن درگذشت. شاعران واقعی و جوان امروز را که از ده بیست تن تجاوز نمی‌کنند، نباید با گروه فراینده‌ای که هر هفته در نشریات ظهور می‌کردند و می‌کنند، اشتباه گرفت، اینان شاعر جوان نیستند و نمی‌توانند نماینده شعر جوان امروز ایران باشند، اینان از علاقمندان شعر هستند که قطعاتی می‌نویسند و در نشریات چاپ می‌کنند که جای هیچ ایرادی هم بدانها نیست، طبیعی است که هرزودی، خاشاک نیز به‌سراه بقیه در صفحه ۲۹

● سیروس مشقی



بقیه در صفحه ۲۹



● منوچهر نیستانی

همه تضادها و ناهمسانی‌ها، فلان جوان معصوم ادعا کند: «من شاعر».

## بگذارید همه شعر بنویسند!

در چند دهه گذشته ما شاهد بودیم که چگونه تعداد زیادی از جوانان به یک هنر شور و عشق و علاقه نشان میدادند ولی پس از مدتی این علاقه و شور و نتایج حاصل از آن بدون آنکه به‌شکفتگی برسد، می‌میرد. روزگاری هزاران نفر برای افتادند و قطعات اشک‌انگیز ادبی نوشتند، گروهی نیز آمدند و به قصه‌نویسی و از هدایت و چوبک و آل‌احمد و چند تن دیگر به تقلید کردن پرداختند، به‌تئاتر روی آوردند و سخن از تئاتر ایران و سوابق تاریخی آن گفتند ولی پس از چند سالی، این عناوین فراموش شد و این اواخر طی پانزده، بیست سال اخیر بیش از هر چیز به‌شعر روی آوردند و حتی به سینما، از انبوه جوانانی که هنوز هم گاه‌گداری شعر می‌گویند شکی نیست که حقیقت شعر، هدف شعر و موقع شاعر را نمی‌دانند چگونه چیزی است. دربرابر این گمراهان چه عکس‌العملی می‌توان نشان داد؟ ولی هنگامیکه سخن از شاعر در موقع خاص تاریخی آن به میان می‌آید شاعری که باید ضرورت‌ها را دریابد، شاعری که باید پایگاهی رفیع در فرهنگ و دانش بشری داشته باشد، شاعری که باید

چارچوب مسایل اجتماعی خود معضل بزرگی است که از نظرها به‌دور میماند. به‌خاطر روی آوردن شعر به زندگی و ظهور چند شاعر اجتماعی و جذابتی که این چند شاعر داشتند، آنان که کتابی خواننده بودند و احیاناً خرده استعدادی هم داشتند و به‌مسایل اجتماعی عشق می‌ورزیدند ناگهان بجانب شعر کشیده شدند، و این باعث شد که گروه عظیمی در شعر به‌راه افتادند که شاهد بوده و هستیم و هرروز نیز به‌تعداد آنان افزوده میشود.

این کشش چنانکه گفتیم به‌خاطر جذابتی‌های اجتماعی بود، می‌بینیم آنچه که شعر جوان، فلان شاعر گمنام، یا شاعر جوان صاحب کتاب با لکنت می‌گوید، هرچند گاه فارسی، متزلزل و بی‌رنگ است ولی به‌رحال می‌خواهد (البته که در بیشتر اوقات سخنش شفاف و گویا نیست) از موقع اجتماعی خود بگوید، بنابراین می‌بینیم که شعر جوان ایران نخستین هدفش بر ملا کردن پاره‌ای از مسایل اجتماعی است. از سوی دیگر برای ما که بر سنت‌ها و قله‌های رفیع شعری بلندی ایستاده‌ایم و ادبیات ما، ادبیات شعری است، شاعر به‌عنوان «مقدس»‌ترین و برترین «هنرمند» با توجه به ریشه‌های تاریخی و ادبی سرزمینی همواره مطرح بوده است و شاعر بودن، خود دلیل‌بهتر دیدن، برتر گفتن، همیشه عنوان شده و در تذکرها نیز بیشترین سهم را شاعران از آن خود کرده‌اند، و همین ریشه تاریخی، با آن جذابت اجتماعی کردن شعر و هدف داشتن شعر که در روزگار ما مطرح هست، باعث آمده که برای جبران همه تحقیرها، همه‌سرخوردگیها،

● یدالله رویایی



## نگاه به یازدهمین جشن هنر در آستانه برگزاری آن

# یازدهمین جشن هنر: جشن شادی سازها، جشن روحوضی‌ها



- مرکز نمایش‌های سنتی، چند اثر در جشن هنر یازدهم، عرضه می‌کند
- چهار گروه بداهه‌ساز عامیانه، چه نقشی دارند...
- گروه «باوای» نمونه‌ای از نمایش شاد...
- بیژن و اردوان مفید، دو تائی یک «عقاب و روباه» ساختند...
- در «ساعت ششم» جشن هنر، کتاب مقدس را مرور می‌کنیم...
- «حمر او مختار» دو کشف جشن هنر...

نمایش‌های شاد ایرانی «روحوضی» نمونه‌های نزدیک نمایش‌های شاد را در کشورهای دیگر بررسی کنیم. ریشه‌های «باوای» باستانی هستند و به قاطر سانسکریت اولیه می‌رسند. در این نمایش دو شخصیت: دلک و گرداننده حکومت می‌کنند. و در بعضی از لحظات که ایجاد صحنه مشکل است روایت کننده داستان به نقل بحثی از حکایت نمایش می‌نشیند و سپس داستان را ادامه می‌دهند. حاضر جوابی و بذله‌گویی از اختصاصات نمایش باوای است. این برنامه در سرای مشیر روی صحنه می‌آید.

### تأثر ایرانی

در زمینه تأثر ایرانی، نمایشی از بیژن مفید و کارگردانی اردوان مفید خواهیم دید. در این نمایش که به سیاق دیگر آثار مفید نوشته شده است، بهمن مفید، رضا نوروزی، فیروز افشار، مرتضی طاهری، گامبیز صمیمی-مفتح، حمیده فرمانی و ژریا هلی بازی دارند. نمایش مزبور با نام عقاب و روباه به سفارش کانون پرورش فکری کودکان برای ارائه به جشن هنر کار شده است. داستان درگیری یک روباه در یک دره‌سردر دو جانبه است، خطری که از یک رو پسرش را تهدید می‌کند و خطری که از سوی دیگر با خود او رو در رو است.

بیژن مفید نویسنده «عقاب و روباه» برای

### نمایش‌های سنتی

این بار در سازمان جشن هنر بخشی ایجاد شده با نام مرکز ایرانی نمایش‌های سنتی که در صدر آن یک ایرانشناس آمریکائی «ویلیام بیمن» که فارسی هم خوب حرف می‌زند، قرار دارد. یک گروه تحقیقاتی با همکاری «بیمن» و محمدباقر غفاری طی پنج سفر پائیز و زمستان گذشته و بهار سال جاری به نواحی خراسان، کرمان و فارس به مطالعه‌ی گروه‌های موجود و سیاه‌بازی و روحوضی و نمایش‌های فکاهی پرداختند. ضبط صدا، عکسبرداری و فیلمبرداری-های لازم از گروه‌ها به عمل آمد و نتیجه مستقیم این پژوهش‌ها معرفی چهار گروه ایرانی نمایش بداهه‌سازی عامیانه ایرانی در یازدهمین جشن هنر در شیراز خواهد بود.

مرکز نمایش‌های سنتی در یازدهمین جشن هنر برگزار می‌کند. جلسات مجمع سخنرانی و بحث درباره‌ی نمایش‌های فکاهی و بداهه‌سازی در آسیا را به عهده گرفته است. که علاوه بر گفتگوهای محلی، نمایش‌هایی از یک گروه تأثر عامیانه ترکیه، چهار گروه ایرانی و یک گروه هندی را دربر دارد.

### باوای.. نمایش شاد هندی

راه‌یابی گروه «باوای» به جشن هنر این فرصت را میدهد تا ضمن یک پژوهش در زمینه

یازدهمین جشن هنر، یازدهمین دیدار هنری در یک میعاد جهانی آغاز شد، پربارتر و شادتر، شاد از این جهت که توجهی شده است و الا به نمایش‌های شاد ایرانی و نمایش‌های شاد کشورهای دیگر از جمله هندو مصر، و هر بار باین لحاظ که در زمینه سینما تاریخ سینمای ژاپن را مرور می‌کنیم با آثاری از «گوراساوا» «گوروکی» «یوشیدا» «یاموراما» «ایچیکاوا» «کوبایاشی» «اوگاموتو» و «ناروسی». و نمایش ایرانی با آثاری از کار مشترک بیژن مفید و اردوان مفید و نخستین اجرای جهانی ساعت ششم از آشوربانیپال بابلا. و بایک موسیقی اصیل از مرکز اشاعه موسیقی و هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر... با این برنامه جشن هنر - شیراز به تولد یازدهمین سال خود رسیده است.

### برنامه‌های یازدهمین..

در برنامه‌های یازدهمین جشن هنر، هنر کشورهای مختلف مورد توجه قرار گرفته است: ایران، مصر، هندوستان، فرانسه، لهستان، امریکا، ژاپن، مجارستان، و نیز کشف‌هایی در هنر نمایش و موسیقی از اسفراین، شیروان، رفسنجان و....

در این بعد وسیع به دیداری از برنامه‌ها می‌نشینیم.

همه علاقمندان به تاتر شناخته شده است و این اولین کار اردوان مفید در زمینه کارگردانی تاتر برای جشن هنر - شیراز بشمار میرود.

### ساعت ششم

«آشور با نیال بابلا» ساعت ششم را بر اساس متنی از کتاب مقدس ساخته و کارگردانی کرده است. او پیش از این با نمایش بداهه سازانه‌ی «امشب شب مهتابه» در جشن هنر شرکت کرده بود. کار تازه این کارگردان تلاشی است در جهت تصویر کردن زندگی، مرگ و قیام عیسی مسیح، که البته این کار یک حرکت ذهنی و شاعرانه است، چرا که «بابلا» در این مورد گفت تابحال آثاری که در سینما و تاتر درباره مسیح ساخته شده بخاطر رعایت جنبه‌های تجارتي ترسیم اصلی خود را از دست میداده است. اینبار بابلا می‌کوشد نگاه متفاوتی به کتاب مقدس بیندازد، نگاهی که به اعتقاد او به خاطر نفوذ نوشته‌ها و آثار هنرمندان غربی درباره مسیح و کتاب مقدس، در شرق مطلقاً به آن اعتنایی نشده است.

او معتقد است باید کتاب مقدس و مسیح را به عنوان پدیده‌هایی شرقی و نوشته‌های شرقی، از نو شناخت و کوشش تازه‌ای که متواضعانه می‌خواهد در برابر عظمت موضوعش، ناچیز و کوچک بخواندش، کوششی است در این راه. ساعت ششم در چهار روز پایان جشن هنر، در تخت جمشید، در تالار خشایارشا اجرا خواهد شد.

### تجلیل از مهدی مصری

بخشی از برنامه جشن هنر امسال توسط علی نصیریان کارگردان و بازیگر تاتر ورثیس اداره تاتر به تجلیل از دوچهره مشهور نمایش روحوسی می‌گذرد. این برنامه در شب سوم جشن هنر اجرا میشود. مهدی مصری و بیح الله ماهری که اکنون در سنن کبولت و از بافتادگی هستند پس از بیشتر از نیم قرن فعالیت در تاتر سیاه‌بازی ایران اینبار در یک جشنواره جهانی مورد ستایش قرار می‌گیرند که بهر حال در حد خود کار ارزنده و پرمروصدائی خواهد بود.

### کارولین کارلسن

نخستین اجرای جهانی «انسانی به نام موجود» را کارولین کارلسن طراحی کرده و می‌رقصد، وی ستاره گروه رقص‌های نمایشی «الوین نیکلائیس» بود و به عنوان یک ستاره در رقص و هم‌چنین باله، فعالیت مستقلش را شش سال است که آغاز کرده. همسرش نورپر داز و طراح صحنه‌های اوست. برنامه اینبار کارولین - کارلسن، انسانی به نام موجود، یک طراحی مدرن است روی قطعه‌ای از «ایگورواکه ویچ» آهنگساز مدرنیست و ادامه‌ی سه‌گانه است با نام «این، آن، دیگری» که در تاتر شهر پاریس و تالار اپرای پاریس در سال ۱۹۷۷ بروی صحنه آمد.

### جمع آوری

در جشن هنر امسال یارویداد تازه‌ای هم روبرو هستیم، در این اثر که در جشن طوس به نمایش در آمد و یک اثر از جشنواره تاتر شهرستان، موسیقی جشن طوس دوباره می‌آیند. نمایش رستم و اسفندیار کار شهرو خردمند در چهارشب متوالی از اول تا چهارم شهریور

در محل اداره فوق برنامه دانشگاه پهلوی بروی صحنه می‌آید. که این نمایش را در جشن طوس دیده‌ایم.

دومین نمایش «بستور» است به کارگردانی مهدی فقیه که فرهنگ و هنر فارس عرضه می‌کند این نمایش نیز در جشن طوس بروی صحنه آمد. که اینبار هر شب در ساعت ۲۰-۲۵ در ارک کریمخانی اجرا می‌شود.

در زمینه موسیقی که از طوس به جشن هنر آمده باید اشاره کرد به دو کشف تازه یکی «حمرا گل افروز» که با دوتار و آواز داستان - خوانی میکند، حمرا از شیروان آمده است. «مختار زبیل باغ مقدم» از «اسفراین» مقامهایی برای دوتار را اجرا می‌کند. که او نیز در جشن طوس کشف شد. این دو برنامه در حافظیه اجرا می‌شود.

مدت هشت شب در ساعت ۱۷:۳۰ در استودیو تلویزیون بروی صحنه می‌آید. که کارگردانش «تاها بپسپانی» است.

مسئله دیگر ایجاد یک فرستنده زنده اف. اف. ۴۱ در شیراز است که بطور دائم برنامه دارد. این اولین بار است که یک رادیو ویژه برای جشن هنر ایجاد میشود.

● با چنین برخوردی هنری از غرب و شرق به جشن هنر یازدهم رسیده‌ایم، در شیراز با هوای مطلوبش و در تخت جمشید و بقول علی نارسرستانی: در جشن هنر همه جمع میشویم و جشن هنر، جشن ما میشود. فضای ساده باغ دلگشا و نسیمی که بوی گل و شب پیدامی‌کند، ما را با هم دوست می‌کند. وقتی دستی را می‌فشری، صدای دوستی می‌آید. هر کس یک یادگاری هندی، مالزیایی یا آفریقائی بدست



آورده است که روی لباسش میپوشد، یک نظر قربانی یا گردن‌بندی از عاج با پیرهنی که با رنگ‌های تند و گستاخ آفتاب را تا زیر موها پهن کرده است...

در این ده روز باید یک دنیا نور و رنگ و صدا را بیلی و در بازی باشی و همه در بازی باشند و همه‌ی شهر، نور باشد و این بازی.

بازی‌ای که از فالوده فروشی کنار خیابان زغد تا سرسرای هتل کوروش و طاق ضربی سنتی بازار شیراز ادامه دارد و میگذارد بوی تیز مغازه‌های عطاری، جزو نمایش شود و همه فکر کنند قدم به دنیای دیگری گذاشته‌اند. و به امید دیدن و گزارش نوشتن‌های بعدی برای شما....

مچلنگ نمایشی از ایرج صفری که در جشنواره تاتر شهرستان اجرا میشود اینبار هر شب از ساعت ۱۶ در تالار شمس در دانشکده ادبیات بروی صحنه می‌آید.

### مردم شیراز

دکتر جهانیانی چهره سرشناس رادیو - تلویزیون فارس شده است. چرا که سعی دارد در هر برنامه‌ای شرکت داشته باشد. اینبار سهیم شیراز در جشن هنر دو برنامه است بایک حرکت تازه، دو برنامه عبارتند از نمایش بستور از شیراز و نمایش مخصوص بچه‌ها «سرزمین خرگوش» ها که این خرگوش را در برنامه یک، دو، سه مرکز شیراز دیده‌ایم. سرزمین خرگوش هابه

گزارشی تکان دهنده از وضع دانشجویان ایرانی مقیم خارج

# «فوفول جون» برای تحصیل «عیاشی» به فرنگ میرود...

توصیه می کنیم، همه آنها که  
فرزندانشان را برای تحصیل  
می خواهند به خارج بفرستند،  
یا فرستاده اند، حتماً این مطلب  
را بخوانند

- از زیر بار مسئولیت تربیت فرزندانمان، شانه خالی نکنیم
- در انگلیس شهریه برای ایرانی ها، دو برابر خارجی های دیگر است
- حضور در کلاس فرع قضیه است، بلکه اصل سکس و عیاشی و بیهوده روی است...
- آیا با خوشباوری باید پنداشت که در های دانشگاه های معتبر خارجی تمام بر روی جوانان ایرانی گشوده است؟

ثروت مملکت به چه بهانه هایی  
از دست میرود؟

«بارها» خود شاهد و ناظر بوده ام، که بعضی از دانش آموزان و دانشجویان تا پاسی از شب گذشته را در دیسکو تکیه ها و کاباره ها به رقص و خوشگذرانی پرداخته اند. و در نتیجه خستگی و کوفتگی، بجای حاضر شدن در سر کلاسهای درس، تا ساعت ۱۰ و ۱۱ صبح خوابیده اند. و پس از بیدار شدن و کمی به خود رسیدن، در خیابانها به پرسه زدن پرداخته اند و شب نیز دوباره برنامه شب قبل را تکرار کرده اند.

این قسمتی از نامه «امیر عیاش طیب خونی» دانشجوی ایرانی مقیم انگلستان است که هفته گذشته از لندن به دست ما رسیده است. او در نامه خود می نویسد: «بعنوان يك دانشجوى ایرانی، سرشار از عشق خدمت به ملت و سرزمین خود، چندماه پیش برای کسب دانش و معلومات بیشتر راهی انگلستان شدم. و در یکی از کالج های لندن که قبلاً پذیرش و آمادگی کالج مذکور را نیز دریافت کرده بودم، ثبت نام کردم. برای يك دانش آموزو یا يك دانشجوى ایرانی، که برای اولین بار قدم بخاک کشوری بیگانه می گذارد، آمیختگی با محیط در اوائل کمی مشکل می نماید. اما این بیگانگی بتدریج با آشنا شدن با همسایه ها و دوستان تحصیلی تا حدی تعدیل می شود.

امروزه وضع بسیاری از دانش آموزان و دانشجویان ایرانی مقیم انگلیس، خاطر هر ایرانی علاقمند به آب و خاک و میهن را افسرده و مکدر می کند. چرا که اکثر این هموطنان و کسانی که به عنوان دانش اندوزی به لندن می آیند، تنها مساله ای که برایشان زیاد جدی و قابل اهمیت نیست، همان حاضر شدن در کلاسهای درس دانشکده ها و یا کالج های آمادگی است. ناکفته نباید گذاشت که در بوجود آمدن این بی توجهی ها، شرایط زندگی اجتماعی انگلستان بی اثر نیست. آزادیهای بی بند و باری که بخصوص در روابط دخترها و پسرهای جوان انگلیسی وجود دارد، برای کسانی که در تمام مدت تحصیل و زندگی در کشورشان با اینگونه آزادیها بیگانه بوده اند، بسیار جالبتر و پرکشش تر از کلاسهای درس و تحصیل است. بسیاری از دانشجویان و دانش آموزان ایرانی مقیم انگلیس، درس خواندن را از یاد برده اند و تنها به این فکر هستند که چند سالی در این کشور زندگی کنند و پس از بازگشت به میهن، با هزاران توقع و خودخواهی غیر منطقی انتظار داشته باشند که بقول معروف حلوا حلوایشان کنند و بهترین پست ها و مقامها را هم با حقوقهای مکفی بایشان واگذار کنند و کسی هم بالاتر از گل به آنان حرفی نزنند.

آیا پدران و مادران این افراد نمیدانند که فرزندان آنها در مدتی که در خارج از کشور بسر می برند، واقعا يك دانشجوى ساعی و منضبط هستند یا فردی لاابالی و بی توجه به عمر و آینده خود؟ آیا یولهایی که بشکل ارز و برای ادامه تحصیل آنان از کشور خارج می شود، و مسلماً در اقتصاد کشور اثری غیر قابل انکار دارد، به مصرف تحصیل و دانش اندوزی می رسند؟



## فشارها

بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکایی، که در چند سال اخیر با سیل مشتاقان تحصیل از هر سوی دنیا رویارو شده‌اند، تا آنگونه که ورود این افراد و خرج کردن ارزها گوشه‌ای از بار اقتصادشان را بدوش می‌کشید، و برایشان مشکلات اقتصادی و اجتماعی پیش‌نیاورده بود، با آغوش باز پذیرای هر آرزومند علم و دانش بودند. اما از آنگونه که هزاران دانش‌آموز و دانشجوی خارجی - اگر چه همچنان با چسبهای پر پول - تعادل نهادهای اجتماعی آنها را بر هم زده‌اند، اقدام به وضع قوانین و مقررات و ضوابطی در این باره می‌کنند تا جائیکه چندی پیش خبر از اخراج هزاران دختر و پسر بظاهر دانشجوی ایرانی از انگلیس بود که در اصل کار و زندگی‌شان جز پرسه‌زدن در خیابانها و درخمه‌های تنگ و تاریک آن کشور چیز دیگری نیست. درج چنین خبرهایی، هر چند گاه یکبار موجی از تکرانی و تشویش در میان خانواده‌هایی که عزیزی در دیار غربت دارند، بوجود می‌آورد که چندان پایدار هم نیست. اگر چه هر يك از این خبرها می‌توانست و می‌تواند هشدار جدی برای پدرها و مادرها و مسئولان بحساب آید تا چاره‌ای اساسی برای این هجومهای بی‌رویه و بی‌نتیجه بیندیشند.

## بهشت طالبان علم

در میان کشورهای اروپایی، انگلیس بیش از هر کشور، بهشت طالبان علم و دانش است. چرا که هم، رفتن و اقامت در آن سرزمین مد روز است، و هم اقامت در آنجا تاکنون به هر دلیل و به هر بهانه آسوده‌تر از دیگر کشورهای اروپایی بوده است.

چند تن از هزاران نوجوان و جوان ایرانی مقیم انگلیس، شایستگی اینرا داشته‌اند که به دانشگاهها و کالجها و مدارسی راه یابند که بقول معروف هم بدرد دنیا بخورد و هم بدرد آخرت؟ در معدود دانشگاههای معتبر و معروف انگلستان، چند دانشجوی ایرانی مشغول تحصیل هستند؟ آیا باید تا آن حد خوش باور بود که پنداشت مردم انگلستان و مسئولان آموزشی آن کشور، درهای چند دانشگاه و کالج معتبرشان را که زحمات چند صد ساله در راه کسب ارزشهای علمی آنها کشیده شده است، بر روی ایرانیهای بظاهر مشتاق تحصیل گشوده‌اند؟ و تا آنجا بفکر ما و سرزمینمان هستند که برای دانشجویان ایرانی نیز در کنار دانشجویان خود جایی باز کنند و آنگونه بفکر آموزش و پرورش جوانان ایرانی باشند که برای جوانان خود؟

## دو برابر

در تمام کالجها و دانشگاهها و مدارس انگلیس، شهریه دانشجویان خارجی و بخصوص ایرانیها دو برابر و گاه بیش از دو برابر دانشجویان انگلیسی است. و هزینه‌های مسکن و مخارج دیگر زندگی نیز چیزی است در همین حد. این مورد و موارد بسیار دیگر، نشان‌دهنده‌ی کدام دلیل برای گشاده‌رویی مردم کشور انگلیس در پذیرش خیل عظیم

بقیه در صفحه ۷۳

مناسفانه کار بسیاری از جوانان ایرانی مقیم لندن، آنگونه که در این مدت من شاهد بوده‌ام، همچنان که گفتم، تنها این است که شب را به روز آورند و جز خوشگذرانی و تفریحات غیر منطقی و پرسه‌زدن در خیابانهای لندن، وظیفه دیگری برای خود حس نکنند. غم‌انگیزتر از این، تعداد ایرانیان معتاد به مواد مخدر است که تعدادشان مدام در حال افزایش است.

گرانی بیش از حد، بالا رفتن هزینه زندگی و خدمات در انگلیس، بی‌توجهی اکثر مسئولان آموزشی نسبت به دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی، که مناسفانه در چند ماه اخیر شاهد و ناظر آن بوده‌ام، می‌تواند یکی از عوامل هشدار دهنده برای پدران و مادرانی باشد که تمایل دارند فرزندان خود را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستند.

## مشتاقان علم به هر سو روانند

هشدارهای گاه و بی‌گاهی که در چند ماه اخیر از وضع دانشجویان و دانش‌آموزان ایرانی مقیم کشورهای خارج، بخصوص آنها که در انگلیس اقامت دارند، به ایران می‌رسد، نمیدانم تا چه حد اثر بخشیده است و تا کجا پدرها و مادرها را بر آن داشته است تا بیشتر مراقب وضع زندگی تحصیلی فرزندان خود و آینده سازان سرزمینشان باشند؟ افزایش قابل توجه و گاه تصاعدی داوطلبان تحصیل در کشورهای خارج را در چند سال اخیر شاهد بوده‌ایم. افزایشی که درصد ناچیزی از آن، بدلیل نبود امکانات کافی تحصیل در ایران و یافتن بودن کیفیت تحصیلات متوسطه و عالی - آنچنانکه مورد نظر برخی از پدرها - مادرها است - بالاتر رفته است، و بیشترین درصد این رشد بی‌رویه داوطلبان تحصیل در خارج از کشور را باید در اخلاق جامعه و توجه و امتیاز دهندهای بی‌جهت بسیاری از سازمانهای مملکتی، به مدارک تحصیلی دانش‌آموختگان خارج از کشور، جستجو کرد.

درآمدهای تصاعدی بسیاری از مردم، این تصور را برای بسیاری از خانواده‌های نوکسبه بوجود آورده است، که چرا فرزندان ما، برای تحصیل بخارج نروند؟ هر چه باشد با رفتن فرزندان به خارج از کشور، و به بهانه تحصیلات، و چند سالی اقامت در این کشورها، و بدست آوردن ورق پاره‌ای از هر کالج و موسسه آموزش آوردن و غیر معتبر، هم آینده شغلی آنان تأمین است، و هم اقامتشان در فلان کشور اروپایی یا آمریکایی دلیلی برای تفاخر در میان دوستان و آشنایان از يك سو محسوب است. شانه خالی کردن از بار مسئولیت تربیت و مراقبت فرزند و داشتن اوقاتی آسوده‌تر برای رسیدن به تفریحات روزانه و شبانه از سویی دیگر نیز علت چنین استقبالی است.

منکر نمی‌توان شد که تعدادی از خانواده‌ها، فرزندان خود را تنها بدلیل کسب معلومات و دانش‌اندوزی، روانه فرنگ می‌کنند و در همه حال مراقب وضع زندگی و تحصیل آنان هستند، و به هیچ روی براینان نمی‌توان خرده گرفت. اما مگر تعداد این قبیل خانواده‌ها در چه حدود است؟ و آیا تعداد اینان با حجم دانشجویان ما در خارج کشور، تناسبی دارد.

نامه‌ای از يك دختر ۳۰ ساله

## دختری در غربت يك تنهائی:

# در بروز سنت‌ها، زندگی

این نامه از دختری است که پای در آستانه سی سالگی گذاشته است، دختری که خود را در حصار تنهائی گرفتار می‌داند. او در این نامه از يك مشگل عمده سخن می‌گوید که در سر راه هزاران دختر وجود دارد و آنان را در بروز يك زندگی وارهانده است.

نامه‌اش را با هم می‌خوانیم:

- دختر قرشیده.

دختری که هیچ تقصی ندارد. نه افلیج است و نه کور. می‌تواند مردی را «همسر» باشد و کودکانی را «مادر». می‌تواند در سینه‌هایش، برای پروراندن کودکی، شیر بجوشد، و لب‌هایش، به مردی و کودکی، سهمی از يك لبخند ببخشد.

می‌تواند با زیبایی به‌خیرد برود، در آئین‌خانه باشد، پای گهواره بنشیند و یا گره کراوات شوهر را ببندد، می‌تواند هر شامگاه پشت پنجره بانتظار بنشیند، دلواپس بشود، از گرفتن هدیه‌ای شادی کند...

### چرا تنهائی

پس ببینیم، با همه این خواستن‌ها، چرا تنهائیم؟

من هیچکس را در این تنهائی مقصر نمیدانم، نه پدر، نه مادر، و نه هیچکس دیگر را. بلکه درگیری ارزشی است که چنین حصاری را برای دخترانی چون من بنا کرده است. قوانین اجتماعی ما در همه موارد، به زن و مرد حقوقی مساوی بخشیده است اما سنت‌ها و آداب و رسوم کهنه، اندیشه‌های دونسل را به تلافی و تضاد کشانده است، تا بدان‌حد که هزاران دختر را از حق زندگی زناشویی محروم کرده است. حتی که هر موجود زنده‌ای از آن برخوردار است. در گذشته، خانواده‌ها، در

بقیه در صفحه ۷۰

به آینه نگاه می‌کنم، به صورتم. به موهایم که تارهای سپیدش، گذران روزهای سرد تنهائی‌ام را نظاره‌گر بوده‌اند.

من دختری سی‌ساله‌ام، سی‌سال؟ يك عمر دراز که مرا اکنون به برزخی نشانده است. از کنار آینه می‌گذرم و می‌آیم درپای پنجره می‌ایستم و به‌غوغای زندگی که در خیابان جریان دارد، تماشا می‌کنم.

در خانه‌ها زندگی موج می‌زند، در خیابان هم. پشت شیشه پنجره‌ها پراز عروسک و نور و خنده شادمانه بچه‌هاست و من در غربت تنهائی‌ام، به این می‌اندیشم که اتاقم سوت کور مانده است، اتاقم از عروسک و لیخند خالیست.

مادرم می‌گوید: هر چه قسمت باشد دخترم، خدا را چه دیده‌ای، فردا در خانه‌مان را می‌زنند، خواستگارها می‌آیند و دور تادور پنج‌دردی می‌نشینند، بعد مرد جوانی که قسمت تست، دستت را می‌گیرد و به‌خانه‌اش می‌برد... آیا مادرم راست می‌گوید؟ آیا من باید، بانتظار مردی بنشینم که «نصیب» و «قسمت» من بوده است؟

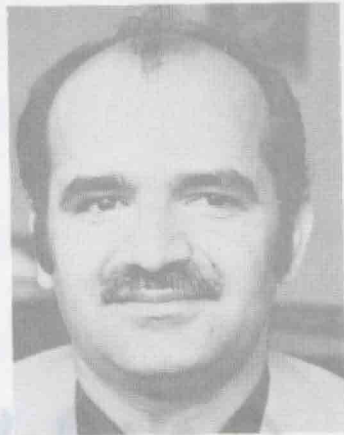
و همین‌جاست که تضاد ارزش‌های اجتماعی دونسل روبروی هم می‌نشینند و دور هزاران دختر شهری حصار تنهائی می‌کشند. انگار، مطلبی را بی‌مقدمه شروع کرده‌ام بی‌آنکه خودم را بشما بشناسم. اما همه شما مرا می‌شناسید، هر روز در کوچه و خیابان، در اداره، در محل خانوادگی‌تان، در تأثر و سینما و در هر کجا که باشید، با من روبرو می‌شوید. اسمم را هم که می‌دانید.

● مادرم می گوید: هر چه قسمت باشد، شاید  
فردا خواستگاری به در خانه بیاید و مرد  
دلخواهت را پیدا کنی

● آیا من باید در انتظار نصیب و قسمت بمانم؟

# زندگی مدرن و غوغای بی بند و باری





حسین مهري

فیلم سه‌ساعته «سارتر از زبان خودش»، از نگاه «ژان لویی بوری»

# سارتر: سوگواره ژرف يك هستی

چند سالی است که موج فرو نشسته است: در فرانسه، کمتر از «سارتر» سخن در میان است. در این چند سال، بسیاری از کسان، مرگ او را با گوس و کرنا اعلام کردند، یا گفتند عصر «سارتر» به سر آمده است، یا اندیشه‌گرانی چون «میشل فوکو» را جانشین او خواندند.

اما واقع این است که «سارتر» نمرده است، دست کم، آوایی از او به گوش می‌رسد. آخرین آوای او، در فیلمی به نام «سارتر از زبان خودش»، منعکس شده است.

در باب این فیلم سه‌ساعته، نقدهای بی‌شماری در مطبوعات فرانسه نوشته‌اند که یکی از آن‌ها را که همه سویه‌تراست، فشرده نقل می‌کنیم. این نقد، نوشته‌ی ناقد مشهور ساخته‌های سینمایی، «ژان لویی بوری» است که در «نول اوپس و اتور» منتشر شده است. وی می‌نویسد:

نخست، صدایی به گوش می‌رسد، صدایی خشک، غنایی (تودماغی)، فلزی، گاه بریده، برنده و همواره مشخص. بی‌درنگ آن را می‌شناسیم: آن را به کرات شنیده‌ایم، گوش کرده‌ایم. سپس چهره را می‌بینیم که آن نیز بی‌درنگ، شناختنیست: آن را به کرات دیده‌ایم، آن را در عکس‌های خبری یا از طریق تحریف کاریکاتورهایی که بیشتر کین توزانه‌ست تا خیرخواهانه نگریسته‌ایم. موضوع این است که این مرد، در درازنای سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ (دو دهه)، ستوه‌آوری بزرگ بوده است دست کم، برای يك نسل، نسل من، به راستی، تجسم روشنفکری نمونه بوده است، روشنفکری که به این خشنود نیست که فردی صد درصد متفکر باشد، بلکه روشنفکری که اندیشه را «بزاز» می‌کند، به کلام دیگر، آن را تعلیم می‌دهد، با گفتار و نوشتار، آن را منتشر می‌سازد و تمام وقت، هشیاری‌اش را به کار می‌گیرد، روشنفکری که در برابر قدرت، این غول سرد، می‌تواند با ارائه دلایل خویش، مانند «آنتیگون» کوچک، نه بگوید. از چنین مردی‌ست که «الکساندر استروک» و «میشل کولتا»، سینما گران فرانسوی، درخواست کرده‌اند که بیان مافی‌الضمیر کند - فیلم مربوط به سال ۱۹۷۳ است و در اصل برای تلویزیون فرانسه تهیه شده است. و باری، «سارتر»، خود را بیان می‌کند، چنانکه يك گل، «خود را بیان می‌کند»: زیر نگاه ما می‌شکند، بدون شرم و آزر دروغین، یا رب‌آوری، با راستی و صداقتی ساده و با وضوح و شفافیت مردی آزموده در واریسی ضمیر و در بیان شفاهی.



● سارتر هنوز فعال است...

را تعریف می‌کند.

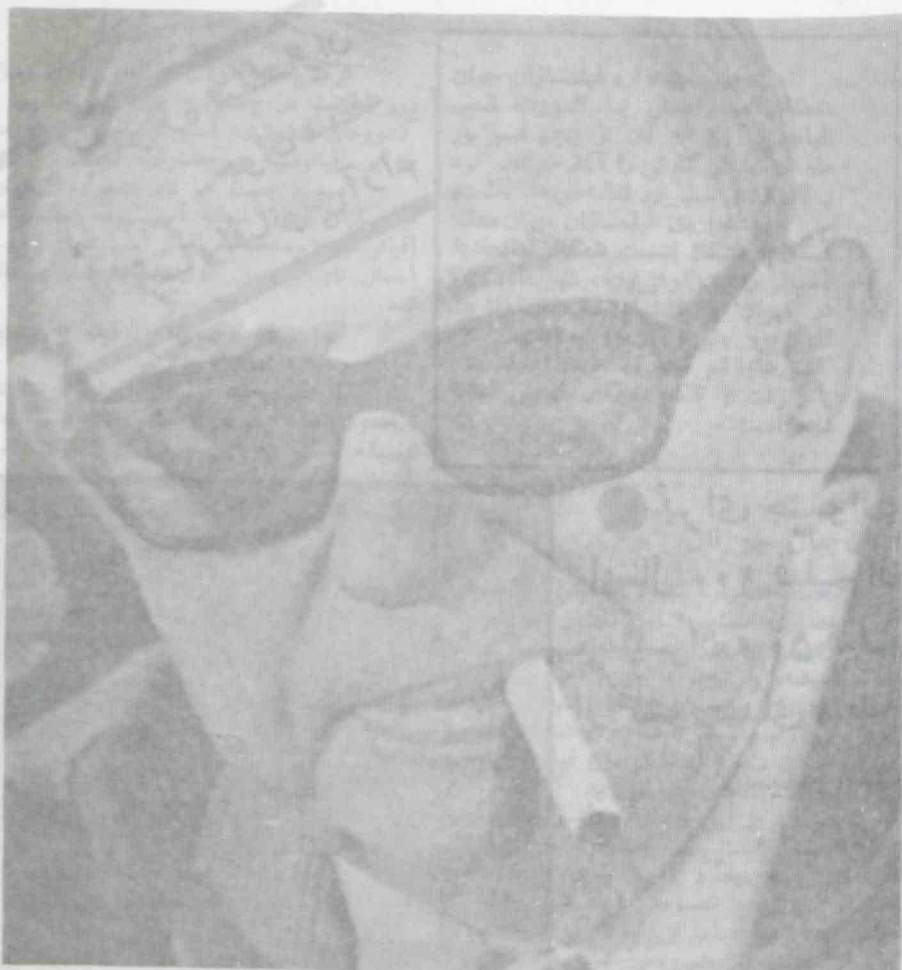
چنانکه «سیمون دو بووار» می‌گوید، جیرا، «استریپ تیز» وجدان، به ارائه تراژامه‌یی می‌انجامد و در این جاست که «سارتر» از فرازگاه زمانی که به آن رسیده‌است، یعنی سال ۱۹۷۲، در شصت و هفت سالگی، نگاهی طولانی به خویش و به عصر خویش می‌افکند، اما این تراژامه، رازگویی «خود زندگی‌نامه‌یی» (اتوبیوگرافیک)، تفسیر آثار و تحلیل تاریخی را در هم می‌آمیزد، زیرا اگر کسی باشد که به چشم او، زندگی‌نامه، اثر و تاریخ، هر سه، یک مقوله را تشکیل می‌دهند، آن کس، «سارتر» است و همین است که در گرماگرم مصاحبه فیلم برداری شده، مداخله فصل‌هایی از اخبار روز مربوط به تواریخ گوناگون زندگی‌نامه و آثار و درج برخی از متون «سارتر» را که هنر-پیشگانی خوانده‌اند، توجیه می‌کند.

آیا این که این فیلم چنین مرا مسحور کرده، از آن روست که آثار «سارتر»، برای من عزیز است؛ بی‌گمان، این عاملیست، اما عامل مهم‌تر این که اثر «آستروک» و «کوتتا» مرا به هیجان آورده است، نه تنها از آن روی که در آن، «سارتر» از «سارتر» سخن می‌گوید، و بدون لطف غنایی، خود را بیان می‌کند و جا به جا بر موضع گیری‌های خود در برابر این یا آن رویداد (جنگ اسپانیا، کنفرانس مونیخ، نازیسم، اشغال فرانسه، آزادی فرانسه، الجزایر، کوبا، کمونیسم، مه ۱۹۶۸، مائو و دیگر و دیگر) پرتو می‌افکند، بلکه همچنین از آن روی که سخن‌وری و تحلیل او دمی از بر گذشتن از مورد خاص او باز نمی‌ماند. «سارتر»، فردی به نام «سارتر» را به عنوان یک شاهد بی‌گمان ممتاز در رابطه با فردی که سخن می‌گوید، اما تجربه‌اش، چندان ارزنده نیست، به کار می‌گیرد، به قسمی که از این «تک گفتار» طولانی «خود زندگی‌نامه‌یی»، آنچه به چشم می‌آید، آنچه بیشتر به خاطر می‌ماند، در فراسوی فردی به نام «سارتر»، چیزیست که او در باب مسئولیت، خشونت، تنهایی به ما گفته است، در باب ارتباط، این منبع آزادی و پیشرفت، سکوت، این نیروی ارتجاعی، در باب شهرت مشخص کننده، اما خنثی کننده در جامعه‌یی چون جامعه ما، در باب موفقیت، در باب امتیازهای طبقاتی که روشن-فکران از آن بهره می‌برند، در باب این که زشتی جسمی برای یک انسان چه معنایی دارد، به ما گفته است، و آنگاه از این‌ها هم وسیع‌تر، در باب رابطه فرد با تاریخ، و در باب «وزن» تاریخ.

### روشنفکر بورژوا

در پایان خط سیرش، روشنفکر بورژوا، «سارتر»، تصدیق می‌کند که شخصا تاریخ را تغییر نداده است. (و شاید همین است-سوگواری ژرف یک هستی چون هستی سارتر)؛ اما این گواه زمانه خویش، که به همان اندازه روشن بین است که گوش به زنگ، این مفسر خستگی ناپذیر و رزمنده خود را وانداده است که تاریخ، به مسخره‌اش گیرد.

«سارتر» نوشته است: «من عطش شناخت انسان‌ها را دارم.» فیلم «آستروک» و «کوتتا» به ما یاری می‌دهد که «سارتر» را بشناسیم، مردی که در او فقط ضعف‌های بی‌شمار نیز به چشم می‌خورد، از جمله آنکه از دست اسرائیلیان جایزه می‌گیرد.



○ سارتر

○ سیمون دو بووار

### سارتر نقطه ضعف‌های

بسیار دارد...

### استریپ تیز وجدان!

فیلم، سه ساعت طول می‌کشد. غالباً خنده دارا است - «سارتر»، حس طنز دارد، طنزی که به صدای او شباهت دارد، سریع و برنده. نیز باید تصریح کرد که فیلم، همواره هوشمندانه است. در این «استریپ تیز» وجدان، در این حمام خاطره، گروهی از دوستان، به طرزی کم و بیش شیطنت آمیز، شرکت دارند. «سیمون دو-بووار»، یار و همگام همیشگی «سارتر» که نقش دشوار هم سخن و هم فکر استاد را نازد (پیش از سی و شش سال است که این دو به یکدیگر «شما» می‌گویند که نشانه ادب تقریباً آزرمان بورژوازی یا فرهنگ است) وقتی چند از پیروان، یاران، شاگردان قدیم مانند «ژان لوران بوست» که در «لوهاور»، از کلاس فلسفه «سارتر» بهره می‌برد و در فیلم، با مسخرگی و بی‌حسرتی عاشقانه‌یی، خاطر شیرین و لذت بخش کلاس



درباره جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا و اقیانوس آرام

● برای جشنواره امسال ۱۰۰ فیلم از ایران و ۵۰ فیلم از کشورهای منطقه رسیده است



● از امسال جوانان منطقه آسیا به جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا می پیوندند

# خیلی ها برای جایزه، فیلم میسازند

● دکتر کاووسی: هیچگاه نمیتوان با انجام يك فعالیت اجتماعی، همه را راضی کرد

# چرا گروهی از جوانان، سال قبل از چگونگی برگزاری جشنواره، ناراضی بودند؟

دکتر کاوسی - آقایان آرام عمل از روز نخست در جشنواره بوده است. چرا که کشورهای اندونزی، استرالیا، ژلاند نو و سایر جزایر اقیانوسیه در جشنواره بودند. بهمین جهت هم نام جشنواره، جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا بوده است و اصولاً اقیانوسیه جزو منطقه جغرافیائی آسیا بشمار میآید. اما اسمال نام آقایان آرام هم به جشنواره اضافه شد.

● تاکنون چند فیلم به جشنواره رسیده است؟  
- حدود صد فیلم از ایران عرضه شده و حدود پنجاه فیلم هم از کشورهای عضو اتحادیه رسیده است که این فیلمها در اختیار کمیته انتخاب قرار گرفته تا برای شرکت در بخشهای مختلف جشنواره بررسی شوند.

● بیشترین سهم را تاکنون چه کشوری داشته و کیفیت فیلمهای کدام کشور بهتر است؟  
- هنگ کنگ همیشه بیشتر از سایر کشورها فیلم فرستاده و از اعضای بسیار فعال اتحادیه آسیائی رادیوتلوویزیون بشمار میآید از نظر کیفیت هم اکثر کشورها فیلم خوب و متوسط فرستادند. حتی خود ما.

● از چهار جشنواره ای که برگزار شد تاکنون کدامیک از کیفیت بهتری برخوردار بودند؟  
- چون جشنواره، جشنواره ای حرفه ای نیست و آماتور است نمیتوان تعیین کرد که کدامیک از کیفیت بهتری برخوردار بودند. بر اساس آمار عده جوانان فیلمساز یکسال کم و یکسال زیاد میشود و برای کار این گروه هم ضوابطی وجود ندارد. جوان هستند و کمتر از ۳۰ سال سن دارند. بنظر من اصولاً تغییری در چهار سال دیده نشده، اگر هم دیده شده از نظر کمیت بوده نه کیفیت.

## ناراضیها

● در سالهای گذشته گروهی از فیلمسازان آماتور ایرانی از چگونگی برگزاری جشنواره ناراضی بودند؟  
- هیچ وقت نمیتوان یک کار اجتماعی کرد و همه را راضی نگه داشت. همیشه عده ای ناراضی هستند. نه تنها در جشنواره ای نظیر فیلمسازان جوان منطقه آسیا بلکه از نظر جوایزی که آکادمیهای جهان تقسیم میکنند و یا فستیوالهایی مثل کان، برلین، سان-سپاستیان و... که حرفه ای هستند. همیشه عده ای ناراضی وجود دارد، که باید علت را بررسی کرد. عده ای انتظار جایزه دارند. هدف، این است که فرهنگ سینما را به جوانها بدهیم تا خودشان منتقد کارشان باشند و این اندیشه را نداشته باشند که چون من این کار را کردم خوب و عالی است، اگر خودشان با انصاف و نگرش بیشتری کارهایشان را بررسی کنند در خواهند یافت که کارشان در آن سطح نبوده و نمیتوانست برنده جایزه باشد.

● دادن جایزه به جوانان در کارشان هم تأثیری دارد؟  
- بنظر من، یک نوع تشویق و سیاسی-

پنجمین جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا اسمال با افزودن شدن آقایان آرام به آن از پنجم شهریور ماه در شیراز کارش را آغاز خواهد کرد و تا دوازدهم شهریور ادامه خواهد داشت. جشنواره ای فیلمسازان جوان منطقه آسیا به هنگام نشست همگانی «اتحادیه آسیائی رادیو تلویزیون»، مهر ماه ۴۵۳۱ در تهران به پیشنهاد سازمان رادیو-تلویزیون ملی ایران، و موافقت کلیه کشورهای شرکت کننده در این نشست، با گرفت و تاکنون نکار خویش ادامه داده است.

## زبان بیان جوانان

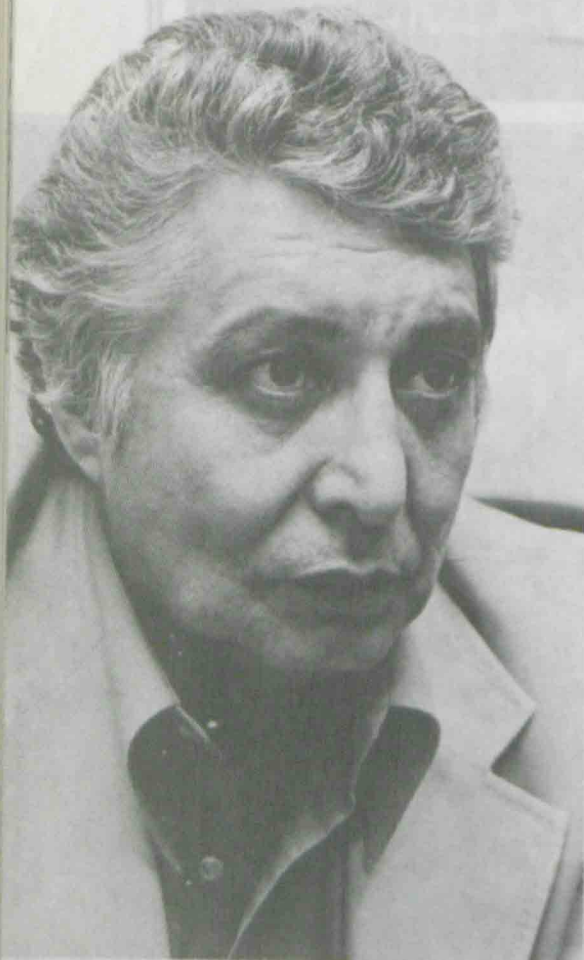
هدف جشنواره بهبود بخشیدن و گسترش هنر فیلمسازی است. به این دلیل که فیلم یک عامل ارتباطی جهانی و وسیله ای است برای بیان اندیشه. با توجه به این که این وسیله هر روز بیشتر در میان جوانان ملتهای آسیا و اقیانوس آرام راه می یابد. در جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا دو نوع فیلم - حرفه ای و آماتور - بنمایش در می آید که نخستین شرط شرکت در این جشنواره داشتن سن کمتر از ۳۰ سال است. در جشنواره به فیلمهای حرفه ای گفته میشود که با یاری مالی و فنی سازمانی دولتی یا خصوصی تهیه شده باشد و فیلمهای آماتور فیلمهایی است که بدون یاری سازمان دولتی یا خصوصی تهیه شده باشد. فیلمهای شرکت کننده در جشنواره باید در اندازه های ۱۶، سوپر هشت و هشت میلی متری باشد و از تاریخ تهیه آن نباید بیش از دو سال گذشته باشد.

به فیلمهای برگزیده جشنواره جوایزی به این شرح داده خواهد شد. جایزه بزرگ طلائی اتحادیه آسیائی رادیوتلوویزیون و یک-هزار و پانصد دلار جایزه نقدی برای بهترین فیلم به مضمون مطلق چه از گروه فیلمهای حرفه ای و چه از گروه فیلمهای آماتور، جایزه طلائی فریدون رهنما و هفتصد و پنجاه دلار جایزه نقد برای فیلمی که دارای کیفیتهای استثنائی به تشخیص هیات داوران بین المللی باشد. چه از گروه فیلمهای حرفه ای و چه از گروه فیلمهای آماتور، دو جایزه نقره سازمان رادیوتلوویزیون ملی ایران هر یک همراه با پانصد دلار نقد برای دو فیلم که دارای مشخصات ممتاز باشد. مشخصات این دو فیلم توسط هیات داوران بین المللی تأیید میشود و این هر دو فیلم میتواند از گروه فیلمهای حرفه ای یا آماتور باشد.

علاوه بر این جوایز چنانچه سازمانهای خصوصی یا دولتی مایل باشند میتوانند جوایزی به این فیلمها اهداء کنند. در مورد جشنواره با مدیر آن دکتر هوشنگ کاوسی بگفتگو نشسته ایم:

## آقایان آرام

● در جشنواره پنجم، آقایان آرام هم، به نام جشنواره افزوده شده است؟



○ هوشنگ کاوسی

گراری است که جامعه نسبت به این افراد استثنائی همیشه میکند و بدون شک تأثیر هم دارد.

● فکر نمیکند جایزه انگیزه ای برای ساختن فیلم شود؟  
- این یک عیب عمومی است. نه تنها جوانها بلکه بزرگان هم فیلم میسازند که جایزه بگیرند، اما تاکنون آثاری که برای جایزه ساخته شده کمتر جایزه گرفته است من یقین دارم اکثر، تاکنون آثاری جایزه گرفتند که با صداقت، دانش و آگاهی ساخته شدند نه به نیت بردن جایزه.

نوشته: بزرگ خضرائی

## تقلیدها و کپی برداری‌های هنری و ادبی

● تنور داغ نقاشی، هر روز خمیرهای تازه‌ای را  
تحمل می‌کند...

### «تابلو خون

### سیاوش»

### درودی

### کپه‌ای از

### «مسیح

### مصلوب

### دالی» است

● «بی باری اندیشه» موجب شده

است بعضی از هنرمندان

دست به کپی برداری از آثار

هنرمندان خارجی بزنند و

آنها را بعنوان آثار بی بدیل،

بخورد هنردوستان

هنرناشناس بدهند...

مسیح مصلوب، کار دالی سال ۱۹۶۷



## خانم درودی

## کلاه مسیح را

## سر ما گذاشته‌اند





این درست نیست که از  
حسن نیت مردم، سوء  
استفاده بکنیم و بجای يك  
اثر هنری، يك اثر  
تقلیدی تحویلشان بدهیم  
● هنر امروز، به سبب بی ایمانی  
خالقانش، در متن کسالت است

خون سیاوش اثر ایران درودی سال ۱۹۷۱



دسته گلی که خوب انتخاب شده باشد  
بیوند میان طبیعت و هنر است  
و هنر با تمام ظرافت و عظمتش با تمام  
کاربردهای فرهنگی، ذوقی و انسانی متأسفانه  
امروز بدلیل مومن نبودن بدان در مرز کسالت  
است و دقیق تر در متن کسالت! از آنجا که حرف  
برسر نقاشی است، بهتر است از همین جا انکشت  
روی این هنر بگذاریم و نگاهی به فضای آلوده  
این پدیده مهم انسانی بیفکنیم  
از تاریخ هنر نقاشی که بگذریم امروزه  
در این هنر با چهره‌ها و آثار بسیاری روبرو می-  
شویم که در چشم‌انداز آدمی سیری ناسامان  
را جلوه گراند البته کم نیستند کسانی که  
واقعا در این راه تلاش را به انجام رسانده‌اند:  
قندریز، ناصر ادیبی، سپهراب سپهری  
- سیحون و اردشیر «گاریکاتور» مرتضی ممیز  
(گرافیک) خانم درودی، سعیدی، محجوبی، نامی  
و... و...

هدف دسته‌بندی کردن نقاشان معاصر  
نیست که این کاری است دشوار و در این مقال  
نمی‌گنجد آنچه مهم است، صداقت و ایمان  
به تلاشی است که انجامش میدهم و به گفته‌ای:  
«هنرمند صرفا دستگامی است برای ضبط  
دریافتهای حسی بایک پشتوانه فرهنگی و قومی  
ذهنی»

تنها بوم را به رنگ آلودن بخاطر «نو-  
پرداز» بودن و آنرا از فرهنگ و حسن زیبایی  
دور نگه داشتن، نوعی خیانت است  
بعبارتی برای ترسیم واقعیات بر شیوه‌ای  
نو به وسایل «توبیان» نیاز داریم انسان در زندگی  
اجتماعی نخست می‌آفریند و آنگاه نظر زیبایی  
شناسانه‌ای را نسبت به این آفرینش پذیرا می-  
شود (تصادفا می‌توانیم مشاهده کنیم که امکان  
آفرینش آگاهانه و مستحده ارزشهای زیبایی در  
سطح نسبتا پالائی از تکامل تمدن نمودار می-  
شود) باین ترتیب يك اثر هنری باید همراه با  
حسن زیبایی شناسی، تکنیک، غنای فرهنگی و  
تمامی آنچه که لازمه يك اثر هنری است همراه  
باشد درك زیبایی معمولا با حسن تشخیص زیبایی  
يك خصلت ویژه عاطفی است که در روند  
فعالیت کار آشکار می‌شود آنچه را که بعنوان  
اثر هنری می‌شناسیم باید این واقعیت را هم  
بخاطر داشته باشیم که:

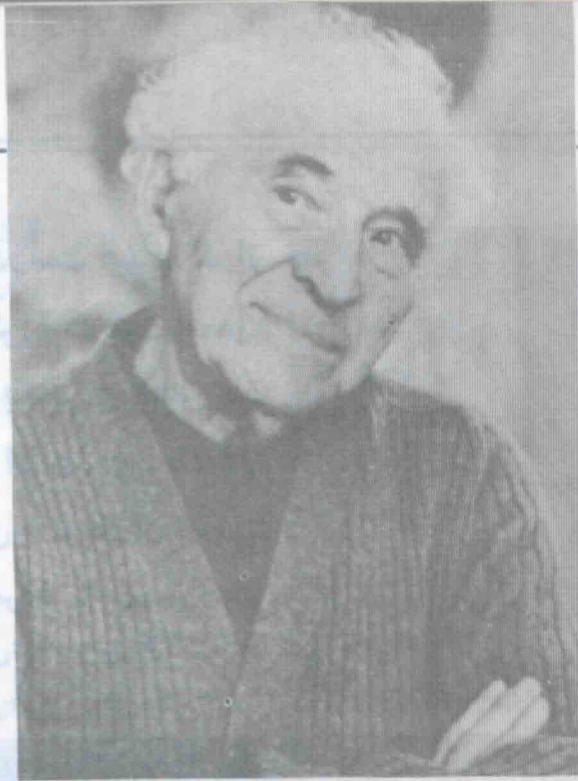
### انعکاس

«هر اثر انسانی هر قدر هم ساده به نظر آید جابجا  
نشان از روح ملی و دوره تاریخی برخوردار و  
چگونگی ارائه و نحوه بیان آن اثر نیازهای  
دگرگون شونده مادی و معنوی را منعکس می-  
سازد هر قدر هدف فعالیت خلاقه والاتر باشد.  
شادمانی، پیروزی و نشاط زیبایی شناسی در آفرینش  
بیشتر خواهد شد.

دزدیدن آثار دیگران و با آنکه تغییری  
آن را بنام خود بمردم قالب کردن نه تنها کار  
هنرمندانه‌ای نیست، بلکه غیر انسانی است.

ما در این باره به موارد بشمارای بر-  
می‌خوریم.  
يك اثر می‌تواند ارزش‌های هنری را  
متجلی سازد.

اما نفس زندگی يك هنرمند ما را  
وامیدارد به آنچه که می‌گوید و یا می‌آفریند،  
بقیه در صفحه ۶۹



○ مارک شاگال

گفت و شنود با «مارک شاگال» برجسته ترین نقاش زنده به بهانه ۹۰ سالگی اش

# شاگال: لمس مردم با گریه‌ای آرام...

● روسیه در قلب من است، اما بدون فرانسه نمیتوانستم

«شاگال» باشم

● قضاوت تاریخ برآستی برای من مهم نیست - «شاگال»

«مارک شاگال»، برجسته ترین نقاش زنده، نودمین زادروزش را آغاز کرد. «مستیسلا ووسترو بویچ»، به این سبب، در «نیس» با یاری «آیزاک شترن» کنسرتی داشت و نیز بنیاد «مکتب» نمایشگاهی از آثار «شاگال» برپا کرد. موزه ملی «نیس»، هم ۴۶ تابلو از آثار «انجیلی» «شاگال»، که بگونه‌ای داستان‌هایی فاجعه‌ای از کتاب مقدس را نقش کرده‌اند، به تماشا گذارده است.

### شعر انجیل

«مارک شاگال» با «جین فریدمن»، از «نیوزویک»، گفتگو کرده است:  
● چرا هنوز بر تم‌های انجیلی کار می‌کنید؟

شاگال - برای آنکه انجیل را پرستش می‌کنم. این، زیباترین شعر در جهان است. من تنها بخاطر مذهب، مجذوب این انجیل نیستم، بلکه، بخاطر شعر آن است.

● فکر می‌کنید، تاریخ درباره آثارتان چگونه داوری خواهد کرد؟  
- تاریخ درباره کسی که صادق بوده و هرگز دزدی نکرده است، چه میتواند بگوید؟ برآستی برای من مهم نیست که تاریخ درباره من چه فکر خواهد کرد و چگونه داوری می‌کند.  
● سازتان را در دوره مسدن نقاشی، در چه سطحی قرار میدهند؟  
- این را باید از خدای خوب دانست.

● آیا خود را به خاطر الهام‌های هنری یک نقاش یهودی روسی میدانید؟

- در هنر، ملیت، نقش ندارد. روسیه، هنوز در قلب من است. اما بدون فرانسه، من نمیتوانستم «شاگال» باشم.

● منتقدانی هستند که می‌گویند بزرگترین آثار شما در خلال سالهای ۱۹۴۰ خلق شده‌اند و بعد از آن، پیشرفتی در کار شما نبوده است. شما چه پاسخی برای آنها دارید؟

- من چیزی درباره آن نمیدانم. میدانم که «هیلتون کرامر»، از «نیویورک تایمز»، مرا بسیار مورد انتقاد قرار داده است. اما با اینهمه من نمیتوانم درباره هنر خودم، حرف بزنم. فقط میدانم، که هرگز مجذوب «ماده گرایی» نبوده‌ام دیگر، داوری درباره کار من، با شماست.

● آیا چیزی هست که بخت آترا نداشته باشید به آن دست بیایید، اما هنوز آترا دوست داشته باشید؟

- من دوست دارم، مردم را دوست داشته باشم و قادر به کار کردن باشم. تنها چیزی که آرزو دارم، اینست که برای کار کردن، سالم باشم.

● برای آینده، چه طرح‌هایی دارید؟

- این با خدا است. میدانم که مردم را دوست میدارم و کاری دیگر نمیدانم. من هنوز کار می‌کنم. پنجره‌هایی برای تزیین دارم که در انگلیس، زوریخ و «ماینس» است. همه در کلیساها هستند و موضوعهای مذهبی دارند. در «ماینس» دشواری بسیار دارم، اما از آنجا که «گوتنبرگ»، انجیل را در آنجا، چاپ کرده است، پذیرفتم که در آن شهر کار کنم.

در زوریخ، کارهای طراحی پنجره را تمام کرده‌ام و باید سازنده نقاشی پشت شیشه به خانه‌ام بیاید، تا احساس خستگی نکنم و با او کار کنم. این کار، سالها، طول می‌کشد.

● ممکن است از زندگی هر روزتان با ما حرف بزنید.

- من همیشه کار می‌کنم و قبل از ساعت ۹:۳۰ دقیقه، به خواب نمیروم.

تلویزیون تماشا می‌کنم، مگر آنکه فیلم‌های وحشتناک قدیمی آمریکائی داشته باشند.

● در ۹۰ سالگی چه حس می‌کنید؟

- من نمیدانم خوانندگان شما تا چه حد علاقمند به دانستن جزئیات زندگی من هستند، بخصوص که گاه زیاد خودم را خوب حس نمی‌کنم. من کمتر از آنچه مردم فکر می‌کنند، احساس راحتی می‌کنم. اما میدانم که آدم‌ها نباید شکوه کنند.

● در روبرو شدن با مرگ چه حس می‌کنید؟

- شما نباید چنین پرسش‌هایی بکنید. پیش از من میلیون‌ها سال بوده است و پس از من، میلیونها سال دیگر خواهند بود. و من نمیخواهم از این مسئله حرف بزنم، واکنش من درباره هر چیزی در نقاشی‌های من هست.

● متوانید بگوئید که آثارتان در چند سال اخیر، تغییر کرده است؟

- درست است. این هنر نیست که کسی با صدائی قوی آواز میخواند، اگر به آرامی و نرمی گریه کردید، آفتوت است که مردم را لمس کرده‌اید.

# گستره

سالانه



# دکتر معتمدنژاد و کتاب وسائل ارتباط جمعی

در ادامه مقدمه کتاب به آنها پرداخته شده است. دکتر کاظم معتمدنژاد علاوه بر این مسائل درباره مشخصات فنی وسائل ارتباطی و تکنیکهای مخابراتی تکنیکهای نوینی تلویزیونی از قبیل تکنیکهای تلویزیون باصفحه بزرگ و پرده پهن نیز سخن گفته است. در فصول دیگر با پرداختن به ارزشهای اقتصادی اجتماعی و اداری وسائل ارتباط جمعی جنبه‌های حقوقی ناشی از استفاده این وسائل و همچنین شرایط اقتصادی و اداری وسائل ارتباط جمعی را مورد بررسی قرار داده است. این کتاب در چهارم صد و چهل و هشت صفحه بچاپ رسیده و جلد دوم آن که بزودی به بازار کتاب خواهد آمد اختصاص به بررسی مراحل تحول وسائل ارتباط جمعی در ایران و جهان خواهد داشت.

جلد اول کتاب وسائل ارتباط جمعی نوشته دکتر کاظم معتمدنژاد هم سرانجام به بازار کتاب آمد. دکتر کاظم معتمدنژاد که خود از متخصصان علوم ارتباط جمعی است و در حال حاضر مقام معاونت دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی را بر عهده دارد در تدارک مطالب این کتاب از تازه‌ترین شناخته‌ها و پژوهش‌هایی که در جهان درباره وسائل ارتباط جمعی بعمل آمده استفاده کرده است. جدا از یک مقدمه که در آن از شناخت و وظائف اجتماعی وسائل ارتباط جمعی سخن گفته در بخشها و فصلهای دیگر به جنبه‌های مختلفی از کاربردها و وظائف و انواع این وسائل پرداخته است. مسأله نامگذاری وسائل ارتباطی نوین شرایط اجتماعی ارتباطات جدید همگونی‌ها و ویژگیهای ارتباط جمعی عنوانهای فصول و مطالب دیگری هستند که



## حرفه‌ای با فروغ فرخزاد

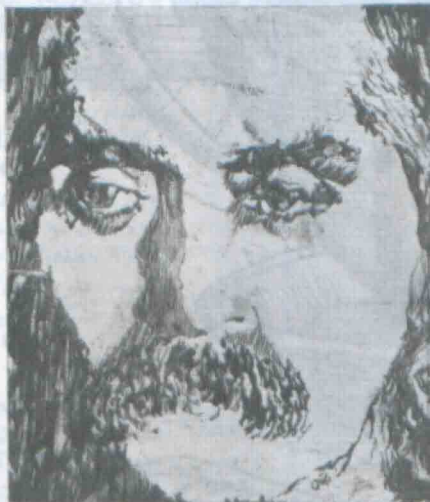
کتابی از انتشارات مروارید

### کتابهای تازه

- تحریم تنباکو در ایران نوشته نیکرره کلی ترجمه شاهرخ قائمقامی از سوی انتشارات جیبی با ۲۵۱ صفحه
  - دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، نوشته «رابرت جیمک کلاسیکی» ترجمه اسدالله مبشری از سوی سازمان کتابهای جیبی در ۲۵۰ صفحه
  - چاپ سوم کورلنتی نوشته خسرو شاهانی در ۱۳۶ صفحه از سوی انتشارات پرستو.
  - چاپ چهارم قطع جیبی «سبک‌شناسی». ملک الشعرای بهار در سه جلد. ۱۳۰۰ صفحه
  - چاپ دوازدهم تاریخ مشروطه ایران اثر بزرگ احمد کسروی در ۱۰۰۰ صفحه
  - انتشارات جاویدان در هفته گذشته کتاب آزادی حق و عدالت، مجموعه گفتگوی دنباله‌دار اسماعیل خوئی و احسان نراقی را در ۲۶۵ صفحه چاپ و منتشر کرد. این گفتگو بار اول در ضمیمه هفتگی کیهان چاپ شده بود.
  - انتشارات اشرفی نیز کتابی با عنوان شرح ماهوریت حسین‌خان نظام‌الدوله را منتشر کرد که تالیفی است از محمد مشیری.
- این کتاب که برای بار دوم به چاپ رسیده این بار با نام سفرنامه عبدالصالح گرمودی و بخش فهرست‌ها همراه است.

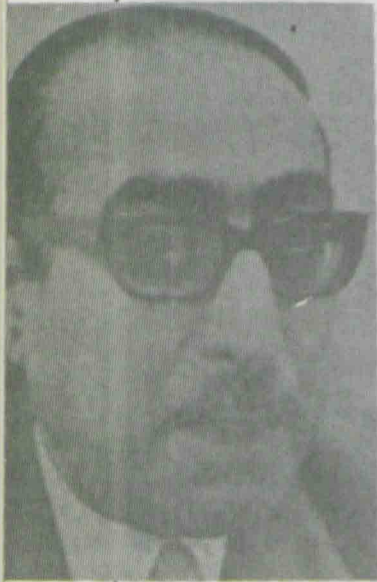
این کتاب که با تصویر تازه‌ای از چهره فروغ فرخزاد همراه است چهار گفتگویی را در بر میگیرد که فروغ در سالهای پیش از خاموشی‌اش آنها را انجام داده است. نخستین گفت و شنود مربوط به مصاحبه‌ای است که دکتر حسن هنرمندی در سال ۱۳۴۱ آنرا بعمل آورده و در همان سال نیز از برنامه دوم رادیو پخش کرده است. در این گفتگو فروغ درباره تعریف «سبک» شیوه شاعری خود، وزن در شعر، رابطه شعر با زندگی، وقایع و مضمون در شعر حرف زده است. گفت و شنود دوم بخشی از گفتگوی ایرج گرگین با فروغ فرخزاد است. که آنها در سال ۱۳۴۳ از برنامه دوم رادیو پخش شده است این گفتگو نظرات فروغ را درباره «زندگی»، «شعر امروز»، «زبان شعر امروز» و فرق بین شاعر و شاعره روشن می‌کند. گفتگوی سوم، که محمود مشرف تهرانی، هم آزاد، آنرا با فروغ فرخزاد انجام داده، حرفهای فروغ فرخزاد را درباره لبها، شاملو و شعر محاوره‌ای در بردارد. در آخرین گفتگو که گفتگوکننده‌اش معلوم نیست. فروغ نظر خود را درباره اشعار م، آزاد، م، امید، نادر نادرپور سیواش کسرائی. هوشنگ ابتهاج منوچهر آتشی. فرخ تیمی. سهراب سپهری باز می‌گوید. کتاب حرفهایی با فروغ فرخزاد را انتشارات مروارید در ۸۰ صفحه چاپ و منتشر کرده است.

## مجله یغما باشعری از مهدی اخوان ثالث



این شماره ماهنامه یغماست. هم‌چنین در این شماره شعری به چاپ رسیده که مهدی اخوان ثالث شاعر خوب معاصر آنرا به حبیب یغمایی تقدیم کرده است در مقدمه این شعر آمده است که:  
تقدیم به پیر یاسدار مرزهای فرهنگ و فضائل ملی و اسلامی مردم ایران زمین، مرد کهن ادب و شیخ‌الشيوخ شاعران. حبیب یغمایی.  
شماره پنجم از سال سی‌ام ماه نامه یغما در ۶۰ صفحه به چاپ رسیده است.

هفته گذشته شماره پنجم از سال سی‌ام ماهنامه یغما منتشر شد. «از هر کرانه» نوشته‌ای از سعید سیرجانی در باره فرهنگ ملی سیمای احمدشاه قاجار به قلم دکتر جواد شیخ‌الاسلامی نوشته‌ای از دکتر سیدجعفر شهیدی یادداشتی از حبیب یغمایی درباره محمد قزوینی بخشی دیگر از پژوهش مهندس محمدعلی بهرامی درباره کویر سی‌وپنجمین بخش از مقاله دکتر باستانی پاریزی با عنوان گرفتاریهای قائم مقام همراه با صفحه‌هایی درباره کارنامه انجمن آثار ملی از جمله مطالب



قدم به قدم با رسول پرویزی، در قصه‌هایش - ۱ -

# رسول: باید به زبان مادری، آنطور که می‌گوئیم، بنویسیم

- پرویزی، محتوای قصه‌اش را فدای تکنیک، نمی‌کند.
- عشق به زادگاه، استفاده از دستمایه‌های بومی و سادگی کلام، سه ویژگی عمده کارهای پرویزی است...
- رسول، راوی روایت‌های خوب داغ...
- بعضی‌ها خیال می‌کنند ساده نوشتن کسر شأن است

شیدا فخر

به‌زبان دیگر، در برخورد با کارهای رسول مثلاً این پرسش پیش می‌آید که در ارزیابی کار-هائیش، چه معیاری را می‌بایست در نظر آورد؟ و قصه‌هایش را چگونه و با کدام ضابطه، باید سنجید؟ آیا معیارها و نگرش‌های امروزی را مدنظر باید داشت یا برعکس، با توجه به‌زمان و موقعیت خاص خلق قصه‌ها و با توجه به‌اینکه در زمان آفرینش این نوشته‌ها، قصه‌نویسی ایران - البته به‌سبک اروپایی - در آغاز راه بوده، باید آثارش را داوری نمود؟

برای اینکه موقعیت رسول را در میان معاصرانش روشن کنیم، مسلماً باید معیاری جهت ارزیابی در دست داشته باشیم، این معیار، نمی‌تواند کارهای معاصران رسول باشد، چرا که آنها نیز خود نیازمند داوری و قضاوت و در نتیجه نیازمند معیارند.

در این بررسی، به‌منظور جلوگیری از هرگونه شک و تردید و سوء تفاهم، تنها معیار رانفس «قصه» و «داستان» خواهیم گرفت و خواهیم کوشید با این معیار، جنبه‌های داستانی و جنبه‌های غیرداستانی کارهای رسول را باز نمائیم.

با این نیت، از شلوارهای وصله‌دار آغاز می‌کنیم

● شلوارهای وصله‌دار مجموعه‌ی نوزده حکایت است که به‌قول نویسنده از زندگی مردم جنوب گرفته شده و پاره‌یی از آنها تصویر گوشه‌هایی از زندگی گذشته‌ی خود نویسنده است. به‌منظور بررسی قصه‌های مجموعه، نخست نگاهی کلی به آن می‌اندازیم و سپس به‌بررسی يك يك قصه‌هایش می‌پردازیم.

بقیه در صفحه ۶۸

مجموعه‌ی لولی سر مست شدت وحدت اولیه‌اش را از دست می‌دهد، اما باز به‌گونه‌یی گرچه کم رنگ، برقصه‌های مجموعه سایه افکن است.

## معیارها

اینک با رسول همراه می‌شویم و افت و خیزهای کارش را پی می‌گیریم، اما پیش از شروع، ناگزیر به تشریح نکته‌یی هستیم که نه‌فقط در این مورد بخصوص، که به‌هنگام رویا رویی با کارهای تمام هنرمندان، مطرح می‌شود.

رسول پرویزی را با دو مجموعه قصه می‌شناسیم: شلوارهای وصله‌دار و لولی سر مست و می‌دانیم که اوشیرازی است و شیفته‌ی زادگاهش، و اینرا درجابه‌جای قصه‌هایش می‌توان دید. رسول از آن دسته نویسندگانی است که ساده می‌نویسد و راحت حرف می‌زند و اگر می‌بینیم که قصه‌هایش به‌دل می‌نشیند، از همین‌روست، او به‌دنبال کلمه‌های ثقیل و سنگین نمی‌رود و آنچه را می‌گوید، فدای مثلاً تکنیک نمی‌سازد، در مقدمه‌ی شلوارهای وصله‌دار، در این مورد می‌نویسد:

«شاید جسارت باشد. حقیر را عقیده پر آنست که باید به‌زبان مادری نوشت سهل و ساده و بی‌پیرایه، آنطور که می‌گوئیم بنویسیم نه به‌طریق رمل و استطرلاب بعضی‌ها خیال می‌کنند ساده‌نوشتن کسر شأن است و یا شاید قدرت ساده‌نویسی ندارند می‌کوشند عبارات را از میان دالان کلمات نامانوس بگذرانند و بدور نوشته‌ی خود از ابهام و قلنبه‌نویسی سیم‌خاردار بکشند.»

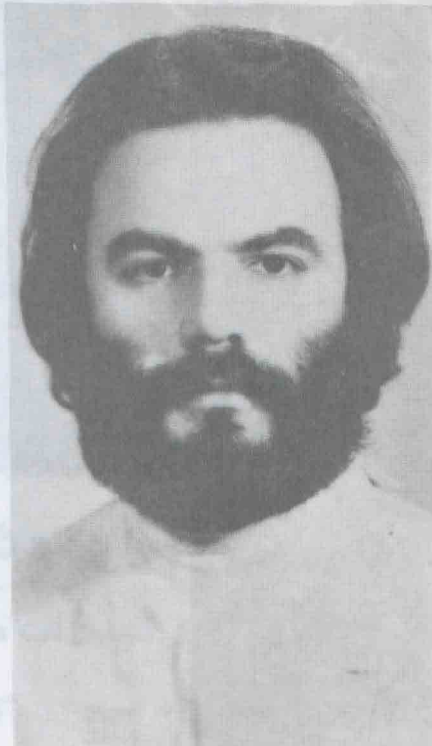
پس حال، سادگی و ساده‌نویسی در قصه‌های رسول چندان پیش می‌رود که قصه را از شکردها و تمهیدات مخصوص، تهی می‌سازد، از قالب قصه دور و به‌قالب نقل و حکایت نزدیکش می‌سازد و البته نویسنده خود نیز معترف است که نقل و حکایت می‌نویسد نه قصه و داستان.

نتیجه می‌گیریم که عشق به‌زادگاه، که گفتم نشانه‌هایش جابه‌جا در قصه‌های رسول دیده می‌شود، به‌اضافه‌ی استفاده از دستمایه‌های بومی و رویدادهای محلی برای ساخت و پرداخت قصه و نیز سادگی کلام، سه ویژگی عمده‌ی کارهای رسول به‌شمار می‌رود که اگر چه در



دکتر شهرام هدایت

# هنر بر تفنن استوار است!؟



● دکتر شهرام هدایت

- هنر: در کلام اوستا، نیک توانی و خوب توانستن است
- هنر: بیان احساس تجربه کرده‌ی انسان است
- هنر: بیان پخشیدن به احساسی متعالی است
- هنر: نتیجه خواست و انتخاب انسان است.

شبی در محفل انس دکتر شهرام هدایت سخن از هنر شد و شناخت هنر. هدایت که خود در کسوت عرفان است به گفتاری سخت دلنشین در این باب نشست، تا بدانجا که بسی روزها به شوق شنیدن کلامش به ادامه این گفتار وادارش کردیم، هرچند که میدانستیم که او را گرفتاری‌های بسیاری است؛ اما خواست ما را با شکیبایی پذیرفت آنچه می‌آید خلاصه‌ای از این گپ و گفتگوها است، بی‌آنکه به یآوری سئوالها آترا قلم‌زنیم.

اختراع است. واژه‌ی انگلیسی artificial برابر فرانسه artificiel برابر اسپانیایی artificial و... artificiale به معنای مصنوعی، برساخته یا artizan انگلیسی و artigiano ایتالیایی به معنای صنعتگر و پیشه‌ور آمده‌اند.

دهها واژه‌ی دیگر نیز در این زبانها هست که همه نشانگر مفهوم اصلی واژه هستند و من از بیم دراز شدن مطلب از اشاره به آنها در می‌گذرم.

واژه‌ی آلمانی kunst و نیز واژه‌ی روسی iskusstvo عینا برابر art و مفهوم، مهارت در پیشه و حرفه را می‌دارند.

## بعد معنوی و مادی «هنر»

بد نیست این نکته گفته شود که از بررسی این واژه‌ها چنان برمی‌آید که همه منشایی مادی می‌دارند. یعنی در حقیقت تنها پدیده‌های مادی (اشیاء، برساخته‌هایی که در ساختمان آنها استادی به کار رفته باشد) می‌توانسته‌اند هنر شمرده شوند، نه پدیده‌های غیر مادی مثل شعر و موسیقی و... تاریخ هنر به روشنی این نکته را تأیید می‌کند چرا که بنابه آنچه که در بیشتر کتب مرجع و دائرةالمعارفهای معتبر آمده واژه‌ی art در زبانهای اروپایی (و به تبع از آنها در دیگر زبانهایی که این واژه را به‌وام گرفته‌اند) تنها به هنرهای تجسمی اطلاق می‌شده و از هنگامی که این واژه مفهومی گسترده‌تر یافته و دیگر هنرها را نیز شامل شده بیش از صد سال نمی‌گذرد. چنان که روشن شد واژه‌ی پارسی هنر در ریشه با واژه art و دیگر واژه‌هایی که یاد شد هم معنا و برابر نیست. هنر ریشه‌ی معنوی و خدایی

قدرت، توانایی، پیوند یافته به‌روی هم «خوب توانستن»، «نیک توانی» معنا می‌دهد. هم‌ریشه‌ی این واژه در هند باستان sunara در سانسکریت sundara (زیبا) در پهلوی hunar در ارمنی hnar در افغانی و بلوچی hunar و در کردی hunar آمده است.

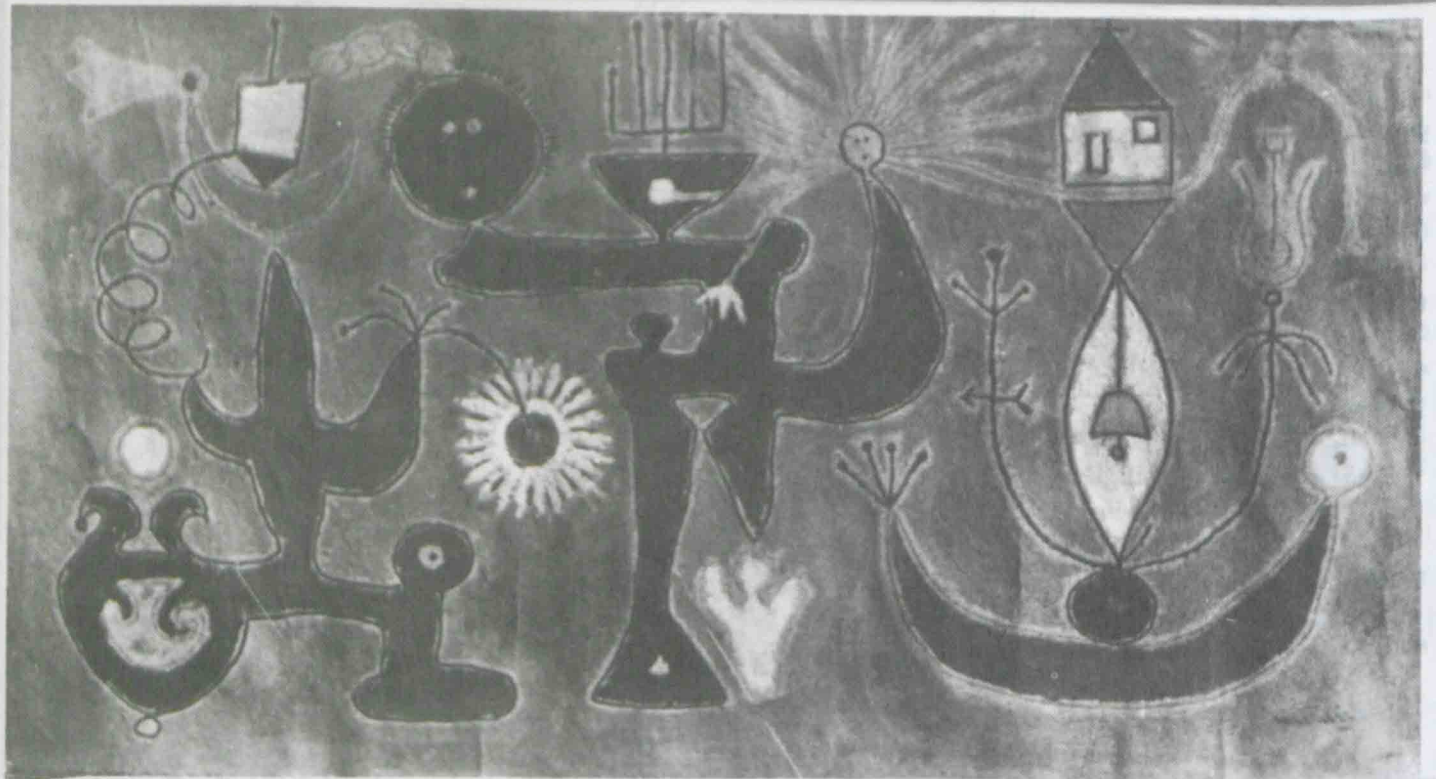
در زبان عربی واژه‌ی که در برابر هنر پارسی به کار برده میشود. «فن» است (اگرچه در مواردی از واژه‌ی «مثل» نیز استفاده میشود) فن در عربی معانی فراوانی دارد مثل: نوع، گونه، نمونه، گوناگون کردن، تقسیم و دسته دسته کردن، رنگارنگ کردن، بهم آمیختن، فضای کار، علم و همینطور مغبون شدن، فراموش کردن رفتگی و کهنگی جامه، رانندن (شتر)، حال، سرود و آواز طرب‌انگیز، پاینده و استواری بر کار و حتی به معنای مار و پیرزن فرو هشته اقدام و چیزهایی از این دست هم آمده است. و شاید به اعتبار مفاهیم، گونه و نمونه یا گونه‌گونگی، مفهوم آراستن و آراستگی یافته و در برابر واژه‌ی پارسی هنر به کار رفته است. در زبان عبری واژه‌ی که با هنر و فن برابر است aumanut است که مفهوم اصلی آن صنعت و پیشه و چیره‌دستی در آن است. چنانکه auman صنعتگر، ماهر معنا می‌دهد.

واژه‌ی دیگری نیز هست (miotsua) که آن هم معنای حرفه و پیشه می‌دارد. واژه‌ی که در زبان انگلیسی و فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و بسیاری از زبانهای دیگر به کار می‌رود، (arte) art است که از ریشه‌ی لاتین و مفهوم آن در اصل، مهارت در صنعت و حرفه است یا باصطلاح چیره‌دستی فنی، چنانکه واژه‌ی انگلیسی artificio برابر فرانسه artifice برابر ایتالیایی artificio برابر اسپانیایی artificio و... به معنای استادی،

بیش از بحث در مقوله‌ی هنر، بد نیست گفتار را با یک بحث کوتاه زبانشناسی آغاز کنیم، چرا که بررسی واژه‌های هر زبان و توجه به چگونگی گسترش یافتن مفاهیم این واژه‌ها از دورترین تا نزدیکترین زمان یا در حقیقت از مرحله‌ی ابتدائی تا مرحله‌ی که این واژه‌ها مفاهیمی گسترده و وسیع می‌یابند و بارهایی فرهنگی می‌گیرند می‌تواند بسیاری از تاریکی‌های اساطیری یا تاریخی ملتی را که به آن زبان گفتگو می‌کند، روشن کند و سیراندیشه و تفکر و که گاه منابع و خاستگاه‌های اندیشه‌های تازه‌ی آن ملت را باز نماید.

## ریشه‌های کلام هنر

بنابراین گمانم که بررسی واژه‌ی هنر و برابری آن در دیگر زبانها بتواند ما را در بررسی مفهوم هنر در فرهنگ بشری یاری کند. واژه‌ی هنر، یکی از کهن‌ترین واژه‌های پارسی است. تا آنجا که این واژه به همین شکل و معنا بارها و بارها در اوستا به کار رفته است چنانکه واژه‌ی hunara در اشتودگات و huaretat در دهات ۵۰ از یسنا و hunaravent (hunanavaniti) مونث به شکل صفت به معنای هنرمند در تمامی بندهای دین یشت دیده می‌شود. این واژه در اشتودگات در صفت‌آورمزد و در یسناها ۵۰ در نیایش اهورمزدا واردی بهشت و در دین یشت به عنوان صفت «چستا» فرشته وزن ایزد دانش و معرفت به کار رفته است. بنابراین ریشه خدایی و ایزدی دارد. معنای این واژه در اوستا، استعداد، توانایی، عظمت، نیروی ایزدی است. واژه از نظر دو جز، hu و nara به معنای خوب و



### ● یکی از کارهای دکتر شهرام هدایت

میدارد و این واژه‌ها بنی مادی. بی‌مناسبت نیست اشاره کنم که آنچه در زبانهای اروپایی می‌تواند با واژه‌ی هنر برابر باشد واژه‌ی «talent» (انگلیسی و فرانسه) «talenet» (ایتالیا و اسپانیایی) «talant» (روسی) و.... است. از واژه‌های انگلیسی ability و فرانسه capacite ایتالیایی capacita و اسپانیایی capacidad و آلمانی fahigkeit نیز می‌توان یاد کرد.

### زیبایی منشاء هنر

از آنجا که از دیرباز، زیبایی منشأ هنر شمرده شده، بد نیست که این واژه را نیز در زبانهای گونه‌گون بررسی کنیم. زیبایی اسم مصدر است از زیبا صفت فاعلی که از زیب به معنای نیکویی و آرایش و زینت ساخته شده. در زبانهای قدیمتر ایرانی در بیان این مفهوم واژه‌هایی هست چون naiba در پارسی باستان به معنای خوب، قشنگ و new و newak به همان معنا در پهلوی که از آن پارسی نو «نیک» را داریم.

و نیز واژه‌ی sri در اوستا به معنای زیبای و نیکویی. در عربی واژه‌ی جمال به مفهوم زیبایی است که در اصل گرد آوردن، جمع کردن، در کنار هم قرار دادن، آراستن و.... معنا می‌دارد در عبری نیز واژه‌ی yafe مفهوم آراستن، زینت کردن، آراسته، زیبا، خوب، خوش و.... می‌دارد. در زبانهای اروپایی واژه‌ی انگلیسی beauty برابر فرانسه beaute برابر ایتالیایی bellezza برابر اسپانیایی belleza و beldad و مفهوم خوبی و زیبای و beautiful برابر فرانسه belle beau و

ایتالیایی و اسپانیایی bell به مفهوم زیبا و خوب از ریشه‌ی bellitas در زبان لاتین عامیانه است. در آلمانی schönleیت زیبایی و schon زیبا و روشن، خوب و خوش اندام و.... معنا می‌دهد. در روسی واژه‌ی krasota به معنای زیبایی از ریشه‌ی kras (مصغرش krasa) به معنای رنگ ساخته شده. در این زبان واژه‌ی krasivi (مصغرش krasa) به معنای رنگین معنی می‌دارد. یعنی در اصل فرهنگ روسی زیبایی را از رنگ می‌شناسد.

در زبان روسی برخلاف آنچه که در مورد دیگر زبانها اشاره شد مفهوم خوبی از مفهوم زیبایی جداست. در روسی تنها پدیده‌های مادی و قابل دیدن را می‌توان زیبا شمرد. اعمال یا پدیده‌هایی که مادی و قابل دیدن نیستند تنها می‌توانند خوب یا «بد» باشند. صفت‌های زیبا و زشت را در این موارد هرگز نمی‌توان به کار برد.

نکته‌ی را که باید در اینجا بدان اشاره کنم اینست که واژه‌ی aesthtics به معنای علم زیباشناسی و به مفهوم شناخت احساس که از ریشه‌ی یونانی است همراه با تصویری خاص از زیبایی برپایه‌ی ارزش‌های یونانی، به بیشتر زبانها ره یافته است. از این تصور یونانی از زیبایی هنگام بحث از پایه‌گذاری زیبایی‌شناسی و روش‌شناسی هنر سخن خواهیم گفت.

### آغاز قلمرو هنر

میل به جستجو و کنجکاوی و شناخت پدیده‌های این جهان غریزی انسان است. انسان در برابر پدیده‌های دور و برش از آنها تأثیر می‌گیرد و در برابر آنها واکنش نشان می‌دهد. به عبارت دیگر انسان این پدیده‌ها را

داوری و قضاوت می‌کند. هنگامی که پدیده‌ی از راه یکی از حواس انسان به ذهن او اثر گذاشت و انسان آن پدیده را حس کرد، عمل احساس انجام شده، یعنی انسان نسبت به آن پدیده معرفت حسی پیدا کرده.

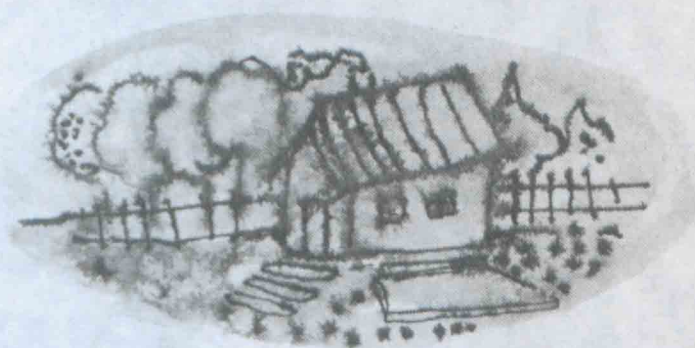
وقی این احساس عمیق‌تر شد و انسان شناخت بیشتری نسبت به آن پدیده پیدا کرد و از چگونگی آن آگاهی یافت. عمل ادراک انجام شده یعنی انسان نسبت به آن پدیده معرفت علمی پیدا کرده.

بهر حال روشن است که اثر پدیده‌ها بر ذهن انسان یکسان نیست.

این پدیده‌ها بنا بر چگونگی و تناسب موجود میان اجزاء ساختمانشان واکنش‌هایی گونه‌گون در انسان پدید می‌آورند. گاه این تناسب اجزاء و کیفیت ترکیب به گونه‌ی است که به انسان لذت می‌بخشد و گاه انسان در برابر برخی از پدیده‌ها با توجه به همان تناسب اجزاء سازنده‌ی آنها به هراس می‌افتد یا آشفته و نفرت زده می‌گردد. وقتی که يك احساس لذت بخش در ذهن انسان به سطحی شاعرانه و متعالی رسید و انسان به این احساس، بیان بخشید و به آن فرصت داد و وسیله داد تا خود را به نمایاند و به دیگران منتقل گردد، قلمرو هنر آغاز می‌شود.

هنر بیان احساس تجربه کرده‌ی انسان است و روشن است که هر قدر این بیان کاملتر باشد و این احساس بیشتر نموده شده باشد و امکان انتقال آن به دیگران بیشتر باشد هنر کاملتر است.

پدیده‌ی که به سبب تناسب میان اجزاء سازنده‌اش و چگونگی ترکیب اجزاء لذت بخش بقیه در صفحه ۷۰



صادق همایونی

## صدا و شاعر

صدا

- شاعر، شعری بگو که شعر زمان باشد  
و زمان را  
- چون نجوای برگ و باد -  
با خویشتن و در خویش  
فرو خواند

شاعر

عشق را  
مدام ترنم کن  
و بوسه را  
که شعله خورشید مهر می‌کارد

شاعر

- من عشق را  
همیشه ستایشگر  
و دوستی و آشتی را نیز  
ولی دریغ  
که دوستی هرگز در کومه‌ام را

نواخت

و آشتی

هرگز  
بر فراز خانه مهربانیم  
چتر سبز صفا نگشود  
و هر چه بود و هر جا بود  
سخن از حيله بود و نیرنگ  
و خدعه و ترفند  
مگر نمی‌بینی  
که در این پهن‌دشت بلا  
در زیر آسمان آبی عریان  
هرگز لبخندی  
در قاب سرخ‌گونه‌ی می در جام  
نمی‌شکند

و هر چه هست  
همین است

و به هر کجا که روی  
آسمان همین رنگ است  
با این حال سخن از چه؟

صدا

- سخن از تو  
که شاعری  
و شعر  
زمزمه عشق است

شاعر

- و دریغا دریغ  
که پای شعر  
در خلنگ‌زار زمانه  
به گل نشت  
ساقها شکسته  
و زانوها از بیم می‌لرزند  
چرا که به هر گام در ره عشق  
دامی است  
با هزار حيله تعبه در خاک  
و همه هر چه هست  
ناپاوریست  
و دروغ و اندوه تنهایی  
بنگر - بنگر  
که هزار دستان عاشق  
چگونه باندوه سر زیر پر می‌کشد  
و مدام بجای سرود و آواز  
منقار طلائی در قلب خوین فرو می‌کند

صدا

- آنجا که صدای عشق می‌یچد  
و قطره قطره مهر  
فرو می‌چکد  
نه بیم خزانست و نه اندوه تنهایی  
چرا که عشق  
صولت پایدار است  
و بهار جاوید  
و محراب اندیشه‌های اهورائی  
چرا که عشق  
با خود  
با فقه گندم دارد و گل سرخ  
و تو باید

عاشقانه

شعر بخوانی

شاعر

- دلم می‌خواهد

ولی افسوس  
که روزگار تیره آهن

بشکسته بال و پر هر چه مرغ  
و عشق را

در این زمان بی‌بده  
جز با تن نزار و خسته  
و پای بر آبله

نمی‌بینی

و من هرگز  
نه دل را پاسخ‌گویم و نه اندیشه و نه

زمانه را

چرا که عشق

خریدار ندارد

چرا که قلبها

بر شاخ و برگ عاطفه

خشکیده‌اند

و گوش‌ها نمی‌شنوند

چرا که مرغ عشق

سرگردانست

بگذار من نیز

حدیث زمان را

در ناله‌های سرگردان مرغ عشق بجویم

و بر همه عشق‌های مرده بگریم

چرا که گریستن عاشقانه

خود شعرت

### من مرده‌دیرین

#### منوچهر نیستانی

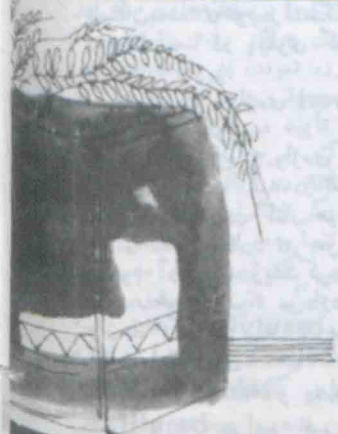
من نام ترا از گل و مهتاب گرفتم  
یک دسته گل بود که از آب گرفتم

رفتم به در و دره و دریا به خیالی  
از سایه خود گوهر نایاب گرفتم

آن قدر نشستم که ترا بیش نیبم  
تا عشق ترا از دل بی‌تاب گرفتم

می‌خواستم اما نگرفتم، چه توانم!  
هر روز و شب دیدم و از خواب گرفتم

من مرده‌دیرین که ترا زنده زنده  
یک روز خدا از ته مرداب گرفتم.





## در هجای حر و فیه

من زندگی را میدانم  
 باور نمی‌کنم  
 قسم می‌خورم.  
 من رو بروی آینه‌ام  
 آینه شکست  
 نخندیدم  
 خنده‌ام خندید.  
 شکل قهقهه  
 مثل گریه  
 با اطلسی  
 نه با ابر  
 که چار تا حرف داشت  
 پوزش پر بود  
 دهانش باز،  
 هر وقت می‌گفت  
 «ها»

مدار قاعده پر می‌شد.

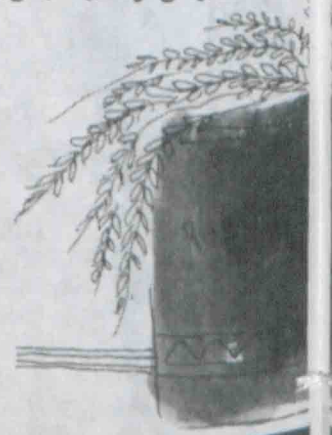
سیدعلی صالحی  
 مسجد سلیمان - کتابخانه فرهنگ و هنر  
 امرداد ۲۵۳۶

...

## عمران صلاحی

### خواب سبز

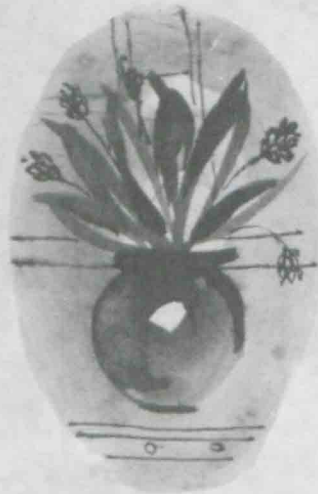
کلماتی که رها بودند  
 قد کشیدند و با خورشید سفر کردند  
 شاخه دانه و گل آوردند  
 سایه افکندند  
 صفحه کاغذ، جنگل شد  
 آسمان  
 بارید  
 آب راه افتاد  
 صفحه - وقتی که ورق می‌خورد  
 هر درختی که مصور بود  
 زود از صفحه جدا می‌شد و پا می‌شد  
 شاعری در وسط جنگل  
 شعر می‌خواند و قدم می‌زد.



## از سیمین بهبهانی

### غزلی برای تو

دوستت میدارم و بیسپوده پنهان میکنم  
 خلق میدانند و من انکار ایشان میکنم  
 عشق بی‌هنگام من تا از گریبان سرکشید  
 از غم رسوا شدن سر در گریبان میکنم  
 دست عشقت بند زرین زد به پایم این زمان  
 کاین سیپکاری به موی نقره افشان میکنم  
 دیده بر هم مینهم تا بسته ماند سر عشق  
 این حجاب ساده را سرپوش طوفان میکنم  
 سینه پر حسرت و سیمای خندانم ببین  
 زیر چتر نسترن، آتش فروزان میکنم  
 این من و این دامن و این مستی آغوش تو  
 تا چه مستوری، من آلوده دامن میکنم  
 دست و پا گم کرده و آشفته میمانم به جای  
 نعمت دیدار را اینگونه کفران میکنم  
 ای شگرف ای ژرف، ای پر شور، ای دریای عشق  
 در وجودت خویش را چون قطره ویران میکنم  
 تا چراغانی کنم راه ترا هر شامگاه  
 اشک شوقی نو بنو آویز مژگان میکنم  
 زان نگاه کهربائی، چاره فرمان بردن است  
 هرچه میخواهی بگو، آن میکنم.. آن میکنم.



### از مرگ در مانع

#### بیدانه رویائی

افتادن پیکان ناگاه است  
 در راه.  
 در راه است،  
 افتادن پیکان ناگاه.  
 ناگاه دروغ!  
 ناگاه کلامی از سوی بزرگت  
 و کودکم از صلح درخت وحشت کرد.

#### شکوه میرزادگی

### هر بامداد که...

زندگی در دستهای من است  
 هر بامداد که  
 نجوای صبح و نسیم  
 به جای زنگ ساعت بیدارم کند  
 و تیتیر روزنامه‌های صبح  
 آتش بست  
 باران  
 قرارداد فروش گندم  
 و کوچ پرستوها باشد  
 زندگی در دستهای من است  
 هر بامداد که  
 مادر از فزونی شیر بگوید  
 و سلام گرم هسایه  
 روی صورتش نشسته باشد  
 و کوچه انباشته از نان تازه باشد  
 زندگی در دستهای من است

#### هر بامداد که

در بان مقابل در  
 لبخند زنان بگوید:  
 صبح شما بخیر خانم!  
 آن‌سان که بگوید:  
 صبح خوبی داشته‌ام  
 بچه‌ها حالشان خوب است  
 گوشت پیدا می‌شود  
 پیاز و سیبزمینی....  
 زندگی در دستهای من است  
 هر بامداد که  
 اولین کلام را تو بگویی  
 که: دوست دارم، عزیزم  
 زندگی در دستهای من است  
 هر بامداد که  
 اولین کسی که به اتاقم می‌آید  
 دوست یا دشمن، بگوید:  
 زندگی خوب است  
 زندگی خوب است



# استاد جلال الدین همائی

## نمونه کار

شعری از استاد همایی که به صورت قطعه است:

دور پیری رسیده است و مرا  
سستی طبع و ضعف حال بود  
قامتم تیر بود و گشت کمان  
«تیر» را در «کمان» زوال بود  
رفته ام پای خسته تا لب گور  
باز برگشتم محال بود  
شاخص عمرها به وقت زوال  
سایه عمر لایزال بود  
چشم امید من به هر دو سرای  
به خدای و نبی و آل بود.



دانشگاه تهران: دکتر محمد باهری در تجلیل استاد همایی

در «اولین هفته»، پس از «هفته‌ها» بی‌خبری از هم، تجدید دیدارمان با استادی است بزرگ که در این زمان بی‌گمان علامه‌ای است آشنا به‌بیشترین علوم - یعنی مردی است مجتهد، محقق، فقیه، منجم، مورخ، شاعر، ادیب و فیلسوف؛ دانشمندی که دانشگاه ندیده؛ مردی پرورش‌یافته در خانواده‌ای که همه اهل‌دانش بودند و هنر - استاد علامه «جلال‌الدین همایی» زندگی نامه

استاد همایی، پسر «میرزا ابوالقاسم محمد نصیر» متخلص به «طرب» - یکی از شاعران فاضل و ادیب و یکی از خوشنویسان زمان خود فرزند «همای شیرازی» است. استاد در سحر گاه چهارشنبه یکی از روزهای ماه رمضان سال ۱۳۱۷ هجری قمری مطابق ۱۳ دیماه سال ۲۴۵۸ شاهنشاهی رسوم زانویه ۱۹۵۵ میلادی در محله‌ای به نام پاقلعه یکی از محله‌های جنوب شرقی شهر اصفهان دنیا آمد.

آموزش او از سنین چهار پنج سالگی توسط پدر و مادرش آغاز شد. بدین ترتیب که پدر می‌آموخت و مادر تکلیف می‌گرفت و مروری می‌کرد. آموزشی که استاد در آن سالهای کودکی می‌دید عبارت بود از: قرآن، گلستان سعدی و غزلیات حافظ شیراز. بعد از این دوره آنچه آموخته بود همه را در مکتب زنی «نبات بیگم» نام که به «ملاباجی» (لقب معلم-های زن قدیم) معروف بود تکمیل کرد. در سنین شش، هفت سالگی به مکتب «میرزا عبدالغفار» رفت و در سال ۱۳۲۶ قمری همراه با برادرش او را به مدرسه حقایق و سال بعد به مدرسه قدسیه که مدیر آن آقامیرزا عبدالحسین که یکی از فضلا و خوشنویسان آن زمان اصفهان بود فرستادند.

در این زمان استاد، قسمت اعظم جامع-المقدمات که شامل صرف و نحو و منطق بود نزد پدر و یکی از دوستان دانشمند پدرش آموخت. آموزش، حساب و سیاق و سباق را پیش از آنکه از پدر بیاموزد در مکتب عبدالغفار آغاز کرده بود و بعدها در مدرسه قدسیه تکمیل کرد به طوری که انواع حساب «جنسی» و «نقد» و «جریب» و «قفیز» و «من» و اجزاء آن را خوب فرا گرفته بود.

در ضمن این درسها حساب و هندسه جدید و مختصری تاریخ و جغرافیا را با برنامه مدرسه آموخت و دنباله حساب و هندسه را بعد از این دوره ادامه داد.

جلال‌الدین همایی که پیش از این قرآن را نزد پدر فرا گرفته بود بار دیگر نزد آقامیرزا حسن قدسی تکرار کرد و فارسی را نیز از منشآت قائم مقام و منشآت فرهاد میرزا و منشآت امیر نظام و تاریخ معجم آغاز کرد و شبها در خانه از پدر شاهنامه، کلیات سعدی، منتخب قانمی و غزلیات محمدخان دشتی را می‌آموخت.

افزون بر اینها استاد همایی از هنر خوشنویسی نیز تا حدودی برخوردار است. خط بقیه در صفحه ۶۸

## آثار و تألیفات

استاد جلال الدین همایی در طول زندگی پرافتخار علمی و ادبی خود بیش از پنجاه اثر چاپ شده و چاپ نشده ارزنده دارد که هر یک می‌تواند نمونه شایسته‌ای برای نشان دادن مقام علمی این استاد بزرگ باشد. اینها آثاری است که تاکنون از استاد علامه جلال‌الدین همایی چاپ و منتشر شده است:

- |  |   |
|--|---|
| ۱- تاریخ ادبیات ایران  | ۱۸- رساله تحقیقی در احوال مولوی                       |
| ۲- مثنوی ولدنامه   | ۱۹- دوره کتاب درسی فارسی، دستور و تاریخ ادبیات        |
| ۳- التظیم ابوریحان بیرونی  | ۲۰- دستور کلاسهای ۵ و ۶ ابتدایی                       |
| ۴- غزالی‌نامه  | ۲۱- صناعات ادبی (دبیرستانی)                           |
| ۵- نصیحة الملوك امام محمد غزالی  | ۲۲- سه جلد کتاب صرف و نحو عربی و قرأت.                |
| ۶- منتخب اخلاق ناصری   | ۲۳- رساله شرح احوال سروش اصفهانی                      |
| ۷- مقدمه اخلاق ناصری   | ۲۴- تصحیح دیوان حکیم مختاری غزنوی                     |
| ۸- مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفا به غزیزالدین محمود کاشانی                       | ۲۵- مختاری‌نامه                                       |
| ۹- کنوز المعزمین در علوم غریبه منسوب به ابوعلی سینا                            | ۲۶- صناعات ادبی (دانشگاهی)                            |
| ۱۰- معیار العقول   | ۲۷- طریخانه (در باره رباعیات خیام)                    |
| ۱۱- رساله شعوبه  | ۲۸- دیوان طرب   |
| ۱۲- سه جلد کتاب فارسی دبیرستانی  | ۲۹- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی (عنتقا - طرب - سبا) |
| ۱۳- دستور زبان فارسی دوره ابتدایی  | ۳۰- طبله عطار و نسیم گلستان                           |
| ۱۴- رساله تحقیقی درباره دستور زبان فارسی                                       | ۳۱- رساله مقام حافظ                                   |
| ۱۵- رساله در شرح احوال شعرای اصفهان قرن ۱۳ و ۱۴                                | ۳۲- رساله اصفهانی یاسدار                              |
| ۱۶- منتخب اشعار (همایی)  | ۳۳- تفسیر مثنوی مولوی (داستان قلعه ذات‌الصور)         |
| ۱۷- رساله در تحقیق احوال خواندمیر مولف حبیب‌السیر و میرخواند صاحب روضه - الصفا | ۳۴- مقاله «مولوی چه می‌گوید»                          |



# شاخ

مکان: اداره

زمان: حوالی نیمروز

شخص: جدبزرگوار رئیس مؤسسه

جدبزرگوار از چرت نیمروزین خود پرید، حس کرد فرق سرش، آنجا که دیر-گاهست طاسی و براق شده از درد می‌ترکد، انگار مته‌ای آن زیر کارانداخته‌اند، سرسام و درد هردم بیشتر می‌شد.

جدبزرگوار بمدد سر انگشتان دریافت که در فرق سرش برآمدگی غیرمنتظره‌ای پدید آمده است. برای معاینه محل به شتاب راه روشویی را در پیش گرفت تا در برابر آئینه این پدیده نامطلوب را بدقت بنگرد. چهره رنج کشیده‌ای در آئینه دید که گوئی پوست‌صورتش را بیلا کشیده‌اند، ترکیب‌بندی صورتش تغییر مکان داده بود. خنده‌اش گرفت اما برآمدگی



موحش، بیشتر و بیشتر شده، چند لحظه بعد پوست سرش آرام و با خونریزی شکافت و یک شاخ کهربائی رنگ از فرق مبارک تق زد. با سرعتی غافلگیرکننده پوست صورتش دوباره رها شد و قیافه جدبزرگوار بحالت نخستین بازگشت، چهره‌ای شاداب، مصمم که استثنائاً یک عدد شاخ صیقلی تیز و کهربائی وسط سرش روئیده بود.

درد و سرسام از میان رفته بود، جدبزرگوار، ساعتها، جلوی آینه به تفکر و معاینه گذراند تا همه کارمندان اداره را ترك کردند، ایشان بمدد کلاه و چتر، شاخ خود را استتار کرده بخانه شتافتند.

مکان: همه‌جا

زمان: شش ماه

شخص: همه کس باضافه جدبزرگوار

روزهای اول یا درست بگوئیم روز اول بر جدبزرگوار جهمی گذشت، کافی بودیکنفر بفهمد رئیس موسسه «جلزون و شرکاء»، شاخ درآورده است تا اعتبار رئیس و موسسه و تمام حلزونها بر باد رود. دوستان وقتی بفهمند چه فکر می‌کردند بدتر از آن دشمنان و رقبای موسسه. حتی اشخاص بیگانه که فرصت کافی برای خیالپردازی و خندیدن دارند. در خانه مدتها با کلاه نشست. عیال گفت: چرا کلاهت را برنمیداری؟ گفت: سرماخورده‌ام. بچه کوچک، یکدفعه از پشت میل پرید کلاه از سر ایشان برگرفت، اما هیچکس نخندید و حتی تعجبی نکرد. حرفی از شاخ نوظهور بمیان نیامد، علیمردانخان حیران بجای ماند، از ترس حرفی نمیزدند یا از روی ادب. آیا کسی شاخ را میدید، آیا شاید خیالی بود، دستی به شاخ خود کشید، نوکش مثل سنجاق تیز بود، دستش را برید. در اداره، در پیاده‌روها، در فروشگاهها هیچکس با شاخ او کاری نداشت، کسی از شاخ او چیزی نمی‌گفت یا با او نمی‌گفت. جدبزرگوار پس از مدتی بجان آمد و اینرا توهین به شخصیت اجتماعی خود تلقی کرد، مگر داشتن يك شاخ بلند کهربائی امتیازی برای او بشمار نمی‌آمد، چرا کسی از آن حرفی نمیزد چرا شاخ محترمش بحث‌انگیز نیست؟ حتی کارمندان دون اشل، ارباب رجوع یا خدمتکار منزل هم از آن سخنی بمیان نمی‌آوردند. شاخی بر فرق سر چیز کوچکی نیست که دیده نشود اما توطئه سکوت همچنان دل نازک جدبزرگوار را می‌شکست.

وقتی که کار بدینجا کشید، رئیس سعی کرد شخصا مساله را عنوان کند، بحث را به رشد ناگهانی استخوان سر و افزایش کلسیم و رابطه آن با عناصر غضروفی بکشاند مخاطبان مساله افزایش ناگهانی کلسیم را نائید میکردند، حتی امثله و شواهدی ذکر میکردند اما وقتی علیمردانخان میگفت: آقایان! نگاه کنید این يك شاخ است، بر فرق سر من، بنگرید، آنها،

مخاطبان محترم تنها لبخندی میزدند، لبخند از روی ادب یا ترحم بود؟ تمیز داده نمیشد.

مکان: همه‌جا

زمان: پس از ششماه

اشخاص: آشنایان دور و نزدیک

هیچکس ندانست که علیمردانخان کجا و کی شاخش را نابود کرد. جراحی پلاستیک کرده بود؟ بعید نیست پولش را داشت و جرئتش را، گرچه بلافاصله شایع شد که یکروز از نومیدی سرش را بدیوار کوفته است. از این پس هرکس به جدبزرگوار میرسید حیران می‌پرسید: شاخ مبارک چه شد؟ شاخ خیلی خوبی بود، آقا! بطور شد شما شاخ درآورده بودید؟ چقدر به شما خوب می‌آمد.



# سماجت

شاگردشوفر، داد کشید:  
- مسافرای یزد، سوارشن. کسی جانمونه.  
صدای شاگرد شوفر توی قهوه‌خانه،  
لابه‌لای صدای قاشق‌ها، صدای «چائی، چائی»  
گفتن‌ها، حرف‌ها و خنده‌ها، پیچید و کم و کور  
شد:  
- مسافرای یزد، سوارشن، کسی جانمونه.  
یاالله‌عمو، مگه تو مسافر یزد نیستی؟... بلندشو  
دیگه.

صدای بلندتر شد:  
- مسافرای شهرنورد، که یزدمیرن،  
زودتر سوارشن. کسی جا نمونه.  
شوفر هنوز داشت پلوخورشت بادمجان  
می‌خورد. لپش پر بود. صدایش از میان نان و  
پلوخورشت بادمجان نیم جویده آمد:  
- اصغر یه نگاه هم به طایر ابداز.  
مسافرای یزد سوار شدند، بقچه و بار  
و بندیلای زیر صندلی‌ها قایم شد. توی دود و دم  
سیگار و چپق، گریه بچه، بوی آدرار و قی و  
هوای داغ و دم کرده جای یک نفر خالی بود.  
مثل دندان افتاده‌ای از ردیف دندان‌های گرم-  
خورده و لق و لوق.

شاگرد شوفر صدایش را بلند کرد:  
- جای کیه... اون‌جا؟  
زن سیاه و لاغر، که صندلی بغل دمنش  
خالی بود به لهجه کرمانی گفت:  
- این‌جو، جا بیرزنگه که بغل حوض،  
جلو قهوه‌خانه، بر آفتاب گرفته دراز به دراز  
خفتیده.

شوفر آمد و پشت فرمان اتوبوس نشست،  
از توی آئینه زن سیاه و لاغر را می‌دید. سیگار  
می‌کشید.  
شاگرد شوفر رفت پائین. اوقاتش تلخ  
بود:

- هی، نه، بلندشو. الان ماشین راه  
می‌افته جامیمونی.  
بیرزن، بیدار نشد. جم نخورد.  
- هی، نه، بلندشو دیگه.  
شاگرد شوفر چادر چیت رنگ رفته و  
گل‌گلی که بیرزن روی خودش کشیده بود.  
پس زد. درست نگاه‌اش کرد. به‌اش دست زد:  
- بلندشو، نه.  
پس پس رفت. صدایش عوض شد:

- تکون نمی‌خوره. انگار مرده.

ترس تو چشم‌هایش خانه کرد. صدایش  
بلند و پره‌اس و پرنفس بود.

- مرده. به خدا مرده.  
شوفر آمد پایین. مسافرها به دنبالش  
آمدند پایین. چند نفر از قهوه‌خانه ریختند  
بیرون. دورش جمع شدند. یک لنگه دمپائی بیرزن  
زیر سرش بود. لنگه دیگر به‌پایش بود. بقچه‌اش  
بغل دستش بود. دراز به دراز زیر چادر،  
زیر سایه درخت بید، لب حوض، افتاده بود.  
زنی میانسال از لای جمعیت جلو رفت. دستش  
را گرفت. بلند کرد.

- دست نزن. مرده نجسه. باید غسل  
کنی.

- حالا که به‌اش دست‌زدی باشو بکش  
رو به قبله ثواب داره.  
- خدایا خودت رحم کن.  
- مرگت خیر نمی‌کنه.

پاهای بیرزن رو به قبله شد. ترس و  
سکوت توی چشم‌ها و صورت‌ها ماند.  
شوفر گفت:

- عجب مکافاتی داریم. فك و فامیلش  
کیه؟... با کی اومده؟  
زن سیاه و لاغر و کرمانی در آمد که:  
- قوم و خویش نداره. هیشکی هم‌راش  
نبود.

- تو می‌شناسیش؟  
- نه، منم تو ماشین دیدمش. خودش  
گفت: تنهاییه.

- حالا باید بریم پاسگاه، خبر بدیم.  
بیرمردی، از لای جمعیت سکه‌ای دوقرانی  
انداخت کنار بیرزن مرده. هنوز سکه دوقرانی  
روی زمین پیچ و تاب می‌خورد و جاخوش‌نکرده  
بود. که سکه‌ای پنج قرانی افتاد. و بعد یک  
قرانی. و دوقرانی. یک تومنی و یک قرانی...  
- خدا رحمتش کنه. قسمتش بود که اینجا  
بمیره.

قهوه‌چی گفت:  
- آقای شوفر، شما باید میت رو ببرین  
یزد. بدین پزشکی قانونی. مسافرا هم شهادت  
بدن که چه جور فوت کرده؟

شوفر گفت:  
- این ماشین که ماشین مرده‌کشی  
نیست. مسافرا راضی نمیشن. گور پدرش که  
فرمون رو داد دست ما. اینم شد کار. بدمصوب!  
مردی ریش تراشیده که کراوات شل و  
ولی داشت و مسافر بود گفت:

- میت‌رو باید با یه ماشین باری ببرن  
یزد. اتوبوس که جای مرده‌کشی نیست.  
- بله، با این وضع که نمی‌شه سوار  
اتوبوس شد.

- بوگندش آدمو خفه می‌کنه.  
- برین یزد خبر بدین که آمبولانس بیاد  
ببرش. راهتی اینه.

زنی که بی‌حجاب بود و پسر بچه‌ای هفت  
هشت ساله داشت. از جمعیت دور شده بود و  
داشت با بچه‌اش قدم می‌زد. بچه سؤال می-  
کرد:

- اون زنه چی شده مامان؟  
مامانش بی‌حوصله بود:  
- مرده مامان، مرده.  
- برای چی مرده؟  
- عمرش تموم شده



بحثی پیرامون بحث‌های «فیلم فارسی»

# خورهی سینمای فارسی، از درونش بر خاسته است

از: بهمن



● بدهکار را که رودهی، ابتدا بی حساب می‌شود و اندک اندک احساس طلبکاری میکند

● مجموعه‌ی حوادثی بی ربط و منطق، صحنه‌هایی نامناسب از سکس و خشونت، غالب فیلمهای فارسی را پدید می‌آورد.

ظاهراً با آن که منطق حکم میکند که آدمی بهمان اندازه که از دیگری یا جامعه بهره‌ور میشود، احساس بدهکاری کند و الا اقل بداند که مرهون و مدیون است، در بازارهای موارد، اگر طلبکار دیر ادعای طلب کند، بدهکار ابتدا خود را بی حساب خواهد پنداشت و طی مدتی دیگر احتمالاً با ادعای طلب خواهد برخاست.

چنین قضیه‌ای را در مسالهی «فیلم فارسی» میتوان دید، چرا که در گفتگوهای اخیر که جهت واحدهای دیگر ارتباط جمعی بمیان کشیده شد، دست آخر این نتیجه قابل لمس بود که برای بهبود وضع سینمای فارسی مردم و انجمن‌های شهر و شاید در اوج دولت می‌بایست بکمک ستایید و گرنه با وضع کنونی مابقی کوششهایی که در زمینه‌ی سینمای فارسی

میدانند، فو کوش خواهد کرد و مدتی بعد از این، دیگر چشم تماشاگران بشاهکارهای هنری شسته گذشته منور و بینا نخواهد شد. تو گوئی که مسوول این ضعف و فتور نه در فیلمنامه‌نویسان اینگونه فیلم‌هاست نه در کارگردانان و هنرمندانش بلکه مقصر واقعی و بدهکار همیشگی مردمی هستند که با نهایت صمیمیت بخشی از درآمد خویش را بکیشه‌های سینماها داده‌اند با این امید که زن و فرزندشان از «فیلمفارسی» بهره‌ای برد و چیزی بیاموزد.

میشود، فروکش خواهد کرد و مدتی بعد از این، دیگر چشم تماشاگران بشاهکارهای هنری شسته گذشته منور و بینا نخواهد شد. تو گوئی که مسوول این ضعف و فتور نه در فیلمنامه‌نویسان اینگونه فیلم‌هاست نه در کارگردانان و هنرمندانش بلکه مقصر واقعی و بدهکار همیشگی مردمی هستند که با نهایت صمیمیت بخشی از درآمد خویش را بکیشه‌های سینماها داده‌اند با این امید که زن و فرزندشان از «فیلمفارسی» بهره‌ای برد و چیزی بیاموزد.

## عوامل ضعف و فتور کنونی

تدریدی نیست که بین فیلمها و سریالهای تله‌ویزیونی نیز ناب و آب فراوان است. اما چیزیکه هست آنکه تهیه‌کنندگان دنیائی‌کار-های مورد بحث حتی جایی که صرفاً غرض تجاری دارند، بهر حال میدانند که برای موفقیت کار ناچار بایستی مقداری «کار» ارائه دهند و بسختی دیگر حتی برای تهیه‌ی پیش پا افتاده‌ترین فیلمهای تجاری نیز از صرف انرژی و مال مضایقه نمی‌کرده‌اند و نمیکند و از این رو هر گز تماشاگر را در مقابل صحنه‌هایی که تصنعی بودندشان راه‌رودگی می‌فهمد و یا سوژه‌های ضعیف و غیر منسجم قرار نمیدهند و سرجمع کوششهای آنها حتی در شرایط صرفاً تجاری، تاحدی توقع تماشاگر را بالا می‌برد.

طبعاً این سؤال که چرا چندین سال اخیر، اقبال و استقبال عامه‌ی مردم که روزگاری نسبت بفیلمفارسی شدیدتر بود، بفتور گراییده نه تنها از دید مردم بلکه از دید دست‌اندرکاران صنعت سینما نیز قابل بررسی و تحلیل است. اما آن جا که قرار باشد، این مساله را از دید تماشاگر عادی پاسخ داد، بی‌تردید باید عمومیت تلوویزیون را از علل اساسی نقصان گرایش مردم بفیلمفارسی دانست. شاید پنداشته شود که غرض ما اشاره بهمان بهمان رقابت جهانی تله‌ویزیون با سینماست و اینکه بهر حال عمومیت تله‌ویزیون در دنیا تا مدتی بصنایع سینما لطمه زده است.

در حالیکه نزدمان هرچشمی بنحو دیگر موجب نقصان توجه مورد بحث را فراهم ساخته است. عبارتی دیگر تماشاگر قدیمی سینمای فارسی بدین جهت قسمتی از درآمد خویش را صرف سینمای ایرانی میکرد که تا مدت‌ها و

## خاطره‌های پابلو نرودا

کتاب «خاطره‌ها»، نوشته «پابلو نرودا» با ترجمه «هاردی سنت مارتین»، به انگلیسی در بازار کتاب اروپاست. اینها، نوشته‌هایی است اندیشمندانه، از خاطره‌هایی که طراحی نشده‌اند زندگی به «نرودا»، در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۷۳ این امکان را داد که در فضای آمریکای جنوبی، اروپا و آسیا، شعر بنویسد.

از چهارده سالگی، کمتر کاری جز سرودن شعر را می‌دانست «نرودا»، شور مردم آمریکای لاتین را با زبانی اسپانیائی، بیان کرد و بعد به زبانی دیگر، که او را شاعر جهان ساخت. پدرش، مدیر راه‌آهن بود و شعرسرایی را کاری ابلهانه میدانست. با معیارهای ادبیات آمریکا «رابرت فراست» و «تی. اس. الیوت»، شاعر جهان هستند، اما «نرودا» جهانی‌تر است. شعرهایش به ۳۰ زبان چاپ شده‌اند و جایزه نوبل برای ادبیات را در ۱۹۷۱ برد. هیچ شاعر آمریکای شمالی، این چنین نبوده است.

## علت در متن است...

بدین ترتیب میتوان بعنوان يك تماشاگر- و نه بیش - بر آن بود که اگر شکست و ناگامی



دو منوچهر: منوچهر آتشی و منوچهر نیستانی، هر دو با احوالی ناخوش

می‌خواندیم، این روزها برای معالجه و یک مداوای کلی در بیمارستان بستری است. منوچهر با وجود خستگی و کسالت و مشغله‌های فرهنگی و مطبوعاتی، در کارش عیش هیچ کم کاری پیش نیامده و همچنان از اوشعری تازه می‌بینیم. امیدواریم که نیستانی عزیز هر چه زودتر سلامتی را باز یابد و همچنان همکاریش را با ما ادامه دهد.

### کارهای تازه آتشی

از «منوچهر نیستانی» گفتیم؛ منوچهر آتشی را تعدادی کرد، چرا که این دو شاعر از آن یاران قدیمی و صمیمی هم‌اند. هر چند که گرفتاریهای کار و زندگی آنها را دور از هم و کم خبر تر از یکدیگر گذاشته است، ولی همیشه این را بیاد می‌آورد که روزگاری این دو دوست شاعر را، همکاران به شوخی «منوچهرین» می‌خواندند.

خبر دارید که منوچهر آتشی از چند ماه پیش پسرش «مانلی» دچار بیماری آتشی سفالیت شده بود و با وجودی که مانلی را برای معالجه به آمریکا فرستاده، سخت آشفته و نگران حال اوست. این اتفاق منوچهر را شدیداً در هم شکسته و برای تسکین این آشفتگی روحی خود را سخت مشغول نوشتن کرده است.

این روزها آتشی چندین شعر تازه و تعداد زیادی مطلب و مقاله نوشته و کار تازه‌ای نیز در دست نوشتن دارد که این یکی باید کار جالبی باشد.

مطلبی را که آتشی به تازگی در دست گرفته. یک بررسی بر روی شعر نسل جوان است که گویا قرار است آنرا به صورت کتابی منتشر کند. همچنین دو کتاب جدید شعر نیز آماده برای چاپ دارد و مجموعه‌های «آواز خاک» و «دیدار در فلق» نیز بزودی تجدید چاپ می‌شود. افزون بر اینها سه کتاب از ترجمه‌هایش نیز بزودی توسط امریکس تجدید چاپ خواهد شد: «فوتامارا» نوشته «ایگناتز یوسبولونه»، «مهاجران» و «جزیره دولقین‌های آبی رنگ».

## دو منوچهر

### نیستانی بستری شد

منوچهر نیستانی شاعر صمیمی معاصر و همکارمان، که مدت‌ها در همین جوانان رستاخیز با همکاری داشت و علاوه بر شعرهایش در ستون قلمستان طنزهای ظریفش را نیز



### از کلوپ بانوان

دومین نمایشگاه از آثار «زهره فاتح‌پور» در نگارخانه کلوپ بانوان بر پا گردید... فاتح‌پور که در حال حاضر در دبیرستانها تدریس میکند، فارغ‌التحصیل دانشکده تربیت معلم خرقه‌ایست. نقاشی را با مینیاتور و تذهیب در هنرستان هنرهای زیبا (پهژاد) آغاز کرد و در دانشکده هنرهای تربیتی با استادی محمود فرشچیان ادامه داده و در حال حاضر منبک «امیرسیونیسیم» را تجربه می‌کند. بزودی گفتگویی را با زهره فاتح‌پور در این مجله خواهید خواند.

در میان است، معلول علل و عواملی در بطن و درون ذات سینمای فارسی است. بعبارتی دیگر با صرف نظر از کوششهای تک‌توگی که اینجا و آنجا بحق و بجا انجام شده و ماجور و معتتم است، در سایر موارد گناه ناکامی کنونی فیلم فارسی را در عدم تخصص بسیاری از دست‌اندرکاران در امور فنی، بینش ضعیف ایشان نسبت به مسائل روانشناسی اجتماعی و بالاتر از آنها، تصور نادرستشان از مفهوم «هنر» بایست‌داشت. ● فی‌المثل اگر قرار باشد این تعریف را با مسامحه‌ی بسیار برای داستان عمو مابذیریم که «مجموعه‌ی حوادث و وقایعی است که منطقی‌ترین می‌بایند و بنیادینی خردمندانه منتهی می‌گردند» و این تعریف را با لحاظ داشتن فن و ویژه‌ی سینما، شامل «فیلمنامه‌ها نیز بدانیم، قطعا میتوان بر آن بود که در نیمی از موارد، «فیلمنامه‌های سینمای ما واجد خصوصیات فوق نبوده است یعنی در آن نیم مورد بحث، حوادث غالباً خالی از ربط منطقی و معمول بوده و نتیجه یا نتایج دلخواهی منتهی میشده است نه نتیجه یا نتایج محتوم خردمندانه و ناشی از مقدمات.

● قدرت بازیگری پاره‌ای از هنرمندان سینمای فارسی در پاره‌ای فیلمهای با ارزش و متناسفانه معدود، پاره‌ها ثابت داشته است که لااقل در نیمی از موارد، از کادر غیر متخصص در امر کارگردانی بهره گرفته میشده است. و طبیعی است که کارگردانی این چنین اگر قاتل جان نباشد، ضرورتاً قاتق نان نیست. و این است که همان هنرپیشگان قدرتمند را در فیلمهای دیگر بغایت ضعیف و ناتوان در اجرای نقش یافته‌ایم.

### چه باید کرد؟...

شاید آنچه که ذیلاً می‌آید، بمذاق پاره‌ای از دست‌اندرکاران فیلم فارسی، بویژه از دید تجاری، خوش نیاید. اما با این وصف بنظر دقیق باید بر آن بود که سینمای کنونی فارسی طفل حجیم و پرتوقعی است، که مدت‌ها بدون تهذیب و تادیب والدین رشد کرده است و امروز صرفاً باین دلیل که تنها نور چشمی خانواده است، منتظر است که با وجود گذشت سن، همچنان هنگام راه رفتن دستش را بگیرند یا در کالسکه‌اش بنشانند. و با آن که از نظر روانشناسی تادیب و تصحیح چنین کودکی دشوار و دشخوار است، بهر حال تنها راهش واداشتن روی بکوشش و تلاش برای حفظ خویش است.

بسختی دیگر برخلاف آنچه که پاره‌ای در جهت جلب کمک انجمن‌ها و احیانا دولت بسینمای فارسی معتقدند، متین‌ترین شیوه در مقابل این سینما آن است که ویرا در بازار رقابت با تله‌ویزیون و فیلمهای با ارزش و حتی تجاری خارجی تنها نهاد. چنین تصمیمی طبعاً مدتی بر کودی و فتور کوششهای سینمای فارسی خواهد انجامید و موجب خواهد شد که بسیاری از خرف فروشان ناچار از ترک بازار باشند. و سپس معدودیکه خواهند ماند و ادامه‌ی کار خواهند داد، ناچار از افزایش سطح و کیفیت کار خویش خواهند بود. و برای توانایی رقابت و همچنین ناچار تلاش و کوشش خویش را در جهت تعالی و تکامل بیش از گذشته بکار خواهند انداخت.

بررسی تأثر: محمد شبزنده‌دار

● خبرهای روز، هفتمین کار پرویز بشردوست، برخلاف نمایشنامه‌های قبلی‌اش، در فضایی رئالیستی سیر می‌کند که البته اگر بگوئیم فضایی ناتورالیستی، به واقعیت نزدیک‌تر است. بشردوست که در اغلب نمایشنامه‌های خود، گذشته از نویسندگی و کارگردانی، نقش بازیگر هم داشته، در «خبرهای روز» نقش دوم خود - بازیگری - را از دوش وانهاده و هم از اینرو، فرصتی بیشتر برای رسیدگی به هنرپیشه‌ها و رهبریشان بدست آورده است، که با تأسف از این فرصت بهره‌ی کامل نبرده و اجرای نمایشی شاهد این مدعاست.

● خبرهای روز  
نویسنده و کارگردان: پرویز بشردوست  
بازیگران: ایمان ساجدی، سعیدی شمسوی، فخرالدین صدیق شریف  
محل اجرا: خانه نمایش

## حرفهای گنگی که بشردوست برای گفتن دارد...

سه بعد شخصیتها

قصه نویسنده - ظاهرا - تصویر لحظاتی از زندگی سه مرد روزنامه‌فروش - با شخصیت‌هایی متفاوت - است یکی به نام فتح‌الله - فخرالدین صدیق شریف - که از درد رسوایی دخترش و تردید در بخشیدن او، ناله دارد، دومی به نام حسین - سعید شمسوی - متفکرترین کاراکتر نمایش و بلندگوی نویسنده برای بیان حرف‌های روشنفکرانه، که از درد اعتیاد پدر، بیماری مادر، بد بیاری خواهر و عشق به دختری مهربی نام ناله دارد و سومی به نام تقی - ایمان ساجدی - خوش‌خیال‌ترین و حتی بی‌خیال‌ترین شخصیت نمایش، که بندرت از چیزی می‌نالده و اتفاقاً این آدم، واقعی‌ترین و ملموس‌ترین شخصیت نمایشنامه است، که نه فقط حرف‌هایش، بلکه رفتار و کردار و نوع بازی‌اش نیز - که بی‌تردید از شخصیت ویژه‌اش می‌زاید - نمود کامل این لمس پذیری است.

به منظور تصویر لحظاتی از زندگی این سه مرد، بشردوست در يك صبح زود - که البته نور، زمان را القا نمی‌کند - آنها را در کنار ساختمان نیمه‌کاره، در حال مرتب کردن روزنامه‌هایشان برای فروش دورهم جمع می‌کند و نمایش - به مدت يك ساعت - با حرف‌های پراکنده‌ی آنها ادامه می‌یابد، حرف‌هایی که بی‌انگیزه و آرزوها و دردهایشان است.

بشردوست - البته - برای گفتن، حرف‌هایی دارد، و این، از سخنانی که به دهان کاراکتر-هایش می‌گذارد، برمی‌آید، اما او نمی‌داند که این حرف‌ها - درددها؟ - را چگونه در چار-چوبی نمایشی - و محکم - جای دهد. تصویرهای بریده بریده و مجزای بشردوست - تصویر خانوادگی سه شخصیت نمایش، تصویر آرزوهای حقیرشان، همگی نشان ادراک نسبی او از زندگی است، اما این تصاویر به گونه‌ی بی‌ربط و غیر نمایشی ارائه می‌شوند و در نهایت، نمایشنامه را به موازاتیکر چند تکه و چند تکه تبدیل می‌کنند.

که نه تکه‌ها با هم می‌خوانند و نه رنگ‌ها همخوانی دارند، و چنانکه می‌دانیم این، از ویژگی‌های تأثر ناتورالیستی است که تهی شدن درام را از قالب دراماتیک تویسه می‌نماید، همچنانکه گزینش شخصیت‌هایی مشخص و استثنایی را، که در جهان بینی غیر واقعی نویسنده، عمومیت داده می‌شوند.

بشردوست - که شاید برای اولین بار می‌خواهد واقعیت را تصویر کند - به روال مرسوم این دیوار، نخستین عنصر نمایش خود - کاراکترها - را از میان پائین‌ترین قشر جامعه برمی‌گزیند و آرزوهای حقیر به آنها نسبت میدهد. ایراد عمده‌ی متن بشردوست، عدم انسجام نمایشی داستان است و ناگزیر عدم جایگزینی کاراکترها در قالبی نمایشی و در نتیجه ارائه‌ی ساختمان‌سازی داستانی بجای ساختمانی نمایشی.

رفتار آشفته

به منظور دریافت هرچه بهتر نمایش، از آغاز آنرا مرور می‌کنیم. نخست چند بشکه‌ی قیر، تعدادی تخته‌چوب، يك سطل زباله، يك سطل کوچک رنگ آمیزی، يك قوطی رنگ و يك لنگه‌ی کلاه، می‌بینیم که در جوار يك ساختمان نیمه‌کاره‌ی در دست ساختمان، - با دیواری نیمه-

باز گشت و اقدی

چند ماهی بود که اصغر اقدی شاعر خوب و محبوب را نمی‌دیدیم که بعداً کاشف عمل آمد در سفر اروپاست و به تازگی از این سفر تقریباً دور و دراز برگشته است. در تماس کوتاهی با او، گفت که سری به لندن و پاریس و شهرهای آلمان زده و آب و هوایی عوض کرده که ظاهراً در روحیه‌اش تأثیر خوبی گذاشته و برسم سوغات چند شعر تازه نیز به ارمغان آورده که قول چایش را هم به ما داده است که انشاءالله بزودی چاپشان خواهیم کرد.

باز نشستگی شاعر

دیداری داشتیم با «صالح وحدت» شاعر روزهای دیر و دور گذشته و خبر اینکه حضرتش به افتخار بازنشستگی نایل آمده و این روزها سخت سرگرم رتق و فتق امور مربوط به روزهای دوری از مشغله‌ی اداری است و پرس و جو شدیم از کارهای تازه‌اش خبرمان کرد مجموعه‌ی بی‌شعرهایش را در نظر دارد منتشر کند که امیدواریم وعده‌ی خویان از کار در نیاید و روزهای بیکاری فرصتی به‌شاعر بدهد تا بالاخره قولی را که سال‌هاست برسر آن است وفا کند.





## آسانسور مطبخ

حمید لیقوانی با تعدادی از دست‌اندرکاران آثار، اثر بسیار جالب «هارولد پیتر» نمایشنامه‌نویس خوب معاصر «آسانسور مطبخ» را در آتلیه نمایش تمرین میکنند. پیتر در این نمایشنامه نیز مانند دیگر آثارش به برتری مطلق نیروهای ماورائی پرداخته، خود میگوید:

«دو نفر روی صحنه از چه می‌ترسند؟ مسلما، از آنچه در خارج از اتاق است، خارج از اتاق جهانی است پیرهراس و وحشتناک، اطمینان دارم این جهان برای من وشما وحشتناک است»

ترجمه این اثر از «آسیم» است. بیصبرانه درانتظار تماشای این اثر هستیم...

## ۲۰ تابلو از «شب عروسی بابام»



طلیعه کامران نقاشی معاصر آثار زیبایی نقاشی کرده است که هنوز قصد ارائه آنها را ندارد. کارهای جدید «کامران» به تصویر در آوردن صحنه‌هایی از داستان «شب عروسی بابام» - نوشته عباس پهلوان - است که ۲۰ تابلوی زیبا و دیدنی را شامل می‌شود.

## شکر نیارفت

«احمد شکر نیا» همکار مطبوعاتی ما در روزنامه رستاخیز که بخش گزارش روزنامه را سرپرستی می‌کرد، در هفته‌های اخیر داماد شد؛ جالب اینکه از سوئی بایکی دیگر از همکاران ما یعنی بیژن مهاجر مسئول بخش هنر جوانان رستاخیز باجناب شده است و چند روزی است که باز سفرش را بست و راهی لندن شد. فعلا شکر نیا برای مدت چندماه به لندن رفته است احیانا قصد تعدید این سفر را دارد - تا چه مدت؟ هنوز معلوم نیست.

کاهکل اندود، پیش از شروع نمایش، فضایی ناتورالیستی را القا می‌کند. در این فضای ناتورالیستی عکس‌گرفته، - با اجرایی ناتورالیستی- بشردوست متنی ملودراماتیک را، به جریان می‌اندازد که گاه یادآور ملودرام‌های اواخر قرن هیجدهم است. بعد، صحنه اول نمایش، گفتوگوی تقی و فتح‌الله، قبل از آمدن حسین، با حرف‌هایی درباره خبر طلاق گوگوش و بهروز و توفی است که خنده بر لب تماشاکن می‌آورد و تاسف تقی بر این موضوع و سپس حرکتش - به منظور تعریف خاطره‌یی - گوشه‌یی - از زندگی گذشته‌اش که آنچنان مصنوعی طرح‌ریزی شده که توفی ذوق می‌زند و دلیل این تصنع، اینکه انگیزه‌یی درونی، او را به حرکت وا نمی‌دارد و به‌زبان دیگر حرکت تقی از هیچ دلیل یا عامل درونی نمی‌تراود و اصلا لزومی هم به وجودش نیست، چرا که مساله‌یی را روشن نمی‌کنند، همچنانکه صحنه‌های دیگر نمایشنامه. در طی نمایش، تنها با سه مرد روبرو می‌شویم که چنین و چنانند و گذشته‌شان - البته کمی از آن و نه تمامی‌اش - چنین و چنان بوده و حالا هر سه روزنامه فروشند، بی‌آنکه از این «شغل» و از آن گذشته، به نفع نمایش استفاده‌یی بشود. این بی‌دلیل حرکات، حرف‌ها و عوامل، در صحنه‌های بعدی نیز همیشه دیده می‌شود که به نمونه، می‌توان به صحنه‌ی برخاستن تقی و تعریف خاطره و برخاستن فتح‌الله و تعریف خاطره اشاره کرد. بی‌دلیلی عوامل و حرکات، ناگزیر اجرایی غیر واقعی، تصنعی را سبب می‌شود، چرا که طرح‌ریزی هر حرکت برای بازیگر، با تکلف صورت می‌گیرد - و از شخصیتش نمی‌تراود - بخصوص حرکات سرو دست هنرپیشه‌ها در لحظات تعریف خاطره که با حالتی گرفته و اندوه زده - البته تصنعی - برآیند که به احساس کاذب تماشاچی چنگ اندازند. شاید اگر بشردوست اجازه میداد که آدم‌هایش بدون حرکت بدنی بر صحنه و در حال سکون، حرف‌هایشان را بزنند، نمایشش بیشتر به دل می‌نشست، که البته این، درمانی است موقتی و دوپنایی.

## دو مشکل بشردوست

نتیجه اینکه: اگر بی‌انصاف نباشیم - در نمایش بشردوست تنها یکی دو تصویر - لحظه‌ی - خشنودکننده و قانع‌کننده وجود دارد بویژه تصویر پایانی نمایش، آنجا که فتح‌الله پس از رفتن تقی و حسین - و جمع کردن روزنامه‌های پاره - تکیه به دیوار روبرویی صحنه می‌نشیند و با دست‌هایی گشوده روبرو تماشاچی، به آستان امامزاده‌ی روستایش دعا می‌کند، اما صدایش در ازدحام اتوموبیل‌هایی که فعالیت روزانه‌ی زندگی را آغاز کرده‌اند، کم می‌شود و به گوش تماشاچی نمی‌رسد.

تماشای خیره‌ای روز، مرا مطمئن می‌کند که بشردوست حرف‌هایی برای گفتن دارد، منتحبی در راه ارائه‌ی نمایشی آنها، دو مانع عمده بر سر راه دارد، نخست، چنگ آویزی بیش از حد به احساسات کاذب است و دوم عدم جمع‌آوری تصاویر جزئی در یک قالب نمایشی منسجم که این دو مانع، به سبب شناخت بیشتر قالب نمایشی و طریق استفاده از آن بر طرف خواهد شد.

سینمای آزمایشگاهی



نوشته: بیژن مهاجر

-۱-

● طرحی برای تحقیق در آنچه سینما باید باشد و امروز نیست و سینمای فردا هم برای فردا نخواهد بود

اشاره

سینمای آزمایشگاهی عنوان يك طرح و تالیف است که برداشتهای ویژه‌ای از سینما دارد و نیز طرحهایی اگرچه تنظیم شده اما با آزادی يك پرنده برای بررسی و ساخت سینما ارائه داده است. مولف طرح همکار مجله جوانان رستاخیز بیژن مهاجر است و از آنجا که این طرح در انجمن سینمای جوانان ایران به اجرا درخواهد آمد آنرا منتشر میکنیم تا هرکس در هرکجا که خوشی را نزدیک با آن می‌یابد، طرح و حرفش را برای انجام به این مرکز معرفی کند.

# سینمای آزمایشگاهی

## عبارت سینمای آزمایشگاهی مفهوم «سینمای آزمایشگاهی»

«سینمای آزمایشگاهی» يك مرکز تحقیقی است. يك آزمایشگاه است. مرکز پژوهش کلیه پدیده‌هایی است که سینما را ایجاد و دگرگون میکند. در کنار «طب‌بالینی»، «طب‌پیشگیری» و... طب در آزمایشگاههایی که به تحقیق پدیده-

سینما فن و صنعت و هنر و تهیه و نمایش سلسله تصاویری است که برنوارهای سلولوئیدی ضبط شده‌اند پنحوی که در تماشاگر توهم حرکت ایجاد شود.

سینما فن (هنر) یا روش (پیشه) ساختن و یا نمایش درآوردن تصاویر متحرك است.

سینما فن (هنر) و مراحل تهیه و ساختن تصاویر متحرك است.

### آزمایش:

- اسم مصدر، آزمودن و آزمایشیدن
- ۱- آزمودن، امتحان
- ۲- ورزش، ریاضت، مشق.

### آزمایشگاه:

- اسم مرکب
- ۱- جای آزمودن، محل تجربه کردن.
- ۲- مکان انجام دادن تجربه‌های علمی، لابراتوار.

### آزمایشگاهی:

صفت نسبی  
منسوب به آزمایشگاه، مربوط به آزمایشگاه. لابراتواری، عملیات آزمایشگاهی.

### سینمای آزمایشگاهی:

مرکز انجام دادن تجربه‌هایی است در مورد هنر یا فن ساختن تصاویر متحرك

های دانش‌شناسی اشتغال دارند در جریان است، نتیجه مطالعه در مورد يك ویروس یا يك نابسامانی خاص درسوخت و ساز بدن، کار کرد این مراکز را تشکیل میدهد. عملکرد این سازمانها تالیفی است برای علم طب، این تالیف، آگاهی و در نتیجه جزء سازنده علم پزشکی بشمار میرود. «سینمای آزمایشگاهی» در شکل سینما مطالعه میکند، به بررسی گونه‌های بیشمار مکتشف و نامکتشف بیان در سینما می‌پردازد. رابطه‌های چندگانه میان هنرمند و سینما، سینما و بیننده را بررسی میکند. «سینمای آزمایشگاهی» تحقیقی است در «درون مایه» و «برون‌مایه» سینما، شکی منطقی و سازنده است، در اساس وجودی سینما، عنصر سازنده‌ای است که از ذهنیت مطلق و اندیشه آگاه علمی پیروی میکند.

در حقیقت «سینمای آزمایشگاهی» تعریف و حدود مشخصی ندارد، ابعاد این مرکز ریشه‌هایی است که در تمام مجاری سینما رگه دارد. تنها عاملی که به این مرکز هستی میدهد، نداشتن تعریف دقیق و مرزهای محدود است، «سینمای آزمایشگاهی» طرح کلی مطالعه و دگرگونی پیوسته سینماست، این دگرگونی تحت تأثیر هر مکتب و هر اندیشه‌ای که قرار بگیرد، بکار تحقیق این مرکز لطمه‌ای نخواهد زد.

حتی نتیجه پلید غیرانسانی یا نمودارهای بدست آمده «خدایی» این مرکز - اگر که اینطور شود - فقط يك امر را مسلم میکند و آن نفس آزمایش، تجربه، دوباره‌سازی و راه‌یابی است.

«سینمای آزمایشگاهی» وابسته به هیچ کدام از روش‌های اندیشه‌های فلسفی، راه‌های مبارزه سیاسی نیست.

این مرکز متعلق به هیچ مکتب و همه مکاتب است اما این عوامل بهیچ ترتیب حائز



بیضائی و ۴۰ بازیگر

«بهرام بیضائی» پس از سالها دوری از صحنه‌ی تئاتر، قصد دارد نمایشنامه‌ی جدیدی از نوشته‌های خودش را بروی صحنه ببرد. این نمایش حدود چهل بازیگر زن و مرد دارد، که هنوز نوشتن تمامی صحنه‌های آن پایان نگرفته است. نمایش جدید «بیضائی» احتمالا درآبانماه امسال برصحنه «تالار مولوی» اجرا خواهد شد.



## نادر نادری و طرح‌های کامپیوتری

نادر نادری طراح و گرافیکست جوانی است که در رشته کامپیوتر تحصیل کرده است و شاید بهین دلیل باشد که کارهای او بیشتر به پدیده‌های کامپیوتری شباهت دارند. او در خردادماه امسال در نمایشگاهی که بمدت ده روز در نگارخانه تهران برپا شد، مجموعه‌ای از کارهایش را به تماشا گذاشت. طرحی را که می‌بینید نمونه‌ای از کارهای اوست.

اهمیت نیست. نفس «سینمای آزمایشگاهی» در خویش مستور است.

این آزمایشگاه يك هدف بیشتر ندارد - سینما - و همه هجوم بطرف آن است. هدف آزمایش، سازندگی است.

«... بخوبی میدانم که آزمایش، تنها عامل لازم برای ترکیب عناصر تاثیر دهنده با دستمایه‌ها و لوازم موجود، بمنظور بیدار کردن واکنش مطلوب و دست‌یابی به حداعلاهی همچنان است...» - ایزنشتاین.

با همه این، آزمایشگاه سینما هدفی والا تر دارد

شاید که دستمایه‌ها و لوازم موجود، کافی و کامل نباشد.

همچنان که در آزمایشگاههای هالیوود

مساله پرده‌های عریض تحقیق میشود، در آزمایشگاه سینما همه چیز قابل تحقیق است.

ضروری است که همه دانسته‌های سینما انکار و دوباره به ارزش‌یابی اندیشه‌هایی در زمینه سینما پرداخته شود.

اگر در ماه، ارتعاش يك زمین‌لرزه ثبت میشود، اگر در یخبندان قطب، دندان يك ماموت کشف می‌شود، اگر در کویر يك خار بدنیا می‌آید، اگر در کوهستان يك شقایق می‌روید، و اگر اندیشه انسانی میتواند به این رویدادها بیاندهد، لزوم تحقیق در بیان و نحوه بیان رویدادها ضروری است.

محققا برای بیان يك قصه در روند دراماتیک با معیارهایی که مثلا این میدهد، زبان معمول سینما توانائی نسبی تعریف آنرا دارد.

اما آیا برای تشریح حقیقت‌ها در قلمرو روانشناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه و دیگر شناخته‌های انسانی، میتوان به نوع بیان معمول سینما محدود بود؟

شاید بخواهید برای وسیله جدیدی که از سینما زاده میشود، تا با قدرت و ابعاد دیگری در نحوه بیان اندیشه هنرمند بکوشد، نامی بجز سینما بگذارید. اما حرف بر سر عنوان نیست، تحقیق حقیقتی است، درباره نوعی بیان که از طریق گسترش سینما بان خواهیم رسید.

میراث فانوس جادو و سایه‌بازی به پرده عریض رسیده است، میراث این سینما قطعا مصالح ساختمان بنای دیگری است. و بالاخره:

«سینمای آزمایشگاهی» يك مرکز تحقیق است بدون مرز و تعریف. هدف آن مطالعه در

پرورش هنر سینماست. برای این مهم حتی حق اینرا دارد که به نجوم یا شناخت راندمان بدن بپردازد. بان، این اجازه داده خواهد شد که در شناخته‌های سینما شك کند این پژوهش از طریق مطالعه، تحقیق و تالیف همه اموری خواهد بود که به صورتی با سینما رابطه پیدا می‌کند. همچنین در نتیجه این پژوهشها مرکز آزمایشگاهی سینما به تولید فیلم و تجربه‌هایی با دوربین خواهد پرداخت.

نتیجه این مرکز تهیه تالیف واحدی نخواهد بود بلکه گزارش‌های متعددی را عنوان خواهد کرد که به ضرورت زمانی و مکانی میتواند مورد شك واقع شود.

ادامه دارد

## کتاب تازهٔ بهمن رازانی



«پژوهشی اجمالی در زمینهٔ ادبیات کودکان» عنوان کتابی است که به تازگی از دوست و همکار مطبوعاتی ما بهمن رازانی منتشر شده است. بهمن رازانی که در ضمن از برگرداندگان خوب زبان عربی است آثاری برگردانده شده نیز دارد، از جمله «کلثوباترا و تیمور لنگ در کنگرهٔ بین-المللی صلح» نوشته محمود تیموریک، «در پشت پرده» (نمایشنامه) نوشته یوسف السباعی، پهنشدت نیرنگ باز ازمین نویسنده بوسیله رازانی برگردان فارسی شده و چند اثر دیگر که خود نوشته است.

رازانی برای توجیه و بررسی ادبیات کودکان ابتدا نقش انسان را در اجتماع و اجتماعی شدن او را به بررسی می‌گیرد و اینکه برای بقا چه نیازهایی دارد؛ بی‌گمان بدنیال این بحث پای ادبیات به میان کشیده می‌شود و آنوقت شناخت آن و نیاز انسان به ادبیات و پرورش کودک از این راه و کنکاشی در ادبیات کودک - انسان متفکر آینده.

## ساعت ششم بابلا

«آشور بانپال بابلا» اینروزها سخت در کار تمرین نمایشنامه‌ایست بنام «ساعت ششم» که از نوشته‌های خود اوست.

این نمایش را امسال در یازدهمین جشن هنر شیراز، در تخت جمشید بروی صحنه خواهیم دید. این نمایش دارای بازیگران زیادی است که اینبار «بانپال» منهای یکی دو تن از بازیگران سابقش، اجرای نقشهای متعدد آنرا به عده‌ای بازیگر آماتور واگذار کرده است.

## مجسمه‌های روشن

از روز اول شهریورماه نمایشگاهی از مجسمه‌های سفالی «محمود صفری روشن» در کاخ جوانان جنوب تشکیل می‌شود و صفری برای نخستین بار نمونه‌هایی از کارهایش را به نمایش عمومی می‌گذارد. همچنین قرار است در جوار این نمایشگاه آثار جوانان عضو کاخ جوانان نیز به نمایش گذاشته شود.

این نمایشگاه تا سوم شهریورماه دایر خواهد بود  
آدرس - میدان راه‌آهن روبروی پلیس راه‌آهن

## تئوری هیجانان

به تازگی از «ژان پل سارتر» کتابی به نام «طرحی در باب تئوری هیجانان» با ترجمه‌ی مترجم آگاه «ح. عباسپور تیفجانی» منتشر شده است.

این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۹۴۹ میلادی انتشار یافته و بهترین منبع برای بررسی عقاید و افکار سارتر درباره‌ی طبیعت و ماهیت روانشناسی است.

کتاب «طرحی در باب تئوری هیجانان» که به سرمایه‌ی سازمان انتشاراتی مروارید و در ۱۳۵ صفحه به بهای ۱۵۰ ریال انتشار یافته با مقدمه‌ی در خصوص روانشناسی، پدیده‌شناسی و روانشناسی پدیده‌شناسانه آغاز می‌گردد و در سه بخش با عناوین نظریه‌های کلاسیک، نظریه‌ی روانکلاوی و طرح یک نظریه‌ی پدیده‌شناسی دنبال می‌شود.

## مبارک است

«شیلاخوان» نقاش جوان پای سفره‌ی عقد نشست و با مراسم صمیمانه و ساده‌ی به خانه‌ی بخت رفت. داماد دکتر کیوان صالح، فرزند ستانور جهان‌شاه صالح است.

## امشب اشکی می‌ریزد

«امشب اشکی می‌ریزد» - این عنوان قصه عاشقانه‌ای است، از کورس بابانی که حدود ۱۴ سال قبل، بصورت کتاب انتشار یافت و همان سالها، با اقبال جوانان و نوجوانان روبرو شد و خیلی زود به چاپ دوم رسید تا امروز، ۴۴ بار، تجدید چاپ شده است که این نشان دهنده رسوخ کتاب در



بین جوان‌هاست. و شاید هم همین موضوع «متوجه معیری» کارگردان جوان سینما را بر آن داشت، تا از روی قصه یاد شده یک فیلم سینمایی تهیه کند.

فیلم «امشب اشکی می‌ریزد» اکنون آماده نمایش است و در آن فرامرز قریب‌یان آیلین ویگن، فرامرز صدیقی و حالتی بازی دارند.

## عسگر قدس و مرگ در صحنه

عسگر قدس نویسنده و کارگردان نمایشنامه‌های «مرگ در صحنه» و «تا شهر هفت کیلومتر فاصله است» که در حال حاضر با سمت کارشناس مرکز آموزش تئاتر در استان زنجان فعالیت دارد چند روزی در تهران بود که فرصتی نیز دست داد بابت دیدار و گفت‌وگویی کوتاه و خبر این که در مدت اقامت در زنجان نمایشنامه‌ی مرگ در صحنه را با همکاری دانشجویان دانشکده‌ی کشاورزی به روی صحنه آورده است. همچنین قدس از فعالیت کارآموزان تئاتر فوق‌العاده راضی بود و عقیده داشت اگر امکانات کافی در اختیار جوانان هنرمند شهرستانی گذاشته شود دارای استعدادهایی در زمینه‌های هنری هستند و به خوبی می‌توانند جای شایسته‌ی برای خود باز کنند. و خبر دیگر اینکه قدس این روزها فعالیت پیگیری را برای نگارش نمایشنامه‌های جدید و تجدید چاپ و اجرای نمایشنامه‌های گذشته‌اش آغاز کرده است.





### مجله‌ی دستاورد

شاعر و ترانه‌سرای معاصر «تورج نکبشان» نیز به گروه روزنامه‌نگاران پیوست و این روزها دست‌اندر کار انتشار ماهنامه‌ی به‌نام «دستاورد» است.

این مجله که از سوی سازمان صنایع دستی ایران منتشر می‌شود علاوه بر مطالب اختصاصی در زمینه‌ی صنایع دستی در بر-گیرنده‌ی مقالاتی در زمینه‌ی تاریخ، فرهنگ، زبان، فلسفه، هنر و... نیز هست. به‌طوری که شنیده‌ایم نخستین شماره‌ی ماهنامه‌ی دستاورد در اوایل شهریور ماه منتشر می‌شود و شاعر جوان «م. حسن بیگی» نیز در انتشار آن با تورج نکبشان همکاری دارد.

### جرقه‌های ۸۸ سالگی

«میخائیل نعیمه» شاعر معاصر لبنان که مانند سایر شعرای لبنان مدتی را در آمریکا گذرانده به‌تازگی ۸۸ ساله شد. به‌همین مناسبت یکی از ناشرین لبنان اخیراً مجموعه‌ی اشعار میخائیل نعیمه را انتشار داده است. این مجموعه «جرقه‌های ۸۸ سالگی» نام دارد و در برگیرنده‌ی آخرین سروده‌های این شاعر و اندیشمند بزرگ دنیای عرب است.

سخن در مورد بازیگرها اینکه شخصیت اساسی هنریشگان بزرگ که بیرون از آثار، نام، منزلت و ناقص است، در آثار به‌گونه‌ی درخشان، کامل و محکم و مطمئن می‌شود. درام‌نویس ممکن است احساس حسادت کند وقتی می‌بیند که تماشاگر بیشتر به بازیگر توجه می‌کند. اما در مقابل، هنریشه، درام‌نویس را محسوس اصلی خود می‌داند که خلاقیت او را به حرکت و امیدارد. هنریشه هیچگاه با خود نمی‌اندیشد که بی‌وجود نویسنده، می‌تواند به‌کمال برسد و این، یگانه چیزی است که تجربه‌ی نمایش را ثابت می‌کند.

## در برابر تأثر با نگاهی مستقیم بازی و بازیگری

این موضوع توجه دارند، و پاره‌ی دیگر، برعکس دسته‌ی اول، به اجرا رغبت بیشتری نشان می‌دهند. من خود آدمی را می‌شناسم که می‌گوید مثلاً فلان هنریشه هیچگاه نتوانسته بگونه‌ی موفقیت‌آمیز، کاراکتری را برای او تصویر کند چرا که او هنگام نمایش نمایشی با شرکت آن هنریشه، بیشتر متوجهی تکنیک استادانه‌ی او در بازیگری می‌شود و نه حال و هوای نمایش-نامه.

به هر حال، هنریشگان پر تخیلی نظیر «آلک گینسی» و «مایکل ردگریو» پاره‌ی اوقات هویت شخصی خود را آنچنان بر نمایشنامه می‌افکنند و از توازن منطقی بین جنبه‌های مختلف کار دور می‌افتند که مانع می‌شوند به قدر کافی از شخصیتی که ارائه می‌دهند لذت ببریم. البته مساله‌ی سن و سال هنریشه هم مطرح است، مثلاً «چارلز لایتون» علیرغم استعداد برجسته‌اش، به هنگام کار در تئاتر لندن، هرگز نمی‌توانست آن توازن صحیح و منطقی را که مورد نظر ماست تحقق بخشد.

### بعدهای بازیگر

هنریشه‌ی بزرگ آن کسی است که علاوه بر دارا بودن استعداد و قریحه، هنوز ناقص و ناکامل است و نیازمند اینکه عناصر مختلف آثار، به او حالتی مطمئن و کامل بدهند. او نمی‌خواهد تظاهر کند که شخصی دیگر است. حرفه‌مندان دیگر مثلاً دکترها، قضات و مردان سیاسی اگر بتوانند تنها یک نفر را تکمیل‌کنند و حمایت کنند، در کارشان موفق‌اند، اما این، وظیفه‌ی بازیگر نیست. بازیگر به هیچ وجه قصد فریب ما را ندارد، حال آنکه اساس کار دکتر، قاضی یا... بر فریب استوار است. بازیگر، به گونه‌ی عمدی و آگاهانه، ظرفی نیم شفاف و قابل انعطاف را - که همان نقش باشد - با ماده‌ی اساسی شخصیت خود پر می‌کند چنین آدمی، قصد ندارد که خود را به نمایش گذارد، بلکه صرفاً می‌خواهد آن ظرفی را که گفتیم، پرصحنه و در مقابل چشم تماشاگر، سرشار نماید. بدین ترتیب اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که هنریشه، بیش از آنکه مجذوب درون صحنه باشد، شیفته‌ی بیرون صحنه است. و نیز اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که زندگی خصوصی بازیگر، نامرتب، بی‌سامان و ناخوشایند است و با استانداردهای جامعه‌ی شهرت‌شین در تضاد. محتلاً در زندگی هنریشگان نیز - همچون دیگر مردمان - به قدر کافی نظم و ترتیب، اراده و تقاضاها و خواسته‌های عادی وجود دارد، ولیکن این آثار است - و نه جامعه - که نخستین فشار خود را بر آنها اعمال می‌کند. هنریشه‌ی بزرگی که نقش دیگری برای ایفا کردن دارد - نقشی که نمایشنامه به او پیشنهاد می‌کند - اگر بخواهد مثل بقیه‌ی مردم، انسان اجتماعی مفیدی باشد یا عضو عادی جامعه، تنها فشاری اضافی بر خود اعمال کرده است. آخرین

این واقعیت دارد که اگر در نمایش - نامه‌ی روح و جوشی زندگی وجود نداشته باشد، بازیگران خیلی زود، تقریباً پنج دقیقه پس از ورودشان به صحنه، احساس کسالت می‌کنند و نمایشنامه را چیزی مرده و بی‌روح می‌یابند. این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که در این حالت، بازیگران، دیگر بازی نمی‌کنند و برجسته‌ی تخیلی نقش خود - که محتاج آفرینندگی است - کار نمی‌کنند و صرفاً صفت‌های ویژه‌ی از پیش تعیین شده را به‌کار می‌گیرند و بدیهی است که در این حالت از وجود زنده و فعال خود، برای ساختن نقش، مدد نمی‌گیرند. مثلاً شخصیت بازیگری چون «رابرت مورلی» به هنگام ایفای نقش ما را به هیجان می‌آورد نمایشنامه را خرد می‌کند و عمل نمایشی فوق‌العاده بی‌نظیری را در پی می‌آورد، اما هیچ - گونه تجربه‌ی نمایشی عاید ما نمی‌سازد و بدین ترتیب، یک جنبه‌ی اساسی کار از بین می‌رود و دومین جنبه نیز اگر هنریشه شخصیتی شناختنی نداشته باشد، از میان می‌رود.

### در برخورد با بازیگر

برای روشن شدن موضوع، بد نیست مثالی بیاوریم. در خلال سال‌های سی، یک هنریشه‌ی آمریکایی بنام خانم «کارول گودنی» در تئاتر لندن نقش‌های زیبای بسیاری بازی می‌کرد، اما بر صحنه آنچنان ناشناختنی می‌نمود که من مجبور می‌شدم در حین تماشای، به بروشور نمایشنامه رجوع کنم تا دریابم چه کسی این نقش را بازی می‌کند. بنظر من این هنریشه همه چیز داشت مگر یک کیفیت یگانه‌ی ویژه، که بتواند آنرا در سرتاسر نمایش پیش ببرد و بدینوسیله تفاوت خود را با دیگر بازیگران به تماشاگر نشان دهد. بدیهی است که بجز این خانم، هنریشه‌های دیگری هم، اعم از مرد یا زن - چنین اثری در ما به جا می‌گذارند و جالب اینجاست که تماشاگران این موضوع را اغلب نتیجه‌ی سنگینی بازی هنریشه می‌دانند که چندان در نقش خود فرو می‌رود که تشخیص هویت اصلی‌اش دشوار و حتی محال می‌شود. همین مردم، اما، هیچگاه بازیگران را به عنوان اجراکنندگان نقش نمی‌پذیرند و هرگز برای تماشای کاراکتری آفریده‌ی ذهن نویسنده به آثار نمی‌روند. آنها، عملاً طالب شخصیتی شناختنی هستند که در هر گونه نمایشنامه‌ی بتوان دید، یعنی درست همان هنریشه‌هایی را می‌خواهند که به گونه‌ی وحشتناک، در عین حال که خودشانند، کسی دیگر نیز هستند. تماشاگر عادی بیش از آنکه ببیند فلان بازیگر درست بازی می‌کند یا نه، خواهان تقلیدهای موفق او هستند. یعنی تقلیدهایی که او را به گونه‌ی کاذب تحت تأثیر قرار دهد. در این میان البته سلیقه‌های شخصی هم وجود دارد. مثلاً باره‌ی از تماشاگران به متن نمایشنامه و مقصود نویسنده بیشتر اهمیت می‌دهند و در حین تماشای نمایش، صرفاً به

تحلیلی تازه از «استرلر»

## چخوف و سه قوطی چینی

به مناسبت به روی صحنه آمدن «باغ آلبالو»

«در تئاتر ناسیونال ادنون» پاریس

این فکر که نمایشنامه «باغ آلبالو» طرحی سرگرم کننده ندارد درست نیست. برعکس در سراسر نمایشنامه تغییرات ناگهانی، رویدادها، فضاهای متفاوت و شخصیت‌هایی که تغییر و تحول پیدا می‌کنند فراوان به چشم می‌خورد

● باغ آلبالو: باغی پر از درختهای گیلاس به گل نشسته، سفید سفید و زنهایی سفیدپوش که در آن گردش می‌کنند...



آنتوان چخوف

### اشاره:

چندماه قبل نمایشنامه «باغ آلبالو» اثر «آنتون چخوف» توسط بازیگران «یکولو تئاتر میلان» به کارگردانی «جورجیو استرلر» در «تئاتر ناسیونال ادنون» پاریس بروی صحنه آمد. اغلب منتقدان صحنه‌پردازی «استرلر» را به‌عنوان یکی از دوسه بهترین اجراهای این اثر ستودند و آنرا در تاریخ تئاتر ماندنی یاد کردند. «استرلر» خود از نمایشنامه تحلیل تازه و جالبی دارد که ما را بیشتر با کیفیت صحنه‌پردازی او آشنا می‌کند و در ستور زیر ترجمه آنرا بنظر می‌رسانیم.

\*\*\*

مبحث «چخوف» برای من حکم همان سه تا قوطی چینی را دارد. سه تا قوطی که توی همدیگر قرار می‌گیرند. قوطی کوچک، قوطی متوسط و قوطی بزرگ. قوطی کوچک قوطی حقیقت است (حقیقت محتمل، که در تئاتر حداکثر حقیقت است) و قسه، یک قسه انسانی و گهرا است. این فکر که نمایشنامه «باغ آلبالو» طرحی سرگرم کننده ندارد درست نیست. برعکس در سراسر نمایشنامه تغییرات ناگهانی، رویدادها، فضاهای متفاوت و شخصیت‌هایی که تغییر و تحول پیدا می‌کنند فراوان به چشم می‌خورد. بهر حال موضوع نمایشنامه سرگذشتی است انسانی که در کمال زیبایی و لطافت بیان می‌شود و تماشاگر را به سختی تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این قوطی اول سرگذشت خانوادگی «گایف» و «لیوبوف» و دیگر اشخاص بازی‌روایت می‌شود، سرگذشتی حقیقی مانند سایر سرگذشت‌هایی که در چهارچوب وسیع زندگی

جریان می‌یابد. آنچه در این بخش اهمیت دارد اینست که دقیقاً نشان داده می‌شود اشخاص بازی چگونه و در کجا زندگی می‌کنند. یک دید تفسیر گونه واقع‌گرا است، شبیه به فضا سازی هایی کامل که فقط در فیلم‌های سینمایی و از طریق تصویر امکان دارد.

قوطی متوسط، قوطی تاریخ است. در این بخش به سرگذشت خانواده کاملاً از نقطه نظر تاریخی نگاه می‌شود که البته در قوطی اول هم این دید و بررسی وجود دارد منتها بصورت یک چشم‌انداز بسیار دور که تقریباً از نظر مخفی می‌ماند. در این بخش، تاریخ هدف نیست بلکه نهایت و فرجام سرگذشت است. موضوعی که در این قسمت اهمیت می‌یابد جنبش و حرکت طبقات اجتماعی با حفظ روابط دیالکتیکی است و تغییراتی که در اشخاص بازی و زمینه‌های مادی صورت می‌پذیرد، مانند واگذاری املاک. مسلماً اشخاص بازی انسانهایی هستند دارای خصوصیات فردی معین، لباس و چهره مشخص، ولی در وهله اول معرف و نمایشگر بخشی از تاریخ‌اند که سیر خود را تمام می‌کند. یعنی طبقه بورژوازی مالک که بعلت ناتوانی و افلاس رو به نابودی است و طبقه جدید سرمایه‌دار که نفع می‌گیرد و جای اربابان را اشغال می‌کند و بالاخره چهره مبهم و جوان انقلاب که حضور خود را اعلام می‌دارد. در این بخش، اطاقها، اشیاء، لباسها و زشت‌ها در حالیکه خصوصیت پذیرفتنی خود را دارا هستند در سیر گفتگو و چشم‌انداز تاریخ کمی «تابجا» و فقیر عادی» بنظر می‌آیند. بی‌تردید این قوطی دوم روی قوطی اول قرار می‌گیرد و بهمین دلیل بزرگتر است. این دو قوطی در وضع مکمل یکدیگرند.

و بالاخره قوطی بزرگ، قوطی زندگی است. قوطی بسیار بزرگ ماجراهای زندگی انسانی انسانی متولد می‌شود، رشد می‌کند، عشق

می‌ورزد، ناکام می‌ماند، چیزی بدست می‌آورد، چیزی از دست می‌دهد، به چیزی پی می‌برد، به چیزی پی نمی‌برد، عمری طی می‌کند و سرانجام می‌میرد. این یک تمثیل جاودانی است که می‌تواند معنا و مفهومی کلی از مسیر کوتاه زندگی انسانی بدست دهد. در اینجا، به اشخاص بازی نه تنها در حقیقت یک سرگذشت و در واقعیت یک رویداد سیاسی فکریسته می‌شود بلکه اشخاص بازی در واقع در یک بعد ماوراءالطبیعی، در یک تمثیل درباره سرنوشت انسان بررسی می‌شوند. در قسه آدمهای متفاوتی حضور دارند: پیرها، جوان‌ها، جوانترها، اربابها، مستخدم‌ها، نیمه اربابها و آدمهای دیگر. یک نمونه و واحد از عصر انسان و انسانها، خانه «خانه» است و اطاقها «طاقهای انسان» ولی سرگذشت تبدیل می‌شود به یک تفسیر غنی و شاعرانه که در آن هر چند سرگذشت وجود دارد اما در ماجرای عظیم انسان به عنوان انسان، انسانی که با گوشت و خون زندگی می‌کند و می‌میرد حل می‌شود.

\*\*\*

با خواندن خلاصه‌ای از نوشته‌های منتقدان، صحنه‌پردازی «استرلر» روشن‌تر می‌شود. «جراردو گری پری» منتقد ایتالیایی می‌نویسد: چرا استرلر بعد از ۱۹ سال مجدداً «باغ آلبالو» را با صحنه‌پردازی تازه‌ای به نمایش در می‌آورد؟ چون همانطور که خود توضیح می‌دهد جوهر اثر شاعرانه‌ای مانند «باغ آلبالو» را می‌توان در سه قوطی چینی تو در تو که نمایشگر حقیقت و واقعیت، مفهوم تاریخ و مفهوم زندگی یا سرنوشت است پیدا کرد و کنار گذاشتن نادیده‌انگاشتن یکی از این ابعاد اشتباه محض است. بلکه می‌بایست هر سه عامل را در رویارویی باهم بررسی کرد و بهمین دلیل این بار «استرلر» سه قوطی را تا عمق می‌کاود. مشکل اساسی در اجرای آثار «چخوف» عبور از سد ناتوالیسم است. ناتوالیسمی که



● اسماعیل خلیج

### نمایشنامه‌ای به لهجه اراکی

اسماعیل خلیج که چندی پیش دو نمایشنامه‌ی همراه بنام‌های «حالت چطور» و «گلدونه خانم» را در قاهره شهر بروی صحنه داشت. سرگرم نوشتن نمایشنامه‌ی جدیدیست که هنوز اسمی برای آن انتخاب نکرده است. نمایشنامه‌ی تازه‌ی «خلیج» به گویش «اراکسی» است. و این نخستین باریست که خلیج نمایشنامه‌ای را با یک لهجه‌ی روستایی مینویسد.



### شب چراغ میرصادقی

«شب چراغ» عنوان قصه‌ی بلندی است از جمال میرصادقی که در ۱۷۶ صفحه به بهای ۱۵۵ ریال از سوی انتشارات آگاه انتشار یافته است.

شب چراغ هشتمین کتاب میرصادقی است و قبلاً از وی مسافره‌های شب - چشم‌های من خسته - شب‌های تماشا - گل زرد - این شکسته‌ها - این سوی تل‌های شن و نه‌آدمی، نه صدایی را خوانده‌ایم.

ویژگی «شب چراغ» نسبت به کارهای گذشته‌ی میرصادقی گریز آگاهانه‌ی نویسنده از طبیعت‌گرایی به سوی واقع‌گرایی انتقادی است به نحوی که می‌توان شب‌چراغ را هم از نظر شکل و هم از نظر محتوی تکامل یافته‌ترین اثر میرصادقی دانست.

### همین روزها به سراغ منم

#### می آیند

جلال سرفراز، شاعر معاصر که چند سال پیش با کتاب «آئینه درباد» حضورش را به شعر معاصر شناساند از چندی پیش به روزنامه‌نگاری رو آورده و به‌طور جدی سرگرم کار در روزنامه کیهان است و همین مساله باعث گرایش وی به قصه‌نویسی نیز شده و به تازگی مجموعه‌ی «آئینه در باد» را با عنوان «همین روزها...» به زیر چاپ فرستاده به اضافه‌ی مجموعه‌ی «آزمی شعر آزاد و چندتایی غزلواره» که با نام «باد» مینامی دیگر، به زودی منتشر خواهد شد. همچنین آئینه در باد، دفتر اول شعرهای جلال نیز توسط انتشاراتی رز در دست تجدید چاپ است و گویا هر سه کتاب همزمان روانه‌ی بازار خواهد شد.

نماینده‌اش بنظر «استرلر» شخص استانیسلاوسکی است. «استرلر» اظهار می‌کند که بعلمت این اشتباه و سوءتفاهم در معنای ناتورا لیسیم هیچکس (نه استانیسلاوسکی و نه کارگردانهای دیگر که در مورد مساله شعرگونه بودن اثر مورد تنقید قرار گرفته‌اند) موفق نشده‌اند مساله‌ی به این سادگی و ابتدائی را حل کنند و «باغ آلبالو» را آنطور که باید روی صحنه آوردند. درباره‌ی قوطی اول (شامل حقیقت و واقعیت که اثر از آن جان می‌گیرد) «استرلر» با حذف عناصر زائد بر مشکل فائق آمده است. بروی صحنه هیچ شیئی بی‌مصرفی وجود ندارد، نه پرده‌ی انتهای صحنه، نه عناصر تزئینی و میل‌های کهنه سمساری و نه مجسمه‌هایی که تشافه‌گر واقعیت دوره‌ی خاصی باشند. هیچکدام در صحنه دیده نمی‌شود.

«استرلر» پس از جستجوهای بسیار سرانجام به همان چیزی می‌رسد که خود «چخوف» در چند کلمه توصیف کرده است: «باغی پراز درختهای گیلاس به گل نشسته، سفید سفید و زنباهای سفیدپوش که در آن گردش می‌کنند. و آنچه که در صحنه آرای می‌بینیم و تصاویر نیز نشان می‌دهند جز این نیست: پرده‌ی بزرگ سفید رنگی که ناگهان بر فراز سرمان بالای رود و تبدیل می‌شود به یک آسمان سفید، به سفیدی برف، به سفیدی مرغ دریائی، سفیدی گسترده‌ای که بالای سرمان شکفته می‌شود و گهگاه با وزش نسیم، به جنبش درمی‌آید. در عمق صحنه، چشم‌انداز سفید خانه‌دیده می‌شود و سفیدی تمام اشخاص بازی که روی آن می‌نشینند، لباس اشخاص بازی همه سفید است، از سفید روشن تا سفید چرک، شفاف و در بین اینهمه سفیدی فقط «فرس»، خدمتکار پیر را در فراك سیاه می‌بینیم سیاهی رنگ خدمتکارها است. این انتخاب «استرلر» است که «لوجیانو دامیانی» دکوراتور معروف ایتالیائی به آن روح بخشیده است. دکور به معنای واقعی وجود ندارد. دکور فقط تشکیل شده از پرده، نور، چند میل، یک فضا و چند اسباب‌بازی

«استرلر» در صحنه‌پردازی از پرداختن‌های تاریخی پرهیز می‌کند. می‌گوید آنچه مهم است این است که بفهمیم «چخوف» چه می‌دیده و چه می‌دانسته. مناسبانه کارگردانهای دیگر در صحنه‌پردازی‌هایشان افکاری را به «چخوف» منسوب می‌کنند که فقط می‌توانست در سال ۱۹۱۷ وجود داشته باشد.

به قسمتی از نقد «کولت گودار» منتقد فرانسوی نیز نگاه می‌کنیم. این منتقد ضمن تمجید از کار «استرلر» اظهار می‌کند: «باغ آلبالو» آخرین نمایشنامه «چخوف» است. زمانی که «چخوف» این نمایشنامه را می‌نوشت بیمار بود و می‌بینیم که اشخاص بازی نیز جمله‌گی خستگی مفرطی دارند. «چخوف» می‌خواست که اثرش مانند یک کمدی، حتی یک «فرس» اجرا شود. می‌گفت نمایشنامه‌ای است بسیار شاد، بخصوص آخرین پرده آن، ولی در صحنه‌پردازی «استرلر» لحظات شادی به لحظات کوتاه‌تخفیف درد بیماری می‌ماند که خود از لحظات درد، تراژیک‌تر است. اگر بازی شاعرانه نور سفید را زیر آن پرده موج نادیده بگیریم، صحنه‌پردازی «استرلر» فقط می‌تواند یک صحنه‌پردازی کلاسیک بحساب آید.

ترجمه و تلخیص: حسینعلی طباطبائی

دوسه کلمه

- يك روز غریبه‌ای از من پرسید: خوشبختی منزلت کجاست. گفتم: توی کوچه ما که نیست.
- انسان برای اینکه بد نباشد کافی است، خوب نباشد، ولی برای اینکه انسان خوبی باشیم تنها بد نبودن کافی نیست.
- هشیارترین مردم آنها هستند که از خودشان می‌ترسند.
- من می‌توانم میدان آرزوهایم را بجدی کوچک سازم تا بشکل يك صفر درآید آنوقت در گوش تمام آدمهای آژمند دنیا فریاد بزنم: «من هیچ آرزویی ندارم»
- يك روز قلبم را گذاشته بودم توی آفتاب داشتم با سایه ۱۴ حرف می‌زدم که يك دختر باروسری مشگی آمد و قلبم را تو روسریش پیچید و برد.
- تو دنیا هستند کسانی که حماقتشان بزرگواری بحساب می‌آید!

حسن کریمی

دریا را آب می‌برد

دریا را آب می‌برد  
و پرنده را پرواز  
برای رستن،  
خویشتن را باید،  
به کدام طرح آب سپرد؟  
و برای عشقهای محال،  
خویشتن را بخواب سپردن  
و برای بازگشتن،  
پاها را  
دریافتن.  
باید به سنگها نپیوست  
حتی هنگامی که خورشید هراسش را پنهان  
می‌دارد.  
باید به سنگها نپیوست.  
دریا را  
آب  
می‌برد.

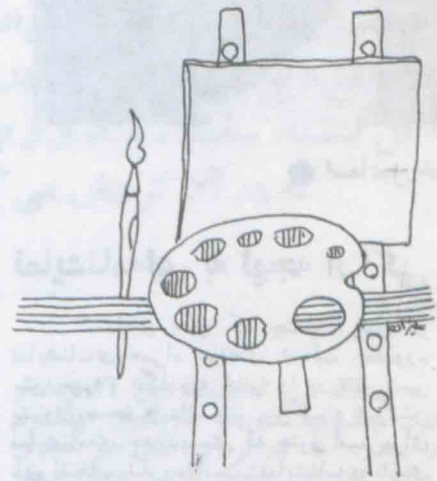
منصوره اشرفی



باران

نگاه کن  
چگونه دستهایم  
در مزرعه کوچک  
به خواست باران می‌نشیند  
و چگونه سرودی  
برای باران دارد  
نگاه کن  
نگاه کن  
چه عجولانه انگشتم می‌شکند  
و مسمومیت به ذهن باران می‌نشیند  
دیگر طریق بارش  
از ذهن باران رفت  
و مغز بزرگ ما  
به صلوات با تسبیح صدदानه  
نشست.

رضارحیمی



حرفهای تنهایی...

گفتم: چرا موهای سفید سرت را سیاه نمی‌کنی؟ گفت: چون سیاه بختیم را نمیتوانم سفید کنم.

● کبوتر عشقم را صیاد درهوا زد.

● خودکار سیاه، نتوانست، کلمه سفید را بنویسد.

● وقتی که زندگی زناشویی، بهم تنگ می‌شه، حلقه نامزدی هم بدستم تنگ می‌شه.

● گل‌های قالی به کود احتیاجی ندارند.

● مرغ عزادار، تخم سیاه گذاشت.

● پروانه متجدد، دنبال شمع رنگی می‌گشت.

● کلاغ، بلبل پالیز است.

● عقربه‌های ساعت، وقتی از روی هم رد میشن، به هم می‌کن: خسته نباشی.

بهرام آذری

قرانه پرواز

با بال شوم باد  
در حجم کند شب  
تا سرزمین متروک بوف کور  
پرواز خواهیم کرد  
تصویر موزی شب را  
با نایب‌های پوسیده در سکون  
با لحظه‌های گرد گرفته عبور  
در قاب کهنه هستی  
بر گور حس عشق  
مصلوب خواهیم کرد  
مرگ قرانه را  
در حس گنگ شعر  
تا دور دست این کوی  
فریاد خواهیم زد

خواهم

خواهم

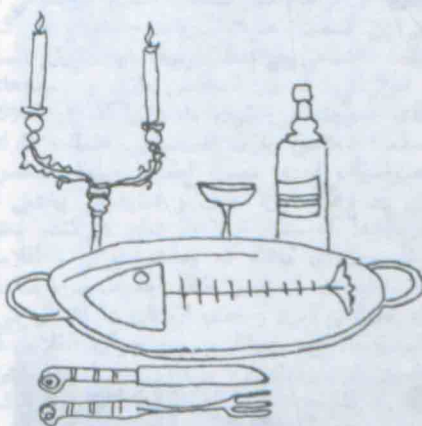
خواهم

آه می‌دانم

خواستن

توانستن نیست!

اسماعیل مظفری



شعرك

از قطره‌های نمک  
کور می‌شود چشمش؛  
در کنار باران است  
بی‌که آفتابی  
از دیال...

کیانوش شمس اسحاق



## سودابه

با آوازم  
این ناموس خنجره زخمی  
اندوهم را

با ستاره می خوانم  
و سودابه

پرغرفه ایستاده  
گیسوی تشویش می بافد

هیزم بیاورید  
که شب ترکید  
و من آنقدر غریانم  
که برخط آتش  
بوسه می زنم

# تک درخت تنهای کوهستان

## ۱- آبدانان

### عبدالرضا - کشاورز

خسته و مانده از تقلاي روزراهی سربناهم  
بودم، چون هزاران آدمهای دیگر، آدمهایی که  
تند و بی تفاوت از کنار هم میگذرند.  
هوا سرد بود و آب چاله های خیابان  
میخزده، درختان هم خواب بودند، شاید آنها  
هم برای فرار از سرما خودشان را بخواب زده  
بودند.

درختها را نگاه میکردم، نگاه شاخه های  
لخت و عورشان، نگاه ساقه های ساکت و  
مغموشان، بعضی جاها هم شاخه هایشان را توی هم  
فرو برده بودند شاید میخواستند با نفس هایشان  
همدیگر را گرم کنند.

تک درختی دور از هیاهوی این جمع تنها  
تن به سرما داده بود و لختی او بیشتر نمایان  
بود، به این درخت هم نگاه کردم. این درخت  
تنها نبود.

جوانی با قامتی کشیده و تکیده. بانبوهی  
از موهای ژولیده دستش را بدور ساقه درخت  
حلقه زده بود و چنان گمز آغزا میفشرد که  
گوئی سیمین تنی را میفشارد و دیدار دو دل داده  
را می ماند.

حرف می زد، از خاطراتش، از گذشته.  
هایش و گاهی دوست دارم را تکرار میکرد.  
با درخت یا با او برایش فرق نمی کرد.

می گفت: بیاد روزهای گذشته، بگذار  
چند لحظه نگاه کنم، بحرفهایم گوش کن،  
به عشاق سوگند بی اعتنا نباش.

اگر دوست نداری تو چشمان نگاه کنم،  
باشه سرم را پایین می اندازم، بشرطی که به  
حرفهایم گوش کنی.

تو دوستم داشتنی مگر نه؟  
یادت میاد: امروز غروب که به خارج از  
شهر رفته بودیم، پای تپه ها من سرم را روی  
زانوت می گذاشتم و تو گیسوان بلندت را جلو  
غروب خورشید می گرفتی و تارهای قرمز رنگ  
نور خورشید را از لابلای انبوه موهای قشنگت  
می دیدم.

یادت میاد: وقتی قوی چشمان نگاه می.  
کردم خودم را توی دریای نگاهت می دیدم،  
امواج نگاهت جسمم را از این سو به آن سو  
می برد.

یادت میاد: چقدر درباره آینده امان رویا  
می آفریدیم، برای بچه مون اسم انتخاب می.  
کردیم. آخ که چقدر اینطور وقتها زود می.  
گذشت. زمان فرامون می رسید، می رفتیم به  
امید روزی دیگر و دیداری دیگر که دوباره

می دیدمت.

ولی یادت میاد آفریز که گفتم می.  
خواهید از این شهر بروید، چه حالی شدم، اصلا  
یاورم نمی شد بالاخره رفتی و نگاهم بدرقه راحت  
بود. تو رفتی و دلم را همراه خودت بردی.

از آفریز به بعد مثل دیوانه ها شده بودم،  
یاهاام قوت نداشتم که تن مفلوکم را جابه جا  
کنم. نه اشتیاهی به غذا داشتم و نه میل به  
خواب، جای خالی دلم پراز شکایت بود، از تو  
نه، از روزگار، از سرنوشت.

این برنامه چند روزم بود، روزهایی از  
عمر که خودش یک عمر بود. بی خیال نه، بی خبر  
از تو بودم که نامه ات رسید، مثل خونی که  
به تن مجروح خون رفته تزریق کنند، جان  
گرفتم. نامه ات را خواندم، چقدر کلمات را  
قشنگ کنار هم چیده بودی، از نوشته های  
فهمیدم که فراموشم نکرده ای. بی امان جوابت  
را دادم، از روز و حال پریشانم برایت نوشتم.  
نمیدانم چه فکری کردی که از نوشتن  
جواب نامه ام خودداری و این غذای روحم را از  
من دریغ کردی.

ولی من از همه درباره ات پرس و جو می.  
کردم تا اینکه خبر ازدواجت را شنیدم، آنوقت  
بود که به راستی خزان برگهای امیدم را به چشم  
دیدم، برگهایی که روزگاری جانی داشتند و  
حالا زیرپاها خاک می شدند.

غبار انبوه تری از غم دوباره چهره غبار  
گرفته ام را سیاه کرد، به سیاهی روزگار.

و الان که پیدات کرده ام، کاری به کارت  
ندارم، خوشبخت باشی ولی بدان که بهار عشقم  
را تو خزان کردی، من هم می خواهم بهار  
زندگیم را خزان کنم.

دستهای قلاب کرده ات را باز کرد و  
کنار خیابان ایستاد، مثل اینکه از همه طلبکار  
بود. شاید هم حق داشت.

به چراغهای ماشین که داشت نزدیک  
می شد، خیره شد، منتظر ماند که ماشین نزدیکتر  
شود و خودش را جلو آن انداخت، با صدای  
ترمز و صدای فاله او مردم بیرون ریختند، و  
همه های برپا شده بود.

من که تا این ساعت سرما را خورده بودم،  
و دودآلود ناظر به صحنه بودم بی تفاوت نماندم  
چون دیگران به کمکش شتافتم و پیکر نحیف  
غرق در خوشت را به بیمارستان بردیم.

دکتر به بالینش آمد و خبر رفع بلا را  
به مردم مژده داد، گفت: جراحت جزئی است  
ولی خیلی مشروب خورده.

تازه فهمیدم که طرف مست بوده...



## خواننده عزیز

«در ارتباط» را دوباره می‌گشایم و از این طریق ارتباط مجددمان را با شما برقرار می‌کنیم... و حرفهایتان را، انتقادهایتان را، پیشنهادهایتان را و کلیه مسائلی را که به انعکاس آن علاقمند هستید در این صفحه می‌آوریم. به پرسشهایتان پاسخ می‌دهیم و نگاه اگر لازم باشد، نامه‌هایتان را عیناً چاپ می‌کنیم. منتظر نامه‌هایتان هستیم. و نظراتان، خاصه انتقادهایتان نسبت به «جوانان رستاخیز»

## ... و اضافه می‌کنیم:

- ۱- نامه‌هایتان را حتماً بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
- ۲- حداً امکان سعی در خوش‌خط‌بودن نامه‌ها بعمل آورید.
- ۳- نام و آدرس نویسنده مطالب انتقادی حتماً آورده شود.

## شعر هفته

«خاتون»

تنهایی قصه‌ایست که همه را در چنجه دارد بی‌آنکه تشویش را از یاد برده باشد،

زمانیکه عشق در استانه قلبت دست به شورش می‌زند یک گلوله آتش بر پیشانی‌ام نشانه می‌رود

خاتون من باین غصه که از فاصله‌های حوصله می‌گذرم با خود فریاد می‌زنم که من خسته‌ام.

رضا رحیمی

## نامه هفته

نامه سفارشی ام در پستخانه گم شد!

... اینجانب گزارشی در تاریخ ۳۶۳۱۰ نوشته و برایتان ارسال داشتم. اما، متأسفانه، در پیگیری‌هایم متوجه شدم که نامه به آن مجله محترم نرسیده بود. به همین جهت به پستخانه مرکزی تهران مراجعه کردم و با ارائه قبض، خواستار نامه‌شدم. بمن جواب داده شد که نامه از تبریز خارج نشده و باید به پستخانه تبریز مراجعه کنم. من هم روز سه‌شنبه مورخ ۳۶۵۱۱ به پستخانه تبریز رفتم. در پستخانه تبریز پس از رسیدگی، جواب دادند که «نامه شما طی ثبت ۶۳ ردیف ۲۵ صفحه یک در تاریخ ۳۶۳۱۲ به تهران

ارسال شد!

... و حالا من مانده‌ام حیران که در این میان، برسر نامه و گزارشم چه آمده است؟ آیا پستخانه شریفه جوابی دارد؟

تبریز علی اصغر فیروزفر آقائی

## انتقاد و پیشنهاد

اشتباه آقای بهمنش...

در شماره ۱۰۲ مورخ ۱۴ مرداد ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی مجله رستاخیز جوان مقاله‌ای از آقای عطا بهمنش با عنوان «استادان کشتی را نمی‌شناسیم» چاپ شده بود که با عرض معذرت یک نکته لازم به یادآوری است.

# جدول ...

## راهنمایی.

در اینگونه جدولها که هر هفته چاپ خواهیم کرد از یک خط تیره در خانه‌ها استفاده شده که بجای همان خانه‌های سیاه آمده است مزیت این جدول به سایر جدولها اینستکه از کلیه خانه‌های جدول برای حروف استفاده شده است.

## جدول شماره ۱

### ● افقی:

- ۱- فیلمساز بزرگ اتریشی‌الاصول آمریکائی که کارگردانی فیلمهای بزرگی چون «جنایت و مکافات» و «فرشته آبی» را به عهده داشت ۲- نویسنده و داستان‌سرای عالی‌قدر اتریشی که نه تنها نویسندهای برجسته بشمار میرود، بلکه روانشناس متبحری نیز هست و در بیشتر آثار خویش به تجزیه و تحلیل روانی مسمی دست زده و سعی کرده است آنچنان که باید روحیات حقیقی بشر را درک کند و از نوشته‌هایش میتوان «طوطی سبز» انتقام گریه» را نامبرد - کلمه ستوالی ۳- کاپیتان مشهور آثار ژول ورن - سیاستمدار و فیلسوف شهیر قرن نوزدهم انگلستان که محقق ژرف و فیلسوفی روشنفکر بود و اثر بزرگ «در آزادی» را نوشته - بوسه نشین ۴- از حروف الفبای یونانی که در هندسه و مثلثات علامت زاویه است - حرف تکراری - نویسندهی فرانسوی اثر بزرگ «زیر درختان زیزفون» - برسر آن میروند و جان میبازند -

رایگان - حبله و طمع ۵- نوشته‌ی دیگری از نویسنده معاصر ایرانی اثر «قلشن دیوان» - جمع میکنند! - از مترجمان بنام معاصر ایرانی و مترجم کتابهای بزرگ «قهرمان عصر ما» و «قصه‌های آندرسن» ۶- خرگوش - آهنگساز معاصر و برجسته انگلیس که بواسطه‌ی اثر بزرگش «عصر خیام» که بیاد شاعر و فیلسوف بزرگ ایران برای آواز دسته‌جمعی و ارکستر ساخته و همچنین سنفونی «هیرید» معروف است - نماینده‌ی یک دولت در یکی از شهرهای کشور بیگانه که وظیفه‌اش رسیدگی به کارهای هموطنانش است ۷- ابله - تحریم کردن است و ماخوذ از نام سروان معزول ارتش انگلیس که او را در محاصره‌ی امور اقتصادی و غذایی قرار دادند و از آن پس این کلمه از نام این شخص در جهان معمول گشت - درز و ترک ۸- فرزند مونت - سیاح، دریانورد و ماجراجوی معروف اسپانیائی که به‌حرفص بچنگ آوردن طلا و مروارید جنگها کرد و سرانجام بحرم خیانت به‌شاه، دستگیر و پس از یک محاکمه ساختگی او را که کاشف اقیانوس آرام بود در یک میدان عمومی گردن زدند - سمت و جهت - باغ وحش انگلیسی ۹- اثر رطوبت - نایفه بزرگ تاتر و سینمای آمریکا (انگلیسی‌الاصول) و ملقب به «سر» و نویسنده کتاب «لایم‌لایت» - سیگار طلایی - چاهها ۱۰- از اساطیر یونان باستان و همسر زئوس خدای خدایان - از حروف یونانی - فوت و فن - دریای تازی - نوعی رنگ‌مو ۱۱- شاعر و محقق اواخر قرن هفدهم و نیمه اول قرن هیجدهم انگلستان - هم‌نشین برحرف برهمن - یکی از حیوانات - سبزی بیج بیجی دلمه‌ای ۱۲- مددکار - دانشمند و اعجوبه‌ی انگلیسی که در بیست سالگی مقاله‌ای درباره‌ی تئوری رویت به‌جامعه‌ی پادشاهی فرستاد و در آن شرح داد که چگونه میتوان بوسیله‌ی تغییر انحنای زجاجیه‌ی چشم همواره تصویر را واضح دید - عنوان کتاب دیگری از یک نویسنده روسی - دست شیمیائی ۱۳- سه کیلو تمام -

فیزیکدان و الکتریسیین بزرگ آلمانی که قانون او در فیزیک با فرمول واحدی ولتاژ آمپر و مقاومترا بهم ربط میدهد (V=IR) از کشور - های خاک شده - جهت و طرف - همه را شامل میشود و حرف ربط است ۱۴- آهنگساز نامدار و برجسته قرن نوزدهم ایتالیا و مصنف اپرا - های عظیم «آرایشگر سوئل» و «ویللم تل» - مکابیسین و دانشمند نامی انگلیسی که آزمایشی نیز توسط ماشین مخصوص خود در علم مکانیک دارد - پیش پرده فیلم را گویند ۱۵- شاعر و نویسنده نیمه اول قرن بیستم ایتالیا و بانی فاشیسم که «بوسولینی» از لحاظ سیاسی رهبر آن‌شد و از کتابهایش میتوان «پیروزی ترک» و «پامداد بهاری» را نامبرد.

### ● عمودی:

- ۱- تهیه‌کننده و فیلمساز بزرگ سینمای آمریکا و سازنده فیلمهای معروف «هفت ماه روز در ماه مه» و «کاندیدای منچوری» ۲- از نقاشان بزرگ هلند در قرن هفدهم که از خصائص هنریش دقت در ترسیم رنگهاست و اولین کسی است که نسبت به معاصرینش هنر و خیال را با صنعت درهم آمیخته - شاهکار «ژوررومن» داستان‌سرای فرانسوی - نوعی تعجب ۳- از ابراهای بزرگ و معروف «پوچینی» آهنگساز معاصر ایتالیائی - علامت اختصاری طلا - اثری از «جیمز فنی مورگور» داستان‌سرای معاصر آمریکائی ۴- نوشته دیگری از نویسنده روسی بوجود آورنده‌ی «تاریخچه‌ی عسیان بو» - گانج ۵- نقاشی‌های روی دیوار یا رنگهای خیس خورده آهنکی که در اغلب کلیساها و معابد ایتالیا و سایر نقاط اروپا دیده می‌شود - خالق کتاب بزرگ «من لایحضره الفقیه» - سردار بزرگ دوره ناپلئون و معروف به «دوک دلکینگن» که فرماندهی لشکر فرانسه را در عقب‌نشینی از روسیه به عهده داشت ۶- پسوندی بمعنی مثل و مانند - تابلویی دیگر از بوجود آورنده‌ی «رقص در آسیاب کالت» - پدرتازی - نام کوچک نویسنده



### قدم به قدم با:

بقیه از صفحہ ۴۵

در مجموعه‌ی شلوارهای وصله‌دار - از جهت نوع روایت - به چند نوع قصه برمی‌خوریم. نخست قصه‌هایی که از طریق اول شخص مفرد روایت می‌شود که نمونه‌اش قصه‌های زارصفر، ابراهیم، زبان کوچک پدرم که در واقع دنباله‌ی داستان ابراهیم است و داستان گرگ‌مغلی خان و داستان «عوضی نگیرید»، و داستان «مرگ رسول شله» و داستان «زنک انشا» و داستان «درویش بابا کوهی»، همگی از این دسته‌اند. این قصه‌ها از طریق «اول شخص مفرد» روایت می‌شود اما نویسنده شاید به دلخواه به عنوان راوی نقشی در جریان حوادث ندارد و ماجرای را شرح می‌دهد که ظاهراً با او بی‌ارتباط است و این موضوع، ویژگی عمده‌ی قصه‌های این دسته است.

### ارتباط با خود نویسنده

دسته‌ی دوم، داستان‌هایی است که مثل قصه‌های دسته‌ی اول از طریق اول شخص مفرد روایت می‌شود اما برعکس آنها، راوی - نویسنده - ماجرای را روایت می‌کند که مستقیم یا غیر مستقیم به خودش مربوط است. از داستان‌هایی که به گونه‌ی مستقیم ماجرای راوی را نقل می‌کند و به زبان دیگر نویسنده، گذشته از نقش راوی، نقش شخصیت مرکزی ماجرا را هم دارد، از اینها می‌توان نام برد: قصه‌ی عینکم، پالتو حنائیم، من به دنیا آمدم، سه یار دیستانی، هفت روز هفته، و دویشت برالاغ که از این میان داستان هفت روز هفته، راوی را در سنین میانی عمر نشان می‌دهد و دویشت بر الاغ در سنین بلوغ و جوانی. بقیه‌ی داستانها، مربوط به زمان کودکی راوی است و بیشتر در حال و هوای مدرسه و یادبودهای آن زمان دور می‌زند.

و اما داستان‌هایی که به گونه‌ی غیر مستقیم به راوی مربوط می‌شود و یا به زبان دیگر راوی هم در آنها نقشی دارد، از داستان شلوارهای وصله‌دار باید نام برد. نکته‌ی مهم در کلیه داستان‌های این دسته، فاصله‌ی راوی از زمان وقوع ماجراست و شاهد مدعی ما اینکه راوی گهگاه به زمانی یا زمان‌هایی پس از وقوع حادثه اشاره می‌کند، حال آنکه در این لحظه، مشغول روایت یک حادثه است که در زمانی

### تجدید دیدار

بقیه از صفحہ ۵۱

نسبتاً خوب می‌نویسد چرا که پدرش معتقد بود هنر خط را باید از نسخ شروع کرد به همین سبب ملامحمدتقی کاتب را به معلمی خط جلال‌الدین اختیار کرد، چنانکه استادهمایی توانست یکی از خوشنویسان در خط نسخ و ثلث به‌شمار آید. همچنین تحریر خط نستعلیق را نیز فرا گرفت.

### دوره جدید زندگی علمی

دوره جدید زندگی علمی استاد همایی با ورود او - در سال ۱۳۲۸ قمری - به مدرسه «نیم آورده» که شصت حجره داشت و تمامی حجره‌ها اشغال طلبه‌ها بود شروع شد.

بیشتر رخ داده است. به زبان دیگر راوی به نقل و بازگویی چیزهایی می‌پردازد که در زمان و لحظه‌ی وقوع ماجرا، منطقی نیست می‌توانسته ببیند و نه بشنود، چرا که او یا به پای حادثه پیش می‌آید، یا باید پیش آید. رسول در این داستانها، همیشه چند قدم جلوتر از حادثه است و این می‌رساند که او بافاصله از زمان کودکی‌اش و بطور کلی از گذشته، می‌نویسد.

### نوع سوم

دسته‌ی سوم داستان‌هایی است که از طریق سوم شخص روایت می‌شود. در مجموعه‌ی شلوارهای وصله‌دار، تنها دو داستان از این دسته وجود دارد که عبارتند از: شیرمحمد و داستان ای وایلا که در جای خود آنها را بررسی خواهیم کرد.

نخستین قصه‌ی مجموعه به نام «زارصفر» در روایت اول شخص مفرد، شرح حال مردی است به تعین نام که دختری را دوست دارد و چون با مخالفت خویشان دختر روبرو می‌شود، زنی بدنام را توبه می‌دهد، عقد می‌کند و می‌نشانند. زن، اما، در غیاب شوهر ددری می‌شود، به اصل خودش باز می‌گردد و به شوهر خیانت می‌کند و زارصفر پس از آگاهی، او را می‌کشد.

این قصه، به زبانی ساده و بی‌پیرایه نوشته شده که به دل می‌نشیند. راوی، خود نویسنده است که یک روز در راه مدرسه، جسد زنی را افتاده در کوچه می‌بیند و از طریق این مشاهده‌ی اولیه، به عقب برمی‌گردد تا علت حادثه - قاجمردا دریابد، به زبان دیگر مشاهده‌ی جسد، بهانه‌ی می‌شود برای نویسنده که ماجرای زندگی زارصفر را - که بعداً معلوم می‌شود شوهر زن مقتول است - بازگو کند و معمای جسد را کشف نماید. به این ترتیب، از آغاز قسمت دوم داستان، راوی از نظر می‌افتد و دیگر هم تا پایان قصه نشانی از او نمی‌بینیم و قصه به‌روالی پیش می‌رود که انکار از طریق سوم شخص روایت می‌شود و البته اگر هم از آغاز چنین می‌بود، در اصل ماجرا هیچ تغییری ایجاد نمی‌شد. به زبان دیگر در اینجا، راوی به عنوان شخصیتی که اعمال و کردارش موثر در قصه باشد، مطرح نیست و این، ویژگی بارز تمامی قصه‌های این مجموعه است که در زبان اول شخص مفرد روایت می‌شوند، که دومین ویژگی‌اش هم دوگانگی راوی است زار صفر، قصه‌ی است که به صورت اول شخص روایت می‌شود

اما راوی دیگری را که با او بی‌ارتباط است باز می‌گوید.

### نقل اندر نقل

● دو قصه‌ی «ابراهیم» و «زبان کوچک پدرم» که گفتیم از طریق اول شخص مفرد روایت می‌شوند که این دو می‌توانند دستمایه‌ی داستانی مستقل قرار گیرند. این دو قطعه، نقل قول نویسنده است از زبان دوستی ابراهیم نام درباره‌ی یک شخص سومی که پدر ابراهیم باشد. پس، نقل اندر نقل است. پدر ابراهیم دشتستانی خوشگذران و عیاشی است که آوازه‌ی خال ترکان شیراز، آواره‌اش می‌کند و از دستان به شیراز می‌کشاندش. در شیت‌آز، بساط رقص و سماع شبانه برپا می‌کند و معلوم است که باعیال مربوطه هم گهگاه کلنجار و سر و صدایی دارد. باری، در قصه‌ی دوم «در زبان کوچک پدرم» با زنی دیگر به لطایف‌الحیل عروسی می‌کند و البته زن اول، مادر ابراهیم، را هم نکمپیدارد.

این دو قطعه، چنانکه می‌بینیم، نه طرح داستانی دارد و نه استخوان‌بندی و اسکلت داستانی، تمامی حرف‌ها پیرامون رفتار و حرکات یک شخصیت است و هر دو داستان به‌واقع تصویر موفقی است از شخصیت پدر ابراهیم. این دو قطعه از جهت داستان سر و سامانی استوار ندارد و در حد تعریف و تصویر شخصیت پدر ابراهیم، درجا می‌زند، بی‌اینکه از این شخصیت به نفع داستان استفاده کند و یا استفاده‌ی داستانی به عمل آورد، یعنی اینکه نویسنده تعریف و تساویری را که از شخصیت پدر ابراهیم بدست می‌دهد در یک قالب و یا چهارچوب داستانی جا نمی‌دهد و لاجرم است آخر این پرسش بی‌پاسخ را برای خواننده مطرح می‌کند که هدف از این حرف‌ها و گفته‌ها - که پدر ابراهیم فلان جور و بهمان طور است - چه بوده است؟ و هم‌براین سوال است داستان «گرگ‌مغلی خان» که بازگویی یادها و خاطرات زمان کودکی نویسنده است از شخصیتی به همین نام این قطعه نیز - که به داستان نمی‌ماند از حد تصویر یک شخصیت فراتر نمی‌رود، البته با این توضیح که زبان نوشته - در هر سه قطعه - همانند زبان دیگر قطعه‌های مجموعه، سرشار از زیبایی ناشی از سادگی کلام است.

### ادامه دارد

اصفهان از گوشه و کنار به کلاسش می‌آمدند و هنگام تدریس برای آموختن او را دوره می‌کردند.

حدود سال ۱۳۵۵ شمسی بود که برای تدریس به مدرسه صارمیه رفت و روزهای چهارشنبه و عصرهای پنجشنبه را به تدریس می‌پرداخت و در همان حال نیز تحصیل می‌کرد. در سال ۱۳۵۷ شمسی به خدمت وزارت معارف استخدام شد و به تبریز رفت و در سال ۱۳۱۵ به تهران بازگشت و در دارالفنون به تدریس پرداخت و پس از آن به چند مدرسه دیگر - دبیرستان نظام، مدرسه شرف مظفری و دانشکده افسری - رفت. آنگاه جلال‌الدین همایی بی‌آنکه مدرک دکتریا داشته یا اصولاً دانشگاه دیده باشد به‌عنوان استاد به دانشگاه راه یافت و سال ۲۵۲۵ خود را بازنشسته کرد.

گفتیم حجره‌ها تمامی در اشغال طلبه‌ها بود؛ پدرش به دشواری توانست حجره کوچک و تنگ و تاریکی برای «همایی» در آنجا دست و پا کند این حجره چنان کوچک بود که استاد آنرا به تاقبوتی تنگ و خفه مانند می‌کند. در آنجا با پسران آقاسید محمدباقر درجه‌ای یکی از دانشمندان آن زمان آشنا می‌شود و به تحصیلات قدیمه روی می‌آورد. سالهای نخست را استاد روزها در حجره تحصیل می‌کند و شبها نزد پدر ادبیات می‌خواند و از سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۴۸ قمری شب و روزش را در همان حجره می‌گذراند. تا سال ۴۸ ق. که استاد در حجره بود و خود طلبه‌ای از طلاب مدرسه همیشه قریب هشتاد شاگرد در محضرش می‌آموختند و در همان سالها چندان شهرتی یافت که مردم

## سماجت

بقیه از صفحه ۵۲

- چرا عمرش تموم شده؟  
- برای اینکه پیر شده.  
- هر کی پیر شد میمیره؟  
- بله، .... بس دیگه. اینقدر سنوال نکن حوصله مو سر بردی؟  
- ... مامان، آدم چه جور میمیره؟  
- من چه میدونم. وقتی آدم نفس نکشه میمیره.  
- الان، این پیرزنه. نفس نمی کنه؟  
- نه، نه، نه. ولم کن. صدبار به پایات گفتن. من با این ماشین نمی رم. می گفتن ماشین، ماشینه، فرق نمی کنه.  
- اگر تو ماشین دیگه ای بودیم، کسی نمیرد؟  
- وای، تو هم که کله مو بردی؟ ... خدا می دونه تا کی باید اینجا سرگردون بشیم.  
- مامان، این پیرزنه که مرده. کجا میره؟  
- من چی میدونم. میره جهنم.  
- تو هم اگه بمیری میری جهنم؟  
- مادر گوش بجهش را گرفت و قایم کشید:  
- می تونی خفه خون بگیری یا نه؟  
- زن سیاه و لاغر کرمانی، جلوی قهوه خانه، روی پله ها نشسته بود و داشت برای بغل دستی اش که هم سن و سال و همنشیریش بود حرف می زد:

## تقلیدها و کپی برداری...

بقیه از صفحه ۶۱

ایسان بیاوریم و شیفته کارش شویم.  
یعنوان نمونه «سهراب سهری» را نام می برم.

## و اما اصل قضیه:

حرف بر سر «کش» رفتن آثار دیگران بود و گفتیم درشان يك هنرمند نیست که اثری از دیگری را بنام خود برای مردم ارائه دهد، بویژه هنرمندی که بخاطر پشتوانه فرهنگی اش و تلاش بر تشریح به او احترام خاصی قائلیم. خانم ایران درودی در شناساندن هنر این مرز و بوم تلاشی پررنگ داشته است اما همینجا بگویم که شیوه های نگارش و بیان هنرمند مرز تمایز آثار هنری هستند مشروط بر اینکه هنرمند از مسئولیت خود نسبت به جامعه آگاه باشد.

وقتی یکی از آثار برجسته خانم درودی بنام «خون سیاوش» در نمایشگاه ایشان آنهم چند سال پیشتر دیدم از آنهمه زیبایی متحیر ماندم قطعا تعداد بسیاری از بازدیدکننده گان نیز تحت تاثیر این تابلو قرار گرفتند و لذت بردند. اما بعدها وقتی نمونه کاملتر و زیباتر آنرا در آثار (سالوادوردالی) با نام «سیح مصلوب» دیدم متعجب شدم چون تاج خار سفید را که

- خدایبارز، وزمن دردل کرد. گفت:  
از دخترش قهر کرده رفته قم به پابوس حضرت معصومه. گفت: نذر کرده هونجو بمونه.  
می گفت: دلش می خواد هونجو بمیره. صورت قبرش هونجو باشه چندبار هم غش کرده دوباره خوب شده. می گفت: دومادش خیلی اذیتش می کنه. می گفت: دلش طاقت نیورده که قم بمونه. می خواسته بره سری به دخترش و بچهش بزنه و دوباره ورگرده. ولی پشیمون بود. می گفت: هر وقت می خوام ورگردم شهرم دلم می گیره. نمی تونم از جوار «بی بی معصومه» دل بکنم. ولی، بالاخره قسمتش این بود که اینجو بمیره.  
- خب، هر کسی لیاقت نداره در جوار حضرت معصومه بمیره.  
- می گفت: دو ماه، شبانه روز، تو سخن حضرت بوده. هونجو می خواییده و روزی ده بار می رفته زیارت می کرده. زوار هم به چیزی میدادش که از گشنگی نمیره.  
- بیچاره می خواسته. هر جوری هست هونجو بمیره. ولی خدا نخواست.  
- می گفت: یه دفعه دومادش اومده تو سخن پیدایش کرده گفته: «بیا بریم» جوابش کرده و گفته «من می خوام همین جو بمونم. تا بمیرم» می گفت: یه شب حضرت معصومه رو خواب دیده. افتاده پشت دست پاش و التماس کرده که در جوار اون خاکش کنن. حضرت جواب نداده. هر چی گفته «من سگ روسیاه، گدای پرروئی هستم. همین جو میمونم تا بمیرم» حضرت جوابش نداده.  
- لیاقت نداشته. اگر لیاقت داشت. اگر نیتش پاک بود. امروز صبح میمرد. اگر صبح مرده بود هونجو خاکش می کردن.

- می گفت: نگاه که به کنبد و بار که حضرت می کنم روح تازه می شه.  
مسافرها، دیگر نمی توانستند صبر کنند. کسی که رفته بود پاسگاه تا ژاندارم بیاورد، هنوز نیامده بود. شوفر به قهوه چی گفت:  
- من میرم، این مسافرا رو می رسونم بزد. و با یه ماشین دیگه، یا امبولانس برمی گردم. مسافرا دارن بی طاقتی می کنن و می فر می زنن خب، حق هم دارن.  
- خیلی زرنگی. می خوای میترو بندازی رو دست من و بزنی به چاک؟  
- نه چون تو. می خوای شاگردمو بذارم اینجا که خیالت تخت باشه.  
شاگرد ماند و مسافرها سوار شدند و اتوبوس تاله کرد و راه افتاد.  
به قدر يك سیگار کشیدن طول نکشید که بیرزن تکان تکان خورد و بلند شد. دوروبرش را نگاه کرد. ماشین نبود. بیابان برهوت بود و قهوه خانه و حوضی که تا نیمه آب داشت و درخت بیدی که لاغر و کم برگ بود و روی بیرزن سایه نداشت. سکه هایی که دوروبرش انداخته بودند. جمع کرد و ریخت تو کیسه کوچولوی پارچه ای که به گردنش آویزان بود. دم پاشی اش را پوشید. شاگرد شوفر و قهوه چی و چند شوفر و مسافر کامیون توی قهوه خانه بودند. بیرزن بلند شد چادرش را تکاند و روی سرش انداخت و بچه اش را برداشت و آمد سر جاده. کامیونی از دور پیدا شد دست بالا گرفت. کامیون ایستاد:  
- چه نه؟  
- می خوام برم قم. خدا عمرت بده. منو ببر. ثواب داره.  
- بیا بالا.

هنرناشناس، به «هنر خرها» حرفه ای «نام هنر» بفروشد و کیسه از «زره» انباشته سازد و «زره ها» را به موقع به اسکناس های غربی تبدیل کند و نیز باز هم به موقع، در دیار غرب، به سلامتی آنان که پول های مفت دادند و تابلو های «کیه ای» خریدند، خوش بگذرانند و هم بگویند «ایرانی هنر نمی شناسد».  
این را به راستی چه می توان اسم گذاشت؟ این را چه می توان کرد و چه باید کرد؟ و گناه این مردمی که تصور می کنند، هنرمند الهیه خلایقیت و نیز صداقت و درستکاری و اندیشمندی است، چیست که اینجوری باید کلاه سرشان برود.



### هنر بر تفنن استوار است؟!

بقیه از صفحه ۴۷

است، زیباست. این تناسب خاص میان اجزاء يك پدیده، زیبایی و حسی که در انسان این تناسب را در پدیده‌ها درمی‌یابد و سبب لذت او می‌شود، حس زیبایی‌شناسی است.

### زیباشناسی: بی نیازی

همین‌جا باید اشاره کنم که انسان این نگرش زیباشناسانه را تنها در پدیده‌هایی می‌تواند داشته باشد که آن پدیده‌ها را برای زندگی خویش ضروری نبیند و به‌تعبیر دیگر به آن پدیده‌ها از دیدگاه سود و زیان خویش ننگرد. بدنیست کمی روشنتر گفته شود. انسان نمی‌تواند پدیده‌هایی را که برای زندگی خویش به آنها نیاز می‌دارد با دید زیبایی‌شناسی بنگرد. پدیده‌یی که انسان از روی نیاز و ضرورت پدید می‌آورد تا هنگامی که این نیاز و ضرورت رفع نشده و آن برای سازنده‌اش از دیدگاه سود و زیان مطرح است، نمی‌تواند به قلمرو هنر وارد شود.

وقتی می‌توان این پدیده‌ها را از دید زیبایی‌شناسی نگریست که این نیاز برطرف شده باشد. زیبایی و هنر از مرحله‌یی آغاز می‌شود که نیاز یعنی ضرورت رفع شده باشد. مثال می‌زنیم: فرض کنیم انسان بنا به نیازی لازم می‌بیند که قفسه‌ای بسازد.

این قفسه می‌تواند با استفاده از یکی دو قطعه چوب مسطح و چند مثلا شاخه‌ی درخت ساخته شود و نیاز سازنده را برآورد. این قفسه در این حد نمی‌تواند برای سازنده‌اش از دید هنری و زیبایی‌شناسی مطرح باشد. اما از مرحله‌یی که این نیاز برطرف شد و انسان از روی شعور و آگاهی و اراده باخود گفت که مثلا اگر پایه‌اش را چنین کنم بهتر است، یا

### دختری با غربت...

بقیه از صفحه ۳۵

امر ازدواج، ارزش‌های خاصی را محترم می‌داشتند. در آن عصر، والدین برای دختران و پسران سرنوشت ساز بودند، آنها بودند که حق انتخاب همسر برای جوانان داشتند، بدینگونه که خانواده يك جوان، هر زمان که تصمیم می‌گرفت، برای او دختری را انتخاب می‌کرد، به‌خواستگاری میرفت و سرانجام بساط عروسی را می‌گسترده. بسیار اتفاق می‌افتاد که داماد، وقتی وارد حجله میشد تور سفید را از چهره دخترپس میزد، آنوقت همسر آینده‌اش را برای اولین بار از نزدیک می‌دید و می‌شناخت.

دختران هم ناگزیر بودند که در خانه بنشینند تاخواستگاری پیدا شود و پدر و مادر شوهر آینده‌شان را انتخاب کنند.

### اعلام و...

تا پنجاه سال پیش در برخی از شهرها و روستاها هرگاه کسی به‌خواستگاری دختری میرفت، پدر و یامادرش به‌مسجد میرفتند و پس

اگر چوب را بتراشم قشنگ‌تر خواهد بود و همینطور کارهای دیگر... پای مقوله زیبایی‌شناسی به‌میان خواهد آمد.

این چنین و چنان کردن پایه یا تراشیدن و صیقلی کردن چوب امری است بر فراز مرحله‌ی ضرورت. یعنی قفسه بدون اینکارها نیز می‌توانست سازنده‌اش را به کار آید و نیازی او را برآورد. البته همین‌جا اشاره کنم که همان قفسه‌ی ابتدایی نیز می‌تواند از دید زیباشناسی مطرح باشد و اثری هنری شمرده شود، اما نه برای سازنده‌ی آن بلکه برای دیگران که آن را از دیدگاه ضرورت و نیاز نمی‌نگرند، مثل دیدگاهی که ما نسبت به آثار یا آداب و رسوم اقوام باستانی داریم. بهر صورت برای اینکه از بحث دور نیافتیم مطلب را رها می‌کنم بعد اگر از هنر بدوی بحثی شد بمناسبت در این مورد بیشتر توضیح می‌دهم.

ولی به‌رحال از این جاست که باید گفت هنر بر تفنن استوار است و نه ضرورت. در ضرورت، هنر امکان پدیداری نمی‌دارد. چرا که هنر نتیجه‌ی خواست و اراده و انتخاب انسان است. در حالیکه در ضرورت و جبر خواست و اراده و انتخاب جایی نمی‌تواند داشت. مرز میان ضرورت و تفنن، همین امکان انتخاب است، یعنی امکان دادن به اراده‌ی انسان برای خواستن یا نخواستن. یعنی فرصت انتخاب دادن به‌شعور انسان، تکرار می‌کنم در ضرورت انسان مجبور است بنا به نیاز خویش پدیده‌یی را بخواهد یا نخواهد، کاری را بکند یا نکند.

من سطحی را که ضرورت حاکم بر آنست بدویت و سطحی را که تفنن حاکم بر آنست مدنیت اسم می‌گذارم. مفهومی که من از بدویت و مدنیت در نظر دارم دقیقا آن چیزی نیست که از واژه‌های بدوی یعنی وحشی و توحش و مدنی و تمدن به‌ذهن متبادر می‌شود.

در اینجا من دقیقا به مفهوم نسبی بودن بدویت و مدنیت تاکید می‌کنم. هر بدویتی مدنیتی است نسبت به آنچه که از آن پائین‌تر

از برگزاری نماز، پای منبر، می‌ایستادند و اعلام می‌کردند:

- دختری در خانه داریم و حاضریم که شوهرش بدهیم. اکنون سالهاست که با این آداب و رسوم فاصله گرفته‌ایم، تحولات بزرگ اجتماعی، خانواده و اجتماع را به‌اصول نوینی بنیان نهاده‌اند و برای تحکیم اصول خانوادگی و زناشویی قوانین تازه‌ای وضع کرده‌اند. اما همانگونه که اشاره کردم، باید همای اجرای این قوانین، نگرش‌های دوسل نیز باهم هماهنگ شود تا مشکلاتی که در راه ازدواج جوانان وجود دارد، از میان برداشته شود. در این میان دختران‌اند که بیش‌از دیگران گرفتار نامرادیها می‌شوند. اگر سری به يك اداره دولتی و یا يك موسسه خصوصی بزنید، یا گروهی از اینگونه دختران بی‌شوهر رو برو می‌شوید.

آیا برای رفع این مشکل، نادیده انگاشتن سنت‌های کهنه چاره‌ساز است و یا باید تدابیری اندیشید؟ مشکل عمده اینست که ما دختران در میان برزخ سنت‌ها و مقررات سرگردان مانده‌ایم.

بسیاری از والدین به‌شیوه قدیمی، بر این عقیده‌اند که دختران در چهار دیواری خانه‌ها، بدور از هر معاشرت، باقی بمانند تا

است و هرمدنیتی بدویتی است نسبت به آنچه که بر فراز آنست.

گفتم که مرز میان این بدویت و مدنیت، امکان انتخاب است. یعنی همان مرز میان ضرورت و تفنن هر قدر که حوزه‌ی عمل شعور و اراده انسان کمتر باشد بدویت بیشتر است و برعکس بهراندازه که شعور و اراده‌ی انسان امکان عمل داشته باشد مدنیت بیشتر خواهد بود.

### در برابر سئوالهای پیشمار

در این بیان کوتاهی که از هنر و منشاع‌های آن کردم بی‌شک پای صدها مساله فلسفی به‌میان آمده است. از همان نخستین نکته‌یی که یاد شد یعنی مساله معرفت تا آخرین امری که به آن اشاره کردم یعنی مساله استواری هنر بر تفنن همه، موضوع سئوال هستند.

معرفت چیست؟ ادراک چگونه انجام میشود؟ احساس چگونه به‌هنر می‌انجامد؟ لذت چیست؟ چرا انسان از يك پدیده لذت می‌برد؟ زیبایی چیست؟ معیار انسان برای زیبایی چیست؟ آیا زیبایی تنها در انسان است یا جدا از انسان و در طبیعت وجود دارد؟ آیا برای شناخت زیبایی در پدیده‌یی، تعدد پدیده‌ها ضروری است یا نه، زیبایی را می‌توان تنها در يك پدیده نیز شناخت؟

اینها و صدها سئوال دیگر در این زمینه مطرح است و بدیهی است هر مکتب فلسفی یا دقیقتر بگویم هر فیلسوفی یا فیلسوفی دیگر در پاسخ دادن به این سئوالات و توجیه آنها اختلاف نظر می‌دارد. حتی دو فیلسوف به‌اصطلاح هم‌مکتب و هم مشرب.

حقیقت اینست که تعاریف و اصطلاحات فلسفی يك مفهوم مطلق و ثابت نمی‌دارند بلکه هر فیلسوفی این تعاریف و اصطلاحات را با مفهومی که خود از آنها می‌گیرد یابدان‌ها می‌بخشد در فلسفه‌اش به‌کار می‌برد. و این بستگی دارد به نحوه‌ی دید و

خواستگاری بسراغ‌شان بیاید. از سوی دیگر جوانان، با این شیوه سنتی به‌مخالفت برخاسته‌اند و می‌گویند: همسری را که خود انتخاب می‌کنیم، باید شناخته باشیم و گزینش همسر با رعایت آداب و رسوم گذشته، نمی‌تواند در این زمانه، سعادت و خوشبختی زناشویی را تضمین کند.

### موانع

در این میان، مشکلات و موانع دیگری از جمله، مهریه‌های سنگین، داشتن خانه و ویلا و اتومبیل و زندگی پر تجمل را شرط ازدواج قرار دادن و هزینه‌های گمراه‌کننده عقد و عروسی، پیش روی جوانان قرار دارد که بسیاری از بیوند‌ها را به‌بن‌بست می‌کشاند و دختران و پسران را از ازدواج منصرف می‌سازد.

اما در اینجا از این مشکلات سخن نمی‌گویم و تنها به‌همین مشکلی که گفتم، اشاره می‌کنم. اکنون صدها هزار دختر در خانواده‌ها گرفتار این برزخ هستند...

### شتاب

گاهی همین بن‌بست - باعث می‌شود که دختران برای رهائی از آن، شتابزده راهی را

شیوهی اندیشیدن هر فیلسوف. فرضاً فیلسوف الهی از آنجا که هنر را نتیجه معرفت و شعور می‌داند و شعور را وابسته به روح و روح را امری الهی، هنر و منشاء های آن چون لذت، زیبایی و خوبی و... را الهی می‌داند و برای هنر توجیهاتی آسمانی و الهی می‌کند.

اما فیلسوف مادی هنر و منشاءهای هنر را نه در آسمان که در زمین می‌جوید و طبعاً از آن توجیهاتی ویژه‌ی خود می‌دارد. هر مکتبی و باز تکرار می‌کنم هر فیلسوفی به‌گونه‌ی خاص به‌این مسائل می‌نگرد.

بررسی مفصل آراء و عقاید فلاسفه در زمینه هنر از آغاز فلسفه تا کنون کاری است فراتر از فرصت محدود ما و درازتر از گنجایش صفحات نشریه ولی به‌رحال باید اشاره‌ی به این آراء و عقاید و سیر مفهوم هنر از آغاز تا کنون - در دوره‌های مختلف فلسفه - داشته باشیم.

با اینکه مکتب‌های فکری و فلسفی گوناگونی در دوره‌های باستانی در شرق وجود می‌داشته مثل شیوه‌های فکری در ایران، در هند، در چین و در جاهای دیگر - بگذریم از اینکه پیشینه‌ی فلسفه در حقیقت پیشینه‌ی انسان است. یعنی فلسفه از جایی آغاز شده که انسان شروع به اندیشیدن کرده و این طبعاً از هنگام پیدایی انسان است و به هزاران هزار سال پیشتر برمی‌گردد - ولی می‌دانید که تاریخ بدون فلسفه‌ی یونان شروع می‌شود. بنابراین بحث از سیر مفهوم هنر را در فلسفه از همین جا شروع می‌کنیم و به‌اندیشه‌های گه‌ب‌گه البته اگر لازم بود و پیش آمد به مناسبت‌هایی مثلاً هنگام بحث احتمالی از هنرهای باستانی، یا هنرهای بومی یا هنرهای بدوی و... اشاره می‌کنیم.

### ادامه دارد

انتخاب می‌کنند و بی‌آنکه راهنمایی داشته باشند، آنچه را که خود اندیشیده‌اند اجرا می‌کنند و گاه به‌راه‌های ناصواب گشاده می‌شوند.

بیانیم، برای راهنمایی جوانان و دختران در امر ازدواج، چاره‌ای بیندیشیم. به‌گمان من باید آنهایی که مسئول تأمین رفاه اجتماعی هستند، باید اداره‌ی را بوجود آورند و هدف مسوولانش راهنمایی و مساعدت جوانان در امر گزینش همسر باشند. روانشناسان، متخصصان امور اجتماعی و مددکاران می‌توانند در این اداره گردهم آیند تا گره از کار فروبسته دختران و پسران بکشایند.

آنان می‌توانند با تأسیس یک بانک، به جوانان وام زندگی و عروسی بدهند تا موانع مادی‌شان در راه ازدواج برداشته شود.

مددکاران و روانشناسان می‌توانند، دختران و پسران را در برخورد با مشکلات راهنمایی کنند و از بن‌بست براهانند و یا تلاش کنند که تضاد میان ارزش‌های نسل کهنه و نو که در امر پیوند زناشویی جوانان وجود دارد، از میان ببرند. به‌امید آن روز.

منیژه - م... خرم‌آبادی

## ضد فرهنگ ره آورد...

بقیه از صفحه ۱۵

پذیرفته بود، در جوامع جدید اعتباری ندارد. وظیفه دیگر، صرف وقت بیشتر پدر و مادر، با فرزندان خود است. و آگاهی دقیقتر، بر تحولات روحی آنان. و در نتیجه سعی در پیشگیری بهنگام نابسامانی‌های روانی، و رفتاری که نسل جدید متوالیاً با آن روبرو است.

همچنین باید به‌محتوای فرهنگی تعلیم و تربیت چه در مدرسه و چه در خانه و خانواده افزود. و فرزندان را با آن چه از اسلاف جامعه باقی‌مانده است، از هنر و صنعت گرفته تا عقاید و آداب و رسوم و فلسفه زندگی، و غیر آن، آشنا و مانوس کرد، و مهر فرهنگ را در دل کودکان و جوانان تقویت نمود. وظیفه دیگر، کسب راهنمایی از متخصصان روانشناسی و علوم تربیتی، برای حل مسائل و غوامضی است، که مری و معلم و پدر و مادر، غالباً، با آنها مواجه میشوند. متأسفانه بسیاری از آنچه در مطبوعات و رادیو و تلویزیون، بعنوان اندرزهای تربیتی و مشاوره در امور خانوادگی و زناشویی می‌آید، فاقد ارزش علمی است. و احیاناً بر اصول اخلاقی نیز متکی نیست. کار را باید از کاردان خواست و باید از متخصصان پاید اصول، نسخه مشکلات مورد اشاره را جستجو کرد.

### بدآموزیهای پاره‌ای وسایل ارتباط جمعی

تجدیدنظر اساسی در برنامه‌های سینما، رادیو و تلویزیون نیز، بعنوان یک ضرورت عمده مطرح است. زیرا هیچ یک از ما، در بدآموزی‌های برخی از این وسایل ارتباط جمعی، شک و شبهه نمی‌توانیم کرد. اتفاق نظر محققان بر آن است، که وسایل مذکور عامل تقویت تمایلات است. به اصطلاح آن چنان را آن چنان‌تر می‌کند. و اگر گرایشی درونی، به گجرفتاری باشد، وسایل ارتباط جمعی، ممکن است روش و تکنیک چنین رفتاری را هم ارائه دهد و تعلیم کند. تناقض میان این وسایل، و بسیاری از ارزشهای مقبول در جامعه، از دیرباز، توجه متفکران و پژوهشگران را بخود معطوف کرده است. و در این‌جا چاره‌اندیشی

## سر خوردگی‌های کودکی

بقیه از صفحه ۲۵

(۱۲-۲۰) گوناگون است. ولی بیماری اسکیزوفرنی یا «جنون جوانی» از شایع ترین بیماریها در میان این دسته است. دکتر طریقتی گوشزد میکند که بین بیماران روانی و عصبی فرق بسیار است و می‌افزاید: بیماران عصبی در جوامع صنعتی ماشینی که فشارهای روانی و اجتماعی و جسمانی (کار زیاد) بیشتر است فراوانتر مشاهده میشود. آمار بیماران روانی در تمام دنیا تقریباً ثابت و نوع پراکندگی آنها هم تقریباً یکی است و رقمی بین ۱۰ تا ۱۵ درصد است.

ابراهیم خواجه نوری، روانکار، رنجش را بزرگترین آفت خوشبختی

از جانب مصلحان اجتماعی ضرورت تام دارد. جامعه مادی معاصر، متأسفانه از ارزش تربیت دینی، عامل ایجاد حیا و عزت نفس و مناعت طبع و بالاخره کنترل درونی فرد، بوسیله خود اوست. چیزهایی که بدون آنها آدمی چون خس و خاشاک ریشه‌کنده‌ای، در دست طوفان پیش آمده‌ها، بازیچه‌ای را میماند. بدیهی است که نظرم در این‌جا بایجاد و تقویت تعصبات مذهبی نیست. بلکه مراد آموختن اصول اخلاقی و معنوی است که مبنای همه ادیان بزرگ عالم است، و از هر نوع تنگ‌چشمی بدور و برکنار.

### خانواده: سنگ بنای نظام اجتماعی

در پایان، باید یادآور این مطلب شوم، که جامعه ما امروز، یکی از حساسترین مراحل تکامل خود را طی میکند. و دهه آینده، آخرین فرصتی است که اولیا و مربیان، برای اصلاح و تکمیل شیوه‌های تربیتی خویش، در پیش دارند. زیرا صنعتی شدن کامل مملکت، و استقرار اکثریت جمعیت در مراکز شهری، در خود قوای خلاقه‌ای دارد، که اختیار را از دست خانواده و مدرسه میگیرد، و مؤسسات، هر چه بیشتر، میسپرد.

حفظ خانواده که سنگ بنای نظام اجتماعی است، از آسیبها و آفت‌هایی که امروز در کمین اوست، نخستین ضرورت است. تجدیدنظر اساسی در رفتار پدر و مادر، نسبت به فرزندان، در جهت تفاهم و همدلی که بدان اشارت رفت، نیز لزوم حیاتی دارد. همکاری اولیا، مربیان و معلمان، در تقویت جهات تربیتی، در مقابل تعلیم محض، و ایجاد دل‌بستگی نسل جدید به فرهنگ دیرینه‌خودهم، از واجبات است. از سوی دیگر، مصلحان جامعه نیز، باید بر آن همت گمارند که، عوامل متعدد تربیتی‌را، در خارج خانه و مدرسه، تا حد امکان با تعلیمات اولیا و مربیان، و معلمان، هماهنگ و سازگار کنند. ناسازی وسایل ارتباط جمعی، با آموزش خانه و مدرسه، هم‌اکنون دشواریهایی بی‌ار آورده که چاره‌جویی بنیادی آن، فوریت یافته است و بالاخره این نکته را، در آخر باید متذکر شد که: بر ما است که جامعه را در آن مسیر حرکت دهیم، که نسل جوان مشتاقانه همه نیروی خلاق خود را، در خدمت نیل باهتداف و مقاصد آن، بکار اندازد.

انسان میدانند و می‌گویند که افزایش آن باعث فردگی روان و عواقب وخیمی می‌گردد.

این روانکار معتقد به نوعی رنجش زدانی است. خواجه نوری می‌گوید:

- همه ما هر روز به (حمام روح) نیاز داریم. بدین ترتیب که من هر روز اتفاقات بد و رنجش‌ها را یادداشت می‌کنم و هر روز صبح آنها را بررسی می‌کنم و می‌بینم در بعضی خود من مقصرم و در برخی، دیگران و بدین طریق همه آنها را از بین می‌برم و نمی‌گذارم در من باقی بمانند. جوانان باید پیاد داشته باشند بطور کلی هر کجا که تعادل روانی بهم بخورد، اضطراب بوجود می‌آید و اغلب، خودخواهی عامل اصلی اضطراب است.

### آقای رئیس چه کرده اید؟

بقیه از صفحه ۲۱

به آنچه که تاکنون فکر کرده ایم، تربیت مهندسان عملی بوده است درباره اجرای برنامه های دوساله برای تربیت تکنیسین تصمیمی گرفته نشده است ولی انتظار میرود در آینده با اجرای يك برنامه نوین آموزشی چنین تصمیمی گرفته شود.

#### ارتباط با مراکز صنعتی

● دانشجویان چنین دانشگاههایی باید دائم با مراکز صنعتی ارتباط مستقیم داشته باشند آنها باید آنچه را که در دانشگاه می آموزند، در مراکز صنعتی، یعنی در کارخانه ها و کارگاهها بطور عملی فراگیرند.

اینجا يك دانشگاه صنعتی است، پس چرا دانشجویان چنین دانشگاهی از راه ارتباط با مراکز صنعتی، برنامه های عملی را درحین تحصیل و یا در تعطیلات تابستان اجرا نمی کنند؟

ما به این ارتباطها ایمان داریم. ولی احتیاجاتی که يك دانشجو دارد باید با روش های نظیر مکانیزم آموزش صنعتی حین تحصیل برآورده شود. کار تابستانی یکی از روش های متداول است و اغلب صاحبان صنایع، علاقه ای به این «کارآموزان» دوره تابستان نشان نمی دهند، چون در تابستان اغلب کارکنان مراکز صنعتی به مرخصی میروند و اداره عدهای دانشجو در اینگونه مراکز با آن نیروی انسانی محدودی که برایشان باقی مانده، مشکل است. بطور کلی هنوز نسبت به آموزش صنعتی و یا کارآموزی در صنعت توجه خاصی نمی شود.

#### تحصیل

● عدم علاقه صاحبان صنایع به دانشجویان نمی تواند دلیل کلی باشد مگر شما دانشجویان را به مراکز صنعتی تحصیل می کنید؟ - درست است که تعداد زیادی از مراکز صنعتی موظفاند از دانشجویان در تابستان استفاده کنند، ولی برنامه ریزی درست و حسابی نمیشود.

● یعنی در جواب نیاز دانشجویان باید گفت که بعزت بی نظمی و ضعف مدیریت در مراکز عملی، باید مسائل فنی و عملی را فراموش کنند یا مشتی تئوری، وارد بازار کار شود و در آنجا که باید سازنده باشد، تجربه کسب کنند؟ - این انتقاد شما وارد است. ما برای اینکه بین صنعت و دانشگاه آشنائی بیشتری برقرار کنیم، برنامه ای داریم باسم «تامین نیروی انسانی» که البته در اصفهان اجرا خواهد شد.

به دانشجویان برجسته بورس خواهیم داد که به خارج بروند و حداقل یکسال در مراکز صنایع کار کنند. باید گفت آنچه چیزی که دانشجویان احتیاج دارند، اینست که آموزششان با واقعیت های صنعت مربوط شود. فکر می کنیم، دانشگاه آریامهر از نظر آزمایشگاه و لابراتوار از هیچیک از دانشگاههای دنیا کم نداشته باشد. فقط اشکال در اینجا است که نظام آموزشی خیلی سریع گسترش پیدا کرده است. به کسانی چون من که استاد هستند، پس از اخذ درجه دکتری گفته شد: شما استاد این رشته هستید بدون آنکه رشته شان را تجربه

کرده باشیم. حال آنکه طول تحصیل روی مسائل تئوری کار کرده اند و حتی در مواردی، هیچگاه صنعتی را که برایش تربیت شده اند، بطور عملی تجربه نکرده اند.

#### تجربه عملی

● آیا بیشتر استادان شما تجربیات عملی ندارند؟

- اصولا تمام استادان رشته های فنی در ایران جوان هستند. تنها طی ده سال اخیر است که مهندسی به معنای واقعی و امروزی متداول در مملکت ما شکل گرفته است. و روی این اصل ما فاقد تجربیات بزرگ مهندسی هستیم. طی ده سال اخیر، نظام آموزش عالی و صنایع را گسترش داده ایم، تمام اینها بوسیله چه کسانی عملی شده است؟ همین جوانان دیروز، یعنی جوانانی که با تجربه محدود، در حال حاضر کارهایی بزرگ دارند. استادان این دانشگاه همه جوان هستند و متوسط سن آنها ۳۱ سال است. آنها دارای انرژی و علاقه فوق العاده ای نیز هستند. ولی تنها يك مشکل وجود دارد یعنی «تجربه صنعتی در دانشگاه وجود ندارد». و این مساله، انتقاد دانشجو را موجه نشان میدهد که در این دانشگاه واقعیت های صنایع از آموزش عالی دور مانده است.

● در اینجا مشکل استاد پیش می آید. برنامه تحقیقی و پژوهش استادان چگونه پیش می رود؟

البته در این مورد بررسی هایی بعمل آمده و عنقریب برنامه هایی اجرا خواهد شد. - در دانشگاه دفتری بنام «دفتر ارتباط با صنایع» دایر شده است.

از طریق این دفتری کارهای زیادی که صنایع داشتند به دانشگاه ارجاع کرده اند و استادان در موارد بسیاری با مراکز صنایع و موسسات دولتی و خصوصی همکاری داشته اند. و در حال حاضر بیش از ۳۰۰ پروژه در دست استادان این دانشگاه است.

● فکر می کنید از این طریق يك استاد میتواند به نحوه دلخواه تحقیق کند؟

- فکر می کنم کار تحقیق بسیار پیچیده تر از این است که با يك ارتباط ساده بوجود آید.

#### تحقیق

● مسئله تمام وقت بودن استادان، مانع تحقیق و کسب تجربیات عملی آنها در مراکز صنعتی است. چرا دانشگاه به آنها اجازه نمیدهد در ساعات آزادشان پژوهش کنند.

دانشگاه در اینمورد مشغول تهیه يك برنامه اساسی است. ولی در این راه مشکلی وجود دارد. بعزت گسترش صنایع به وجود این استادان در بازار نیاز بسیار هست، قدرت جذب بیرون خیلی بیشتر از دانشگاه است. دانشجوی فارغ التحصیل اینجا در بازار کار بیشتر از استادش حقوق میگیرد. بخاطر این عدم تعادل، اگر آنها بتوانند آزادانه در مراکز صنعتی فعالیت کنند. با مشکل بزرگ دیگری مواجه می شویم مشکل اینکه با کمبود استاد روبرو خواهیم شد.

ممکن است استاد حقوقش را در آخر ماه از دانشگاه بگیرد، و درس را هم به نحوی تحویل دانشجو بدهد، ولی دانشگاه با درس-

دادن و پرداخت حقوق اداره نمیشود. دانشگاه احتیاج به تماس دائم بین استاد و دانشجو دارد این تماسها اگر وجود نداشته باشد، کیفیت تربیت افراد فرق خواهد کرد. در عین حال، بایستی بررسی مجددی نسبت به تمام وقت بودن استاد بعمل آورد. فکر می کنم از این نظر در اصفهان خطر کمتری داشته باشیم. یعنی وقتی به يك استاد اجازه میدهیم که با صنایع همکاری کند و وظایف خودش را انجام دهد، قدرت جذب محیط کمتر است یعنی طوری نخواهد بود که استاد از دانشگاه غیبت کند. برای استادان دانشگاه آریامهر در تهران هم ضوابطی در نظر گرفته شده است و ما نظام تمام وقت را مورد تجدید نظر قرار خواهیم داد و فکر می کنم امسال بتوانیم آنرا بمورد اجرا بگذاریم.

#### کتاب درسی

● آیا برنامه آموزشی این دانشگاه با نیازهای علمی و فنی جامعه ما مطابقت دارد؟ از آنجا که اکثر کتب درسی، کتب خارجی بخصوص آمریکائی است، با محیط صنعتی ایران چگونه تطبیق میکنند؟

- ما مطالعه کردیم و دریافتیم که، تا آخر برنامه هفتم، یعنی تا ده سال دیگر، تعداد مهندسیین مملکت باید به دو برابر رویم افزایش یابند. ولی تمام این مهندسیین نباید از يك نوع باشند. یعنی کشور ما در برنامه هفتم بطور تقریبی به هفتاد و پنج هزار مهندس نیاز خواهد داشت که از این تعداد چهل درصد باید مهندس کارگاهی باشند، چهل درصد مهندس مدیر، و بیست درصد در مشاغل طراحی یا نوآوری صنعتی و تحقیق و اختراع مشغول بکار بشوند. این احتیاجات کیفی مملکت است که بصورت کمی عرض میکنیم. اصولا صنایع، صنایعی هستند که جنبه تکنولوژی ملی و طرح داخلی کمتر در آنها بکار رفته و بیشتر بصورت خرید امتیاز و سوار کردن قطعات بوجود آمده است و با این ترتیب بیشتر میخواهیم مهندسان در مشاغل کارگاهی کار کنند و اصولا احتیاجی به ترمودینامیک پیشرفته نداریم. باید گفت در چند سال آینده تحول اساسی در صنایع ایران پیش خواهد آمد. بیست سال دیگر نفت ما تمام میشود و تنها چیزیکه قوام اقتصادی، و اجتماعی ما را باعث خواهد شد صنعت است صنعتی که بتواند روی پای خودش بایستد. تولیدات صنعتی مابایستی با محصولات خارجی رقابت داشته باشد. البته سربازان تکنولوژی آینده توسط دانشگاه آریامهر تامین خواهد شد و وظیفه دانشگاه آریامهر اینست که محصول مورد نیاز ده سال دیگر را تامین کند.

#### درصد قبولی

● چرا در دانشگاهی که دانشجویانش با معدل ۱۸ پذیرفته میشوند درصد قبولی ها تا حد چشمگیری کم است؟ باید گفت: حجم مواد درسی سنگین است یا اینکه در روش و نحوه تدریس اشکالی وجود دارد؟

- شما حق دارید، دانشگاه آریامهر نباید تا این حد درصد ردی داشته باشد. شما اگر به رشته های مختلف نگاه کنید می بیند که تعداد فارغ التحصیلان تناسبی با تعداد دانشجویان ندارد. و مهندسی رشد فوق العاده ای هم نکرده.



## فوفول جون برای ...

بقیه از صفحه ۴۴

خانه هایشان است؟ مگر این که به پنداریم که بزعم میهمان نوازان اروپائی، ایرانیان مردمی هستند که از سرزمین چاههای نفت ولاجرم با جیبهای پر از ارز آمده‌اند، و باید کوشید به هر بهانه و دلیل، بار جیبهایشان را سبکتر کرد و چهره هایشان را گشاده تر؟ هم‌اینک پیش از پیش دانشجویان کالیفریای بی‌شماری انگلیس را، ایرانیها تشکیل می‌دهند. بسیاری از مدارس زبان تنها به دانشجویان ایرانی اختصاص دارد. و بندرت یکی دو دانشجویی کشورهای دیگر را می‌توان در آنها سراغ گرفت.

## فخر فروشی

مشکل جدیدتری که در یکی دو سال اخیر بروز کرده است، نه مشکل دانشجویان ایرانی مقیم انگلیس، بلکه گسیل هزاران دانش آموز نوجوان و خردسال به این کشور است. چیزی که هر روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کند. چرا که در میان دلایل بی‌شماری، فخر فروشی پدرها و مادرها، اینکه فرزند ما از کودکی در فرنگ زندگی و تحصیل کرده است، پرمایه تر و دهان پرکن تر است. دانش آموزانی که هنوز اندیشه‌ها و شخصیت هایشان از فرهنگ ایرانی شکل نگرفته، بدیاری فرستاده می‌شوند که فرهنگ و اخلاقیاتی بکلی متفاوت با سرزمینی که در آن زاده شده‌اند دارد. نتایج این دوگانگی و زبان و اخلاقیات اجتماعی، در عدم پذیرش اینان از سوی نوجوانان و دانش آموزان و جامعه انگلستان، حتی گاه با آزار و اذیت جسمی و روحی آنها که در موردی به کشته شدن یکی از فرزندان این آب و خاک نیز انجامید، بخوبی قابل لمس و مشاهده است. چگونگی وضع زندگی و تحصیل دهها هزار نوجوان و جوان ایرانی، در کشورهای خارج، بخصوص انگلستان که بیشتر مورد بحث است، نیاز به فرصت و بررسی همه جانبه دارد. اما این سؤال همیشه می‌تواند طرح شود که سرمایه‌های ملی را در قالب پول و افراد در مقابل کدام دستاوردها روانه بیرون مرزها می‌کنیم؟

یعنی اگر دوهزار دانشجوی لیسانسیه داشته باشیم باید در سال یک چهارم آنها فارغ التحصیل بشوند. یعنی بانصد نفر.

## نمره روی منحنی

● خودتان به این حقیقت اذعان دارید. بحث هم نمی‌کنیم که کیفیت آموزشی شما درست است یا غلط. دانشجویان می‌گویند وقتی تا این حد حجم درسها سنگین و امتحان مشکل است، نمرات را روی منحنی بپرید تا معدلها بالا برود.

- دوسال است که میخواهیم نظام نمره- دادن را در دانشگاه آریامهر تغییر بدهیم. و میدانم که این یکی از بزرگترین مشکلات دانشجویان است. اساس کار نمره گذاری در دانشگاه آریامهر اصفهان تغییر خواهد کرد. در این منوال ما انتظار داریم که مسئله را همان طور که دانشجویان میخواهد حل کنیم تا میزان «ردی» باین بیاید.

ادامه دارد

## خانه ما در همسایگی ...

بقیه از صفحه ۴۷

## هوای «مه» آلود

قریانه‌ی قریشی، دیپلمه، مسئله‌خیاابانه‌ی خاکی را پیش می‌کشد و می‌گوید: - اگر کسی از فاصله‌ی نسبتاً دور به محله‌های جنوب غربی تهران، نظری بیندازد فکر می‌کند که در اینجا هوا «مه» آلود است، این مه نیست بلکه فقط خاکی است، که در اثر عبور و مرور وسایل نقلیه از خیاابانه‌ی خاکی محله بلند می‌شود. یادآوری می‌کنم که ۷۴ خیابان این منطقه، حتی برای اسفالت زیر سازی هم شده اما نمی‌دانیم چطور شده و چرا مامورین شهرداری کار را ناتمام گذاشته و رفته‌اند؟

## فضای سبز!؟

حسین مرادی، دیپلمه هنرستان، کمیود امکانات تفریحی جوانان را مطرح می‌کند و می‌گوید: - جوانان ساکن جنوب شهر، نزدیک به هفتاد درصد از کل جوانان تهران را تشکیل می‌دهند و طبعاً چون تعدادشان بیشتر است، باید امکانات تفریحی بیشتری هم داشته باشند اما متأسفانه نه استخر شنا می‌دارند و نه زمین بازی. اگر کسی از بلندی‌های شمال شهر، با دوربین به این منطقه نگاه کند، حتی یک متر فضای سبز نمی‌بیند، هر چه هست آهن است و آهن و آهن که بارکامیونهاست. مگر اینکه اشتباه‌ها، دوربینش را بروی یک مغازه سبزی‌فروشی بگیرد!

## اتوبوسهای کهنه...

دوستعلی نیکرو دیپلمه هنرستان و مورد کمیود وسایل نقلیه عمومی می‌گوید: - در سراسر این منطقه پیش از پنج اتوبوس کار نمی‌کنند، که آنها هم آفتدر قراضه و از کار افتاده‌اند که مردم پیاده روی را ترجیح می‌دهند. تاکسی‌ها هم بخاطر شلوغی خیاابانه‌ی این منطقه و ترس از کامیونها، ترسرها و تصادف با آنها جرئت نمی‌کنند که به این منطقه بیایند. به این خاطر است که هر روز، چند نفر از ساکنین این منطقه، از کار بیکار می‌شوند، برای اینکه دیر به سرکار می‌رسند! اما منوچهر محمودزاده، محصل، از دود و سروصدای کارخانه‌ها شکایت دارد و می‌گوید: - ساکنان این منطقه بیشتر، با کارخانه‌ها همسایه‌اند، به همین خاطر از دود و سروصدا کلافه‌اند.

## مشکلات آموزشی

داود فیروزی، محصل در مورد مشکلات تحصیلی، می‌گوید: - در جنوب غربی تهران مدرسه‌های موجود پاسخگوی ۱۵۰ هزار دانش آموز ساکن ای منطقه نیست. بگذریم که معمولاً معلم هم ندارند، در مورد دبیرستانها هم بهتر است چیزی نگوئیم. چون آنها هم وضع بهتری ندارند. به همین دلیل پدر و مادرها بخاطر هزینه سنگین رفت و آمد فرزندان شان به مناطق دورتر، با مشکلاتی روبرو هستند.

## ۳. تی. بست

معتبرترین و موفقترین روش آموزش انگلیسی از راه دور در هر نقطه ایران که هستید با

## ۳. تی. بست

انگلیسی یاد بگیرید انگلیس را در

## مؤسسه BEST

بخوانید و برای ورود بدانگاه نیازی بدوره زبان نخواهد داشت.

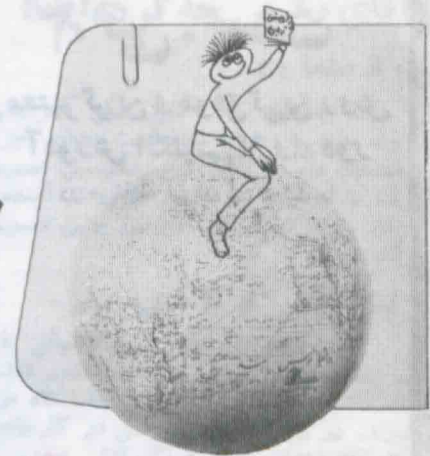
## فقط کافیت با ما مکاتبه کنید

مکالمه - گرامر - تافل - لور کمبریج - خردسالان - تجدیدی - تقویتی

## مؤسسه انگلیسی

## BEST

جاده قدیم شمیران جنب پمپ بنزین داودی به داخل صفا



# با خواندن تعریفات مقلما جمله چیست، گزاره چیست

دو اصطلاح باید رفت. «گزاره» کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده به وسیله آن، مطلب اصلی خود را بیان می‌دارد. گزاره معمولا فعل یا گروه فعلی است.» (ص ۷)

قسمت اول این تعریف که چیزی را روشن نمی‌کند. «هسته جمله» یعنی چه؟ یعنی: وسط جمله؟ مغز جمله؟ اول جمله؟ آخر جمله؟ اصل جمله، مرکز جمله؟ معلوم نیست.

قسمت دوم تعریف نیز روشن نیست چون دانش آموز نه مفهوم «فعل» را قبلا فرا گرفته است، و نه مفهوم «گروه فعلی» را. تا اینجا گوینده مطلب اصلی خود را بوسیله یک یا چند جمله بیان می‌کند. و یک یا چند «جمله» که «گزاره» نیست. مگر نه اینکه در تعریف جمله اشاره شده بود که «گزاره» باید جزئی از جمله باشد؟! پس تا اینجا از «جمله»

چیزی نفهمیدیم و از «گزاره» هم که شناخت جمله بستگی به دانستن مفهوم آن داشت، چیزی سر در نیاوردیم. باقی می‌ماند «نهاد» که در تعریف آن آمده است:

«نهاد کلمه یا گروهی از کلمات است که در ساختمان جمله همراه گزاره می‌آید و انجام یافتن مفهوم گزاره را عملی می‌کند. یعنی موجب عملی شدن مفهوم گزاره می‌شود. نهاد از ضمیر یا گروه اسمی تشکیل می‌شود.» (ص ۷)

می‌بینید که مجهول دیگری به مجهولات اضافه شد و از تعریف نهاد هم روزنه نوری پیدا نشد. بدین ترتیب فهم «نهاد» موقوف به دانستن جمله و گزاره، و فهم جمله، موقوف به دانستن علوم غریبه و نه دانستن جمله، و فهم «جمله» موقوف به دانستن نهاد و گزاره

می‌شود. و لابد فهم خواننده نیز موقوف به دانستن علوم غریبه و آشنائی با رمل و اسطرلاب می‌گردد تا بتواند به کشف مجهولات بپردازد. تازه توجه داشته باشید که ضمن تعریف این سه اصطلاح، پای اصطلاحاتی دیگر از قبیل فعل، گروه فعلی، ضمیر، اسم، گروه اسمی نیز میان آمده، که خود مجهولات پیش از مجهولاتند؛ و مصیبت وقتی کامل می‌شود که خدای ناکرده، دانش آموزان در سالهای قبل با بعضی از این اصطلاحات آشنا شده باشند، که این آشنائی نه تنها سرسوزنی راهگشایشان نیست، بلکه گره مشکل را کورتر می‌کند. چرا که در مقدمه کتاب آمده است: اصطلاحات قدیم تاجائی که ممکن بوده حفظ شده ولی همه از نو تعریف شده است.» (ص ۵)

## کشتی بر خشک راندن

می‌بینید که این نوگرایی مشعشعانه در تعریف، چه بلایی بر سر تعریفا آورده است؛ و چرا جای تفاخر و نازش نباشد، که کس تاکنون چنین بندبازی محیرالعقولی بر رشته طناب تعریف نکرده است، که اینان! و بهانه این بندبازی چیست؟ سرنگون کردن علم منطق ارسطویی و افراستن علم علوم جدید؛ (مقدمه صفحه ۵) که دانش آموزان بیچاره خواه ناخواه باید زیر آن سینه بزنند.

آخر آگر «امروزه در بسیاری از علوم و از آن جمله در زبان شناسی اجزائی از یک مجموعه را که وابسته به هم‌اند در رابطه با هم تعریف می‌کنند» (مقدمه صفحه ۵)، دانش آموزی که می‌خواهد دستور زبان فارسی یاد بگیرد، چه گناهی کرده است که به جرم آن باید در دهلیزهای خالی و خم اندر خم این کتاب به عیب سرگردان شود؟ و معلم

بیچاره چه گناهی مرتکب شده است که در هر جلسه درس بیش از جلسه قبل باید در قیافه بهت زده و متعجب شاگردان بخواند که کارش بی‌ثمر، و اشتر بر آب و کشتی بر خشک راندن است؟

برای دادن نمونه‌هایی از این دست، لازم نیست کتاب را برای جستجو ورق بزنیم هر معنی را که بخوانید مطلب از همین قرار است. تعریفهای نا مفهوم و نارسا، و عدم شکل گرفتگی و تشخیص اصطلاحات در ذهن مؤلفان، اغلب باعث خلط مفاهیم و اصطلاحات در یکدیگر می‌گردد و دریافت تفاوت دقیق میان آنها را دشوار می‌کند. مثلا معلوم نیست چه وجه تمایزی میان «گزاره» و «فعل» وجود دارد. یا «مفعول» و «متمم مفعولی» چه فرقی با هم دارند. اگر هر دو یکی است پس چرا، ضمن مطالب، گاهی این و گاهی آن به کار می‌رود و اگر با هم اختلاف دارند این تفاوت و اختلاف در کجاست؟ در همان صفحه ۷ در دنبال تعریفهای مبهم و نارسای جمله، نهاد، گزاره، بعد از ذکر جمله «پرویز می‌رود» آمده است:

«گزاره در مثال بالا فعل است. می‌دانیم که فعل از ماده (بن) و شناسه تشکیل شده است. حال آگر «پرویز» را که نهاد است از جمله بالا حذف کنیم، گزاره به تنهایی باقی می‌ماند؛ می‌رود. این گزاره نیز به تنهایی جمله کاملی است و شناسه فعل، نقش نهاد را در آن به عهده گرفته است.» (ص ۷ و ۸)

از مطالب فوق نتایج زیر بدست می‌آید:

۱- می‌رود = جمله، فعل، گزاره

۲- می‌رود = ماده + شناسه

در دنباله مطالب فوق می‌خوانیم: «نهاد اجزائی همان شناسه است که در ساختمان هر جمله وجود دارد.» (ص ۸) اینکه گفته شده است شناسه در ساختمان هر جمله وجود دارد، هم خودش مبهم است

و هم مطالب قبل از خود را مبهم می‌کند. چون لابد حکمتی در کار بوده است که گفته شده شناسه در ساختمان «هر جمله» وجود دارد و نه در ساختمان «هر فعل». اما یکی از انواع جمله در این کتاب «جمله‌های اسمی» است مانند: «توقف ممنوع»، «من فریدون» که درباره آنها گفته شده است فعلی به همراه ندارند و از این رو شناسه‌ای نیز همراه آنها نیست (صفحه ۱۳ و ۱۴) که البته این مطلب، مطلب قبلی را که «شناسه در ساختمان هر جمله وجود دارد» نفی می‌کند.

حالا برویم سراغ بقیه مطلب تا ببینیم بالاخره آیا معلوم می‌شود «فعل» و «گزاره» با هم چه فرقی دارند یا نه.

## تفاوت فعل و گزاره

در جدولی که در صفحه ۸ کشیده شده است، سه «جمله» و از جمله «پرویز می‌رود» تجزیه شده است به «پرویز» که نهاد است و «می‌رود» که گزاره و شناسه است. و در جدول دیگری در صفحه ۹ کاملا مشخص شده است که در فعل «می‌رود»:

می‌رو = گزاره  
د = شناسه

است. یادآوری کنم که قبل از این جدول توضیح داده شده است که در جملات: «من یا اتومبیل رفتم» و «من یا اتومبیل به‌خانه رفتم» کلمات «با اتومبیل» و «با اتومبیل به‌خانه» متمم گزاره هستند و نه چنانکه، می‌پنداشتیم متمم فعل. حالا نتایج بدست آمده را دوباره می‌نویسیم تا بالاخره شاید تفاوت میان فعل و گزاره را دریابیم.

۱- می‌رود = جمله، فعل، گزاره

۲- می‌رود = ماده + شناسه

۳- می‌رود = گزاره + شناسه  
این نتایج را مقایسه کنید. از جمله چیزهایی که می‌توان از آنها نتیجه گرفت این است:

# کلماتی کتاب، بالاخره معلوم نمیشود چیست، فعل چیست، ماده چیست؟

یافته‌اند. در این مورد غالباً مضاف اسمی است که از فعل مشتق شده یا اسمی است که دلالت بر انجام دادن عملی می‌کند: مرگ انسان → انسان می‌میرد. پرواز مرغ → مرغ می‌پرد. فعل این جمله‌ها معمولاً ناگذر است.

از این عبارت دانش‌آموز سال دوم متوسطه عمومی چه می‌فهمد؟ گیرم که حقیر و شاگردان سال دوم متوسطه عمومی در شمار گران عالمیم. خدای را ای مسئولان محترم سازمان کتابهای درسی شما خود مقصود این کنگران خواب دیده را چگونه درمی‌یابید؟

شاید بعضی تاملاتی که درباره زبان فارسی امروز شده است، در حوزه علم زبان‌شناسی قابل توجه و بحث باشد. اما این تاملات اولاً به عنوان درس‌دستور زبان فارسی مفید هیچ فایده‌ای نیست. ثانیاً چون تحقیق کافی و همه‌جانبه در آنها به عمل نیامده است، اغلب صحت آنها مورد تردید است. و قواعد مسلم و قابل تعمیمی نمی‌توان از آنها استخراج کرد. مثلاً در مورد «افعال بی‌قاعده» که منظور افعالی است که پس از افزودن نشانه ماضی به ماده مضارع دچار تغییرات صوتی می‌گردند، اولاً بسیاری از فعلهای ذکر شده مانند: تافتن، آختن، یاختن، توختن و نظایر آن، در زبان فارسی امروز از رواج افتاده و متروک شده است. و بنابراین باز این سؤال پیش می‌آید که غرض از دوره معین که این دستور به آن پرداخته کدام است؟ ثانیاً قواعدی که درباره تغییر اصوات این فعلها پس از تبدیل از مضارع به ماضی بدست داده شده است، چه فایده‌ای برای دانش‌آموز دارد؟

داده و چیزی که «بستن» بر آن واقع شده «پنجره» است. از اصطلاح «جهت» که نه لازم است و نه مفهومی که برای آن تعریف شده، متناسب می‌گذریم و با تعریف گنگی هم که برای فعل «گذرا» آمده است، کاری نداریم. از مطالب نقل شده می‌توان حدس زد که منظور از «متمم مفعولی» همان اصطلاح قدیمی «مفعول» است. پس اگر در جمله «علی پنجره را بست» کلمه «پنجره» متمم مفعولی است، مفعول یعنی چه؟ در کتاب تعریفی برای «مفعول» نشده است اما اصطلاح «مفعول» به دفعات در اینجا و آنجا آمده است. حال که آنچه را که ما «مفعول» می‌نمیداشتیم مفعول نیست و تعریفی جدید هم از آن نداریم، پس وقتی ضمن مطالب کتاب به این کلمه ناشناس برمی‌خوریم، تکلیفمان چیست؟ مثلاً وقتی بدنبال همان مطالب می‌خوانیم: «... در جمله نخست (پنجره بسته شد) پنجره نهاد است ولی نمی‌توان گفت که الزاماً مفعول نیز هست...» منظور از «مفعول» چیست؟ آیا منظور همان متمم مفعولی است؟ وقتی منظور از مفعول روشن نشده است، اصطلاح متمم مفعولی چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ دست دانش‌آموز را می‌گیرید و می‌کشید و در قلب ظلمات رهایشان می‌کنید. آخر شما خنجر راهید یا غول بیابانی؟

## در اقسام اضافه

در صفحه ۱۴۷ ذیل بحث انواع اضافه آمده است: اضافه تعلق به دسته‌های زیر تقسیم می‌شود: ۱- مضاف، گزاره و مضاف‌الیه، نهاد یک جمله تبدیل

گروه فعلی «می‌روم» وابسته نیست. لاید اگر بود در جدول ثبت می‌شد. بنده که عاقلم قد نمی‌دهد که چرا «نمی» وابسته است، و «می» وابسته نیست. در کتاب هم که هیچ دلیلی ذکر نشده است. زیر جدول را بخوانیم شاید روزنه نوری گشوده شود:

«اصطلاح گروه فعلی را با فعل نباید اشتباه کرد. در گروه فعلی معمولاً بیش از یک فعل صرف شده وجود ندارد و بقیه کلمه‌هایی که همراه آن هستند وابسته این فعل صرف شده به شمار می‌روند و تنها این جزء صرف شده فعل نامیده می‌شود.» (ص ۴۹)

بالاخره که چه؟ منظور از «گروه فعلی»، «فعل»، «گزاره»، «ماده»، «هسته» چیست؟ در صفحه ۴۳ آمده است:

«چگونگی رابطه فعل را

وابسته	هسته	شناسه
	رو	م
	رفت	م
نمی	رو	م

با نهاد خود، «جهت» می‌گویند. فعلهای فارسی دارای دو جهت است. الف - اگر نتیجه عمل در نهاد باقی نماند و به کلمه دیگری برسد فعل «گذرا» نامیده می‌شود: علی پنجره را بست. در این جمله «علی» نهاد است، اما فعل بستن به کلمه دیگری نیز نیاز دارد که آن را «متمم مفعولی» می‌گوئیم، که فعل «بستن» آن را الزاماً به دنبال خود آورده است. به تعبیر دیگر در عالم خارج عمل فعل «بستن» را علی انجام

□ «می‌رو» (در فعل می‌رود) = ماده = گزاره □ «می‌رود» = فعل = گزاره = جمله پیداست که نتیجه قانع کننده‌ای بدست نمی‌آید و بالاخره معلوم نمی‌شود واقعا جمله چیست؟ گزاره چیست؟ فعل چیست؟ ماده چیست؟

دنبال تعریف فعل کتاب را ورق می‌زنیم. بحث مستقلی بنام «فعل» وجود ندارد اما در صفحه ۲۹ مبحثی تحت عنوان «گروه فعلی» آمده است. می‌خوانیم:

«گروه فعلی به کلمه یا گروه کلماتی گفته می‌شود که هسته آنها یک فعل است و اجزای دیگر، وابسته آن هستند: می‌روم، رفتم. نمی‌روم» و بعد در جدولی این گروههای فعلی از هم تفکیک شده‌اند:

وابسته	هسته	شناسه
	رو	م
	رفت	م
نمی	رو	م

از این جدول می‌فهمیم که «رو» و «رفت»، «هسته» هستند. خوب پس اصطلاح «ماده» که در صفحه ۷ آمده بود، و نیز دو اصطلاح «ماده ماضی» و «ماده مضارع» که در صفحه ۳۵ آمده است، با «هسته» فرق دارند یا یکی هستند؟ اگر یکی است چرا در اینجا این و در آنجا، آن، بکار می‌رود؟ از این جدول یک مطلب دیگر هم می‌فهمیم. و آن اینکه «نمی» در گروه فعلی «نمی-روم» وابسته است. اما «می» در

● اصطلاح «فعل گذرا» بدون ذکر مأخذ از نوشته‌های دکتر «خانلری» گرفته شده است

● در کتاب از «مفعول» تعریف نشده است، اما اصطلاح «مفعول» بارها این جا و آنجا

آمده است



● تفاوت ادعائی این کتاب، بنا بر مقدمه اش، با دیگر کتابها، بی وجه است

● مطالبی که در مقدمه‌ی کتاب آمده است، در مقدمه‌ی دستور زبان دکتر

خانلری نیز هست

● با خواندن هر تعریف کتاب، مجهول یا مجهولهای به ندانسته‌های

آدمی افزوده می‌شود

بخصوص که گاهی در مقابل شش مصداق برای قاعده، پنج استثناء وجود دارد.<sup>۱</sup>

در صفحه ۱۳ ذیل عنوان «جمله‌های اسمی»، آمده است که در جمله‌هایی مانند: توقف ممنوع، اینجا تهران، ساعت دوازده، یک نهاد وجود دارد که همیشه اسم یا ضمیر سوم شخص است، و یک گزاره که تنها یک کلمه یا یک گروه است و فعلی به همراه ندارد و از این‌رو شناسه‌ای نیز همراه آن نیست.

بگذریم که مفهوم گزاره از قبل نامفهوم مانده است، اما در اینجا کدامیک از کلمات «توقف»، «اینجا»، «ساعت» ضمیر سوم شخص است؟ در جدولی هم که در همین صفحه رسم شده و مثالهای متعددی در مورد جمله‌های اسمی آمده است، در هیچیک ضمیر سوم شخص وجود ندارد. بنابراین یا باید موضوع بالا بی‌وجه باشد، یا آنکه ضمیر سوم شخص چیزی غیر از «او» و «ایشان» و آنها باشد؛ که اگر چنین است پس ضمیر سوم شخص یعنی چه؟

در صفحه بعد آمده است «چنان که می‌بینیم شخص جمله‌های اسمی سوم شخص است، جز در موارد استثنایی مانند: من فریدون، که معمولا به هنگام معرفی حضوری یا تلفنی به کار می‌رود» (ص ۱۴).

اگر زبان فارسی امروز

مورد تحقیق است، اظهار نظر درباره اینکه شخص اینگونه جمله‌های به اصطلاح «اسمی» سوم شخص است و گاهی اول شخص (من فریدون) درست و قطعی نیست چون مثلا در شعر زیر این شخص ضمیر دوم شخص است: «در بلندپایا، ما... تو شگرف، تورها، و برازنده خاک».

و البته نمونه‌هایی از این دست منحصر به فرد نیست. باز در همین صفحه ۱۴ در ذیل عنوان «جمله‌های سه جزئی» آمده است:

«در میان کلمات زبان معمولا اسم و صفت، مسند واقع می‌شوند:

هوشنگ زیرک است «مسند صفت است»

هوشنگ معلم است «مسند اسم است».

«معلم» اسم نیست و صفت است. اسم فاعل عربی، در زبان فارسی همان صفت فاعلی است. دلیلی که برای اسم بودن معلم آورده شده است قانع کننده نیست.

در زبان فارسی معاصر، همانطور که امکان دارد بگوئیم «هوشنگ زیرکتر از بابک است»، می‌گوئیم «هوشنگ معلمتر از بابک است» و نیز می‌گوئیم «هوشنگ خیلی معلم است». مگر شما در این دستور تکیه بر زبان فارسی امروز ندارید؟ و مگر تمام ساختهای زبان را بدون انتخاب و تجویز مورد توجه قرار نداده‌اید؟

از اینجا گذشته در زبان نظم و نثر کلاسیک فارسی علامت صفت تفضیلی یعنی «تر» حتی به آخر اسم هم اضافه شده است. مثلا نگاه کنید به کلمات «من تر»، «سومین تر»، «آهن تر» و جز آن، در یکی از غزلیات مولوی به مطلع: در دو چشم من نشین ای آنکه از من من تری تا قمر را وانمایم کز قمر روشن- تری

باز از اینها هم که بگذریم در خود کتاب (صفحه ۱۲۹) صفت به «صفت سنجش پذیر» و «صفت سنجش ناپذیر» تقسیم شده است و به آن اعتبار هم میتوان «معلم» را صفت سنجش ناپذیر شمرد که باز صفت است نه اسم.

### جمله‌های چهار جزئی

در صفحه ۱۵ ذیل عنوان «جمله‌های چهار جزئی» پس از ذکر جمله‌های: خنده اش گرفت. خوابم می‌برد، لجنش می‌گیرد، سردش نمی‌شود، چنین می‌خوانیم: «این جمله‌ها دارای نهاد نیستند و از این‌رو «جمله‌های غیر شخصی» نامیده می‌شوند.» واضح است که این اظهار نظر فقط با توجه به ساختمان ظاهری جمله‌های فوق قابل قبول است و گرنه از نظر معنی «شخص» همه جمله‌های فوق معلوم و در حکم نهاد جمله است. اما در

صفحه ۲۵ جمله‌هایی نظیر: انسان تصور می‌کند. آدم خیال می‌کند. شخص گمان می‌کند، نیز در شمار «جمله‌های غیر شخصی» محسوب شده است. حال آنکه در ساختمان این جمله‌ها نهاد وجود دارد و از نظر معنی است که «شخص» آنها مشخص نیست. بنابراین نمی توان این دو نوع جمله را که در یکی فقط توجه به ساختمان ظاهری جمله - صرف نظر از معنی - و درگیری فقط توجه به معنی و مفهوم جمله - صرف نظر از ساختمان ظاهری جمله شده است تحت یک اصطلاح واحد درآورد.

در صفحه ۴۴ سه جمله آمده است که با سه جمله دیگر مقایسه شده است و نتیجه جیبی از آن گرفته شده است. برای اختصار یک جمله از هر گروه را نقل می‌کنیم:

«آزدها به دست فریدون کشته شد»

در زیر این جمله توضیح داده‌اند که در جمله بالا «فریدون» که بعد از «به دست» آمده است، متممی است که به ظاهر، کننده کار را نشان می‌دهد. اما در جمله زیر اسمی که بعد از اینگونه کلمات (منظور «به دست» است) آمده متممی است که وسیله و واسطه عمل فعل را نشان می‌دهد:

«ما می‌توانیم به دست

● راستی مسئولان سازمان کتابهای درسی، مقصود این کنگان را چگونه درمی‌یابند؟

● نپذیرفتن اصطلاح فعل مجهول، چه مشکلی از مشکلات دستور زبان فارسی را حل میکند.

# در تعریف اصطلاحات قدیمی و جدید کتاب، چیزی که عمومیت دارد، نامفهوم بودن آنهاست

● گناه دانش آموزیکه خواستار آموختن دستور زبان فارسی است، چیست که بیادافره آن بایست در دهلیزهای خالی و خم اندر خم این کتاب به عبث سرگردان شود؟

● تفاوت «مفعول» و «متمم مفعولی» اگر یکی است، چرا گاه بجای یکدیگر بکار میروند و اگر متفاوتند، تفاوتشان در کجاست

تفاوتشان در کجاست

نماینده شرکت، این کار را انجام دهیم.

و بعد نتیجه گرفته اند: «با توجه به مثال اخیر می توان نتیجه گرفت که در مثال اول نیز کلیه ای که بعد از «به دست» آمده است در حقیقت وسیله و واسطه انجام یافتن فعل را نشان می دهد و نباید آن را فاعل دانست» (ص ۴۵)

واقعا که «از قیاست خنده آمد خلقی را»، این دو جمله نه از نظر ساختمان و نه از نظر فعل که قسمت اصلی جمله است، شباهتی با هم ندارند که با مقایسه آنها بتوان به نتیجه ای مشترک رسید. در جمله «ازدها به دست فریدون گشته شد» «فریدون» فاعل نیست. متمم فعل است. قبول اصطلاح «فعل مجهول» این فایده را دارد که مفهوم این جمله را جدا از ساختمان نحوی جمله، در خارج از زبان، بفهمیم. «ازدها» در این جمله «نهاد» است و نقش مستدالیه دارد که فعل «گشته شدن» به آن نسبت داده شده است. اما در عالم واقع - جدا از ساختمان نحوی جمله - مفعول است. در جمله «ما می توانیم...» «ما» نهاد جمله است، اما در خارج «مفعول» نیست، فاعل است. و نیز «نماینده شرکت» در جمله نقش «متمم فعل» دارد. اما مانند «فریدون» در عالم خارج فاعل نیست بلکه وسیله انجام فعلی است که ما می خواهیم انجام بدهیم. اگر «فریدون» را فاعل فعل می دانند، جدا از ساختمان جمله و در عالم خارج است. اگر مولفان زبان را به عنوان دستگامی مستقل از عالم خارج فرض کرده اند و باین

مناسبت «نماینده شرکت» و «فریدون» را دارای يك نقش می دانند که در این بحثی نیست. در دستور زبان دکتر خانلری هم این دو در ساختمان دو جمله مورد مثال نقشی واحد از نظر نحوی به عهده دارند. و در عالم خارج هم که جدا از ساختمان نحوی جمله کسی شك ندارد که در واقع «فریدون» «ازدها» را گشته است. پس منظور از آن قیاس ثابت کردن چه نکته است؟ اینکه در عالم واقع فریدون ازدها را نکشته است؟

با قبول نکردن اصطلاح «فعل مجهول» چه مشکلی از مشکلات دستور زبان فارسی حل می شود جز آنکه مطالب غیر منطقی و نامفهوم تر شود؟ مثلاً در صفحه ۶۵ در مورد ماضی کامل (یعنی ماضی نقلی) آمده است: «ماضی کامل یا نقلی از صفت مفعول فعل مورد نظر با کمک فعل بودن (ام، ای، است، ایم، اید، اند) که به دنبال آنها می آید ساخته می شود.» و بعد ضمن موارد استعمال این فعل نوشته اند:

«برای بیان وقایعی در گذشته کاملاً سپری شده به کار می رود... این کتاب در قرن ششم نوشته شده است» (ص ۶۱) اگر دانش آموزی پرسد در فعل ماضی نقلی «نوشته شده است»، «شده» از کجا آمده است، چه جوابی باید داد؟

کمتر صفحه ای از این کتاب خالی از ابهام و اشکال است، نقل همه آنها وقت و حوصله بسیار می خواهد. آنچه نقل شد جز مشت از خروار نیست. تازه اگر بخواهیم

ملاحظاتی بشویم، نثر این کتاب دستور زبان، کم تماشائی نیست. مثلاً در صفحه ۱۱ بعد از نقل چهار جمله پرویز نشست، پرویز خوب است، پرویز پیر شد، پرویز کشته شد، نوشته اند: «... کلمه پرویز در هر چهار جمله بالانهاد است ولی از نظر معنایی سه حالت یا سه پدیده متفاوت را عهده دار شده است.»

در صفحه ۱۵ نوشته اند: «حذف هیچ يك از اجزای جمله های فوق امکان پذیر نیستند» در صفحه ۲۴ نوشته اند: «هرگاه چند نفر متوجه گوینده باشند و گوینده بخواهد یکی از آنها را مورد خطاب قرار دهد، با اشاره حسی می گوید: تویبا.»

در صفحه ۴۳ نوشته اند: «هرگاه فعل علاوه بر نهاد به کلمه دیگری نیاز نداشته باشند...»

من نمی دانم که چه انگیزه ای مسئولان سازمان کتابهای درسی را به انتخاب و تجویز چنین کتابی به عنوان کتاب درسی، سبب شده است؛ اما به حکم تجربه می دانم که این کتاب جز اتلاف وقت دانش آموز هیچ ثمری ندارد. کتاب درسی نوشتن کار سهل و ساده ای نیست که بنیست هر نااهلی بسپارندش. در اینجا پای دانش آموزان يك کشور در میان است و بعد هم پای آینده يك کشور. زبان فارسی سند و پشتوانه زبان و فرهنگ و ملیت ماست. کسی که دستور زبان فارسی می نویسد، نه تنها در برابر دانش آموزان، بلکه در برابر این زبان گسترده و میراث عظیم فرهنگی

آن مسئولیت دارد. چنین امر خطیری را نباید مثل اشتر افسار رها شده ای در معبر عام رها کرد تا هر کس از گرد راه رسید، افسارش را بدست بگیرد و راه ببفتد. گیرم که این کس صوتکی هم شنیده، و بی خبر از گفت خود چون طولیان ترجمان شده باشد.

۱- مطلب جدیدی نیست. سالها پیش از این، چنین موضوعی را در باره زبان شناسی ایستای statique در کتاب «زبان شناسی و زبان فارسی» نوشته دکتر خانلری خوانده ایم. نگاه کنید به صفحه ۶۱ همین کتاب - انتشارات امیر کبیر - سال ۱۳۴۳.

۲- نگاه کنید به صفحه ۸۷ کتاب دستور مورد بحث. ۳- ص ۴ کتاب مورد بحث.

۴- صفحه پنج همان کتاب.

۵- دستور زبان فارسی برای سال اول دبیرستانها - تألیف دکتر خانلری - صفحه دوم مقدمه.

۶- اصطلاح «فعل گذرا» نیز از دکتر خانلری گرفته شده است. در جلد دوم تاریخ زبان فارسی آمده است: «فعل را از این نظر که اثر آن از فاعل بگذرد و به مفعول برسد، یا تنها متوجه فاعل باشد به دو نوع متعدی «گذرا» و لازم هستیم می کنند. صفحه ۳۲۵ سطر دوم.

۷- صفحه ۳۳ کتاب. ۸- صفحه ۳۵ بخش پنج قسمت ب.

۹- حجم سبز - سهراب سپهری - صفحه ۸.





● نصرت رحمانی

دارد ولی در ارزشیابی شعر جوان هیچگاه نباید بر این گروه تکیه کرد. حتی دفترهای گاه و بیگاه که از این گروه انتشار می‌یابد، ملاکی برای ارزشیابی شعر جوان ما نیست.

آنچه که مسلم است با تغییر در بنیادها، این تب و تاب و کوران فروکش خواهد کرد و بصورت یکی از فصل‌های میرای هنری از آن یاد خواهیم کرد و اینک که حساب شاعر جوان و شعر جوان امروز ایران را از پوشش‌های کاذب جدا کردیم می‌توانیم به‌اشاراتی تفاوت‌های شعر جوان را با شعر نسل‌پیش و موقع شاعر دو نسل را مشخص کنیم.

جای مشخص سرقت‌های ادبی

شاعران جوان به نسل قبل از خود بی اعتماد و بی‌اعتقاد شده‌اند، در میراث شعری که به شاعران جوان رسیده، سرقت‌های ادبی جای مشخصی دارد، سرقت‌هایی که به نام شاعران و در کتابهای آنان به ثبت «کتابخانه ملی» رسیده است! این سرقت‌ها گاه چنان وحشتناک است که انسان شرم دارد بازگوید. شاعران نسل پیش با آشنائی با شعر بیگانه، خود را در کتف رفتن (نه بهره‌برداری و درک کردن آن در جهت زندگی دادن محرک به شعر) آثار این و آن آزاد می‌دیدند، چون کسی نبود که شعر شاعران «گنم» را بشناسد (نمونه بارز این قبیل سرقت‌ها وسیله مرادی غواص نام بعمل آمد و معلوم نبود اگر دکتر شفعی گدگنی دیوان حزین لاهیجی را کشف نمی‌کرد چه بر سر بقیه اشعارش وسیله سارق‌الشرعی نامی می‌آمد).

شاعر جوان امروز رودر روی چنین شعاری ایستاده است، «شاعری» که خود را آغازگر و پایان رساننده شعر میداند اینک دیگر چون گذشته نیست.

شاعر جوانی که در این روزگار می‌سراید، با شاعر جوان چند دهه پیش تفاوت‌های بسیار دارد، او به همه کجروی‌ها شاعر نسل پیش آگاهی یافته، او در تحقیق و مطالعه خود بدین نتیجه رسیده است که تا چه پایه، شاعر به‌او و جامعه دروغ گفته و با دروغ‌زنی به شهرت رسیده است!

شاعرانی که سخن از انسان می‌گفتند و اینک خود با مردار انسان زندگی را با اشتیاق ادامه می‌دهند.

شاعران جوان نه تنها از شعر نسل خود که در شبه جزیره روشنفکران اسیر مانده است، سرخورده‌اند، بل از موقع اجتماعی شاعران، از تزلزل آنان، از بی‌مایگی و تن‌آسانی رو ترش کرده‌اند زیرا می‌بینند که این آقایان هیچ کدام پشوانه‌ای برای شعر نبوده‌اند.

خودت را تسخیر کن  
بقیه از صفحه ۱۱

بازدارنده را خنثی نکنند و بشر پی به همه نقاط ضعف و قدرت خود نبرد تا زمانی که بشر بتواند بر خود مسلط شود و حاکم بر خویش باشد، قطعا در مبارزه با طبیعت و نمودهای طبیعی پیروز نخواهد شد. رنجی که از این رهگذر بر جان بشریت سنگینی می‌کند، بخاطر آنستکه همه نمودهای هستی وجود را می‌خواهند با معیار و میزان‌های وی اندازه‌گیری کنند. در صورتیکه هیجان‌ات و عواطف و احساسات و خواسته‌ها و غرائز، به‌صورت و به‌ر کیفیت که باشد، تنها نمی‌توان بر مبنای عواطف و معیارهای مادی مورد سنجش قرار داد. عرفان شرقی، عرفان ایران دیر دارند این بزرگترین سهم در تمدن بشری است و آن همانا تسلط بر خویشتن و خود-شناسی و کف‌افس و گذشتن از بسیاری از لذات است برای پرداختن یک روح بزرگ در قالب انسانی منیع. شاید کسی بگوید که اگر از چهار روز زندگی هم لذت نبریم پس چه کنیم؟ باید گفت اگر فقط و فقط بدنبال کسب لذت و دریافت لذتی حساب‌ترا از حساب انسانی که آماده مبارزه با مشکلات و تحمل رنج برای سعادت خود و جامعه است جدا کن چه زندگی فقط لذت نیست و تو اگر بخواهی زندگی را دایم‌گوره وار فقط لذت بدانی اولین فریب را بخودت داده‌ای و اولین گام‌ها را برای دور شدن از خود و بیگانگی با خویش برداشته‌ای.

هر انسانی با همه خواسته‌ها و عواطف و نیازهای جسمی و روحی در حقیقت آئینه تمام‌نمایی است از همه نمودهایی که در هستی وجود دارد و از همین روست که فلاان فیلسوف معاصر و فیلسوفی که در قرن گذشته می‌زیسته و پیام‌هایی که عرفان ایران با خود داشته و انالحتی که حلاج می‌زده و شعله‌ای که موسی در تور می‌بیند همه و همه از انسان گفتگو می‌کند، انسانی که می‌توان آنچنان متعالی شود و انسانی که می‌تواند زیون از پای فرافتد.

با این وصف چگونه یک بشر می‌تواند چنان زندگی کند که یک حیوان و دلبستگی فقط به چیزهایی یابد که از ضروریات زیست یک حیوان است. مثلاً اینکه امروز قلم سنگینی می‌کند؟ نه!

همه در زمان حیات خود به پایان تراژدی در دنیاکی نزدیک شده‌اند، تراژدی‌ای که در سر فصل آن انزوا، رفاه، به من چکار، شاعر باید شعرش را بگوید قرار دارد.

رودر روی زندگی

شاعران جوان ما از خصلت‌های ویژه‌ای برخوردارند، خصلت‌هایی که نسل پیش یا از آنها عاری بوده‌اند و یا در برابر جذبه‌های رفاه بلعبده شده از این خصلت‌ها عادی گشته‌اند، شاعر جوان گرفتار رمانس، نسل پیش نیست، گاه ممکن است از نظر تجربه زبان شعری متأثر از نسل قبل از خود باشد، ولی به هیچ روی در بند دنبال کردن اندیشه و طرز تلقی شاعران جلوتر از خود، از شعر نیستند، این شاعر جوان خیلی کم است، خیلی نایاب است، ولی وجود دارد، ممکن است خیلی هم شهرت نداشته باشد ولی می‌بینیم که پاره‌ای از شعر-های همین دسته از شاعران اینک اشعار قشر-هائی از جامعه است.

پاره‌ای از شاعران جوان که در معادلات هنری و نقدهای متداول نمی‌کنند به واقع به زندگی روی آورده‌اند، خواندن شعرشان نیاز به مراجعه به انسکلوپدی ندارد در این‌جا حساب همه شاعران جوان فرمی، مکعبی، شعرافی و «آوانکار» را از این گروه جدا می‌کنم. شاعران جلوتر، با شهیدنمایی خود را قربانی معرفی میکنند و خاموشند و یا اگر شعر می‌گویند تنها باید آن شعر را دوستان بخوانند، دوست نزدیک هم می‌ز!

این شعرها به هیچ روی نمی‌تواند نماینده امروز شعر ایران باشد.

شاعر جوان کمتر دچار طبع آزمائی می‌شود زیرا نمی‌خواهد خود را استاد شعر معرفی کند و همه را آگاه بر این اصل سازد که همه مکاتب شعر را من تجربه کرده‌ام، در حالیکه شاعران نسل پیش برای نشان مهارت خود در ادبیات هنوز غزل و قصیده می‌گویند و با بی‌اعتنائی بر هر گونه جریان واقعی شعر و جنبش‌های دگرگونی شعر (که نجات آن را از قلمرو روش فکری به‌همراه دارد)، خود را وارث شعر معاصر می‌دانند و در این خصوص سراجاً هم می‌نویسند.

شاعران جوان می‌گویند که شعر را به مردم نزدیک کنند و در این زمینه تاکنون تجربیات درخشانی انجام شده است، شاعران جوان می‌گویند که پایگاه شعر و موقع اجتماعی شاعر را دگرگون کنند و ارزش‌ها و حیثیت از دست رفته شعر را بار دیگر بدان بازگردانند.



بقیه از صفحه ۱۷

پرجمعیت تری که رفاه نسبی کمتر است، مراجعاتشان طی تابستان خیلی بیشتر از ایام سال است.

اما در زمینه دیگر کتابخانه‌های عمومی، متأسفانه کوششی تا این حد نیست و غالب این واحدها، بدان سبب که کتاب را امانت نمی‌دهند، و خواندن کتاب مستلزم نشستن در قرائتخانه است، چندان مفید و جذاب کننده نمی‌افتند.

کتابخانه‌های دبیرستانها نیز در فعالیتهای تابستانی و پرسیاختن اوقات دانش‌آموزان رلی بعده ندارند زیرا از طرفی در بسیاری دبیرستانها اصولاً کتابخانه‌های قابل توجهی وجود ندارد. نیز در آن‌جاها که موجود است، معمولاً فعالیت چشمگیری طی سال تحصیلی هم ندارد. و بهر حال اگر فعالیتی هم شده باشد، معمولاً یکی از فعالیتهای مسئولان کتابخانه طی مدت امتحانات خرداد ماه، جمع‌آوری کتاب و پس گرفتن آنها از دانش‌آموزان است.

توسعه‌ی غول‌آسای شهرها موجب شده است که در غالب موارد نتوانیم پا به پای گسترش شهر، فضای سبز لازم را برای تفریح و گردش مردم و نیز لطافت هوا بوجود آوریم. این است که در روزهای تابستانی، پارک‌ها و گردشگاههای موجود مورد هجوم همه‌جانبه‌ی مردم واقع میشود. و بهمین سبب محیط‌های مورد بحث با شلوغی تابستانی خود، نمیتواند چندان مورد بهره‌وری کودکان و نوجوانان واقع شود. اما در مورد پارکهای بازی کودکان در بیشتر موارد، بهای چند دقیقه بازی کردن با هر کدام از وسایل بازی این نوع جاها چنان است که غالباً مردمان بی‌بضاعت و تهیدست قادر با استفاده از آنها نیستند. و تحصیل هزینه‌های چنین تفریحاتی بر بودجه‌ی خانواده‌های متوسط نیز یار است.

سی هزار شرکت کننده

برای اطلاع از فعالیتهای وزارت آموزش

و پرورش در این تابستان، باصالحی معاون اداره‌ی کل امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش تماس گرفتیم.

برابر برنامه‌های اداره‌ی کل امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش، از بیست و پنجم خردادماه تا دهم شهریور ماه امسال در اردوگاههای رامسر مستمراً اردوهای برپا می‌شود. که طی این مدت جمعا نه اردو برپا می‌گردد و از آنها هفت اردو ویژه‌ی دانش‌آموزان است و یک اردو به آموزگاران و دبیران و اردوی دیگر به تربیت بدنی و شیروخورشید سرخ اختصاص دارد.

برابر پیش‌بینی جمعا در حدود سی هزار دانش‌آموز و معلم و دبیر طی این مدت در این اردو گاه پذیرفته میشوند. که از این جمع بیش از ۲۵۰۰۰ نفرشان صرفاً دانش‌آموزند.

ترتیب انتخاب شرکت کنندگان

همه‌ساله اداره‌ی کل امور تربیتی طی دستورالعملی ضوابطی برای تشکیل دانش‌آموز به اردوها اعلام میکنند. معمولاً عدم استفاده‌ی مجدد از اردو، و ارائه‌ی فعالیت چشمگیر طی سال تحصیلی از طرف دانش‌آموز در زمینه‌های درسی، هنری، تربیت بدنی از جمله این شرایط است. در حال حاضر نیز فعالترین اعضای انجمن‌های دانش‌آموزان وابسته بسازمان جوانان رستاخیز، و اول شاگردهای مدارس و دانش‌آموزان منتخبی که در یکی از رشته‌های فوق‌الذکر، ممتاز شناخته شده‌اند، برای اعزام به اردو شانس بیشتری دارند.

در این اردوها برنامه‌های مفصل آموزشی و پرورشی و تفریحی جزء برنامه‌ها قرار دارد. و هر دوره‌ی اردو شش روز است.

اردوهای تفریحی دانشجویان

برگزاری اردوهای عمران ملی که معمولاً با شرکت دانشجویان برگزار می‌گردد، بوسیله‌ی یکی از واحدهای وابسته به نخست‌وزیری انجام

میشود. بنابراین وزارت علوم و آموزش عالی تنها در جهت برگزاری اردوهای تفریحی برای دانش‌جویان اقدام مینماید و نیز در جهت اشتراك مساعی با دانشجویانی که قصد گردش دسته‌جمعی به‌خارج از کشور را دارند.

امسال برابر برنامه از طرف وزارت علوم و آموزش عالی هشت توبت برنامه‌ی اردوی تفریحی برای دانشجویان پیش‌بینی شده است که در هر توبت در حدود هزار تن دانشجوی شرکت می‌کنند. همچنین در حدود پنج هزار تن دانشجوی در تابستان جاری قصد سفر به‌خارج از کشور جهت بازدید علمی و آموزشی تابستانی و گردش علمی را داشته‌اند. که از آنها در حدود ۹۰۰ نفر گروه گروه با پاسپورت دسته جمعی اعزام شده‌اند.

نگاهی به حاصل کار

صرفنظر از اردوهای عمران ملی که بحث و بررسی کارشان نیازمند گزارشی دیگر است، سر جمع فعالیتهای اردوئی وزارت علوم و آموزش و پرورش، در جهت جذب و جلب دانش‌جویان و دانش‌آموزان به اردوها میشود. در مقام قیاس با رقام درشت دانشجویان و دانش‌آموزان کشور، چندان چشمگیر نیست. بویژه با توجه باین که دوره‌های اردوها نیز کوتاه مدت است، طبعاً بیشترین سرگرمی کودکان، نوجوانان و جوانان ما در همان چیزهایی خلاصه میشود که ذکر شد. جز اینکه از دوسه سال پیش از این بنا بتصمیم وزارت آموزش و پرورش پاره‌ای از دبیرستانها و راهنمائی‌ها نیز طی دوره‌ی تابستانی برنامه‌های پرورشی و آموزشی دارند که بعضاً متأسفانه مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. تردیدی نیست که این معنی‌گره‌ی مفسده‌ی دیگری را همراه نداشته باشند. لاقلاً به ضایع شدن وقت گرانبهای کودکان و نوجوانان ما میانجامد. و از این رو طرح برنامه‌ای معقول و مفصل با استفاده از همکاری دستگاهها و خودیاری مردم و حزب در این زمینه مورد آرزو است.



## با ترجمه کتاب‌های بنجل، به جوان‌ها و نوجوان‌ها، ظلم نکنید

● نویسنده، ورزشکار نیست که طی چند ماه، کار کشته شود

● کتاب‌های ما کم محتوی است



### اشکال کار

● در حال حاضر بنظر شما در کار توسعه کتاب بیشتر چه مشکلی محسوس و مشهود است که بایستی رفع شود؟

چیزی که بیشتر از هر چیز آفت کتاب در ایران شده، اینست که مردم در اینجا بیش از اینکه عالم بشوند معلم شده‌اند و مولف کتاب... در حالیکه باید اول دانا شد به موضوعی بعد برایش تکلیف نوشت. یعنی بایستی آنقدر تروت عقلی اندوخته بشود که زکوة آن سهم مردم باشد و این زکوة در دو صورت و از دو راه داده میشود یکی تعلیم و یکی تالیف. برای تعلیم باید اول عالم شد و برای تالیف، مطالعه، تحقیق، کنجکاوی و مکاشفه... نویسنده ایرانی، اول کاغذهایش را مرقب می‌کند و مداد را بنمست میگیرد بعد میرود سراغ اینکه چه بنویسد؟ اینست که بیشتر کتابهای ما حجتشان بر سر اصلشان می‌چربد، و شده که یک کتاب هزار صفحه‌ای بیست صفحه مطلب خواندنی نداشته باشد.

بنظر من این گناه بیشتر از دانشگاهها سرچشمه میگیرد به شاگرد می‌گویند بسرو تر بنویس، در حالیکه هنوز در کار جمع‌آوری هم بجایی نرسیده است. به‌رحال تالیفات زیادی داریم ولی مولف نداریم، همانطور که دانشکده داریم و استاد نداریم و از همان استادهایی که شاگردان از زیر دستشان نادان بار میانند، با هوایما، اینجا آنجا می‌کشانی و همه‌جا استفاده می‌کنیم... باید معلم تربیت کرد. باید استاد آموختو باید مولف‌ساخت... چه نویسنده مثل ورزشکار نیست که ظرف مدت چند ماه کار کشته شود، حداقل باید سه‌سال زحمت بکشد.

● درباره ادبیات کودکان که اینروزها زیاد مورد توجه است چه نظری دارید آیا می‌تواند زمینه‌ای برای فردا باشد؟

اول گفتم اگر در جایی همشانه مردم راه می‌روید نشان میدهید تکلیف خودتان را در هماهنگی انجام داده‌اید ولی دلیل نیست بی‌شاهتک و پیشرو هستند. آنچه اینجا هست همه‌جاست.

شما فکر میکنید، کجای دنیا مردمی زندگی می‌کنند که چنین گرفتاریهایی راندارند مثلا از نظر اقتصادی، در کجای دنیا مردم فقط چه‌بچه میزنند، همه‌جا درگیری هست و همه‌جا آموئاله مردم از نداشتن و نبودن بلند است. از طرفی روزنامه‌نویسی واقعا هنری است و این هنر را ما در ایران کم داریم، در کار کتاب هم همینطور من فکر میکنم در ایران، در کار کتاب، کتابفروشی بیشتر از خود کتاب‌نویس از مضموم کتاب استفاده کرده و می‌کند، برای اینکه او میدانند امروز در بازار چه کتابی بکار مردم میخورد و میرود و همان کتاب را تهیه و ارائه می‌کند و کار ندارد که کلماتش درست است معانی‌اش بجاست و مطلبش مفید است یا نیست. با این تصور و تصویر به‌رحال سی - هزار جلد از یک کتاب گاهی به فروش می‌رسد. در همین روال هستند ناشرینی که در کنار خیابان کار می‌کنند ولی کتاب چاپ می‌کنند و منتشر می‌کنند و از نظر کتابشناسی در کار خود استاندند.

● شما استاد سالها برنامه مرزهای دانش را داشتید و حالا هم دارید از دیدگاه شما، برای شناخت دادن به مردم و اینکه غنای فکری بیشتری داشته باشند چه باید بکنیم؟

اول از همه جلب اعتماد مردم به آن چیزی که عرضه می‌کنید وقتی مردم نسبت به خود شما که چیزی را برایشان تدارک دیده‌اید تردید دارند، به کتاب و مجله و روزنامه و نوشته شما هم بدیده تردید نگاه نمی‌کنند فواصل بین سطرها را بیشتر می‌بینند تا سطرها و کلمات کتاب را... و این نشان بی‌اعتمادی و تردید اهل قلم و اهل کتاب نسبت به کتاب و روزنامه و مجله است. در همین برنامه که اشاره کردید خیلی مطالب مطرح شد که جنبه علمی هم داشت ولی سعی میشد طوری ارائه شود که درخور فهم مردم باشد یاد می‌آید، یکبار دکتری از مشهد برام نوشته بود، نوکر من که در مطب من کار می‌کند علاقه عجیبی دارد به مسایل مربوط به «ذره» وقتی در این باب صحبت می‌کنید طوری بگویند که بیشتر و بهتر درک کنند.

با این تفاوت که آنچه ما داریم تناسبی با درخواستهای مردم مملکت ما ندارد، این‌قسمت‌های دست‌وپا شکسته با ترجمه‌های غلط که از اینجا و آنجا جمع می‌آیند چه چیزی به بچه‌ها می‌دهند؟ باید چه‌چیزی ارائه شود که متناسب زندگی بچه‌های ما باشد. برای اینکه بچه تربیت کنیم و یادش بدهیم که در ایران شرافتمند و مسلمان و مبین پرست باشد باید کتابهایشان هم در این روال باشد شما در هیچ کتاب کودکی نمی‌خوانید که نوشته باشد من صبح پا شدم، وضو گرفتم، نماز خواندم رقم پیش پدر و مادرم همه وقتی بیدار میشوند دست و صورت خود را می‌شویند و بعضی وقتها هم می‌روند کلیسا... و افسانه‌هایمان... سگ کوچولو گریه کوچولو، اردک‌تنبل... و از این حرفهاست. در حالیکه در هزاران هزار خانواده ایرانی سگ نگه‌نمی‌دارند با احتمال اینکه نجس است... بله هستند ملت‌هایی که سگ و گربه را در خانه خود نگه‌نمی‌دارند و آنهم به تعبیراتی برای خودشان و هیچ‌جا از یک بچه خوک اینهمه تجلیل نمی‌شود بنظر من این تربیت مناسب نیست، سازگار نیست. باید داستان‌هایی بنویسیم که با زندگی ما تناسب داشته باشد مردم آب ندارند، حرف رودخانه را برای چه می‌زنید؟ وقتی سراسر ایران ریگزار است از جنگل چه صحبتی دارید؟... داستانها باید، داستان‌هایی باشد که زندگی شاد سه‌هزار ساله‌ای را که بر ملت ما گذشته است بازگو کند و گرنه، منظره‌های دل‌آرای انگلستان و فرانسه و اسپانیا را برخ کشیدن چه فایده‌ای دارد.

هنوز در تهران خانواده‌هایی هستند که افرادی در جمع یک اتاق دارند، اینها سختی را در کنار خود و در دستهای خود دارند باید طوری تربیتشان کنیم که مریض نشوند، احساس شکست نکنند و بفکر سازندگی آینده بهتر باشند...

# گذر «لوطی صالح»: شاید این زمستان فرو ریزد

ای فلک، ای چرخ گردون خانه ویرانه تو کردی  
این چنین بیگانه از اقوام و خویشانم، تو کردی  
اهل هر ملک دگر بودم به این خواری نبودم  
فتنه در کارم زدی، از اهل تهرانم، تو کردی  
صدای غم گرفته رهگذر آخر شب،  
سکوت سنگین گذر را می شکند، از پس کوچه-  
های خاک گرفته می گذرد، به هشتی ویران  
خانه ها میریزد و پس از بر خورد باشیبه پنجره ها  
و «ارسی» های شکسته، به خاطره ها می پیوندد.  
«گذر لوطی صالح» در سکوت شبنگاهی  
خود غرق است، و ویرانی قابودی، هر لحظه  
بالهای خود را بیشتر بر سر این محله قدیمی  
تهران می گستراند....

## سرگل تهران دیروز

روزگاری تهران فقط چهار محله و هشت  
دروازه و به تعداد سوره های قرآن یعنی ۱۱۴  
برج و بارو داشت ساکنان این شهر از ۲۵ هزار  
نفر تجاوز نمی کردند و آنچنان با هم مانوس  
بودند که اغلب یکدیگر را می شناختند. گذر  
لوطی صالح ممتازترین محله شهر و اشرافی-  
ترین نقطه تهران بود. وقتی بیوگرافی رجال  
دوره قاجار را میخوانید، می بینید که اغلب آنها  
متولد گذر «لوطی صالح» هستند و این نشانه  
خوبی است بر اشرافی بودن این محله.

این محله که در ضلع جنوب بازار تهران  
واقع شده از یکسویه کوچه هفت تن و بازار مسگرها  
واز سوی دیگر به محله ارمنی ها و از جبهی  
دیگر به بازارچه سعادت و بازار عباس آباد،  
محدود است. تاریخ ایجاد این محله بدرستی  
معلوم نیست، اما بخاطر نامش میتوان آنرا از  
محللات نوساز دوره آغامحمدخان قاجار دانست.  
زیرا «لوطی صالح» از درباریان آغامحمدخان و  
کارش دلکمی و تقلیدگری بود.

این محله ماجراهای فراوان بخود دیده،  
روزهای پر نشیب و فرازی را پشت سر گذاشته  
و مردمش حوادث تاریخی فراوانی آفریده اند.  
معروفترین ماجرائی که این محله شاهد آن  
بوده، حادثه قتل گریبایدوف سفیر و کارکنان  
سفارتخانه روسیه تزاری در زمان فتحعلی شاه  
قاجار است.

پس از خاتمه جنگ ایران و روس  
گریبایدوف بعنوان سفیر روسیه به ایران آمد و  
در باغ ایلچی که در گذرگاه لوطی صالح قرار  
داشت، بزندگی پرداخت، او از ابتدای ورود  
رفتار بدی را پیشه کرده بود و به اذیت و آزار



● گذر لوطی صالح، سرگل محله‌های تهران دیروز، قتلگاه  
 «گریبایدوف» وزیر مختار روسیه تزاری است

● آغا محمدخان فرمان داد تا بینی، گوشها و لب «لوطی صالح»  
 را ببرند



ایرانیان می‌پرداخت. به تمام خانه‌ها سرکشی میکرد و اگر در خانه‌ای کتیز یا غلامی از اتباع روس وجود داشت، آن غلام یا کتیز را با خود به سفارتخانه میبرد.

او روزی بخانه اللهبیارخان آصفالدوله صدراعظم فتحعلی شاه رفت و چند تن از زنان او را که از اهالی گرجستان بودند، به سفارت-خانه روس برد و پیغام داد که قصد دارد این زنان را پروسیه بفرستد.

اللبیارخان آصفالدوله شکایت به میرزا مسیح مجتهد برد و این عالم روحانی فتوای حمله به سفارت و آزاد کردن زنان را صادر کرد. به این ترتیب مردم گذر لوطی صالح به باغ ابلجی حمله بردند و پس از کشتن سفیر و کلیه اعضای سفارتخانه زنان را آزاد کردند.

### ارزش جان لوطی صالح!

لوطی صالح که این گذر به نام او معروف شده خود دارای سرنوشت غم‌انگیزی بود. او شبی در خدمت برادر آغامحمدخان بصرف مشروب پرداخت و پس از مستی به تقلید عادات و لهجه آغامحمدخان پرداخت و کارهای او را به مسخره گرفت. خفیه نویسان و جاسوسان درباری این خبر را به آغامحمدخان رساندند و او برادر خود را احضار و بلافاصله او را اعدام کرد و سپس بدنهای لوطی صالح فرستاد. آغا محمدخان مردی بسیار خسیس و مالدوست بود وقتی لوطی صالح را بحضور او آوردند، او را مخاطب قرار داد و گفت: شنیده‌ام که تو ۱۲ هزار تومان پول نقد داری، اگر میخواهی از جانت بگذرم فوراً این پول را بمن ببخش. لوطی صالح شناسانه بخانه آمد، اموالش را جمع کرد و کلیه زندگی خود را حراج کرد و جمعا ۸ هزار تومان پول نقد فراهم نمود و بخدمت شاه رفت. آغامحمدخان وقتی دید که او چهارهزار تومان کمتر از مبلغ مقرر آورده دستور داد تا بینی، لبها و دو گوش لوطی صالح را ببردند و او را از شهر بیرون کردند.

لوطی صالح از تهران یکسره به عتبات رفت و تا پایان عمر در آنجا به عبادت پرداخت، اما نامش بر پیشانی گذرش باقی ماند. این گذر امروز آخرین سالهای عمرش را می‌گذراند و بعید نیست که برف و باران زمستان آینده آن را برای همیشه بدست فراموشی بسپارد.



دو چرخه سوار  
ملی پوش ده هزار  
تومان سفته داد تا  
بتواند تمرین کند

# بازگشت پر شکوه

در ملبورن قبل از هر چیز واقع بینی «حشمت» بود که برای ما دو امتیاز آورد. مربی، اصلاً گول نخورد و خام نشد. او میدانست که اول باید گل نخورد و اینرا هم میدانست که گل نخوردن چگونه ممکن میشود. برای حشمت تمام مردان در دفاع خوب بودند اما کار چهار دفاع و نایب آقا چیز دیگری بود. اما بعد از آنکه هر مرحله حریف را خنثی کردیم چه؟ اینجا بود که پروین فرصت پیدا میکرد تا بگوید او چه دارد که دیگران ندارند. در میدانی که همه - بجز مدافعان - زیادی با توپ ور میرفتند و گاه بسود حریف توپ را لو میدادند. کاپیتن آگاه بر هر حرکت خود چون با توپ میشد بخوبی قادر بود که حالت دفاع را به حمله بدل کند. پروین در کنار کازرانی بهترین مرد میدان بود. اما لطف بازی استرالیا در اینجا نبود. بهنگام بازگشت بود که دیدیم مردم تا چه اندازه نیازمند پیروزی در هر میدان و هرزمینهای هستند. چندسالی بود که پروین و دیگران چنین ازدحامی را بخاطر خود، باور نداشتند. چرا که به چشم ندیده بودند. در بازگشت ملی پوشان همچون سرداران فاتح مورد استقبال قرار گرفتند. برای فوتبال، این مهمتر از راهیابی به جام جهانی است.



بهترین حمله  
دفاع است!  
یعنی کار  
تمام شد؟

# بختك فوتبال خود را كشتيم

لحظه برابر انتظار و پیش‌بینی خود آنرا تعقیب کردیم. پیروزی ملیون، همچون تساوی در کره، و مانند برد در هنگ‌کنگ، بیش از آنکه بخاطر ارزشهای خط حمله بوجود آید مدیون قدرت دفاع تیم ماست. در واقع جواز ورود به جام جهانی و دریافت بلیت این سفر افتخارآمیز را مردان دفاع و افکار دفاعی مهاجرانی به فوتبال ما داد. گوئی در فوتبال این اصل که بهترین دفاع حمله است دگرگون شده و می‌توان گفت که: بهترین حمله، دفاع است. برای تیم ما که چنین بود پر بار هم بود.

آن و بمدد تماشاگران بی‌مانند خود جای اگر و اما باقی نخواهیم گذارد. اما اینکه در استرالیا چگونه پیروز شدیم، اگر بخواهیم دقیق باشیم و کنجکاوتوجه خواهیم شد که این دنباله‌ی درسی است که در پوسان از کره آموختیم. در پوسان ما برای بردن رفتیم و ناچار به قبول دفاع شدیم. عیب کار در همین بود که حالت بازی را پیش‌بینی نکرده بودیم. در ملیون، اما، با چشمان باز مقابله کردیم. و اساس کار را بردفاع دستوار نمودیم. دفاعی که عاقلانه بود، و قدم بقدم و لحظه به

غیر ممکن که نه، اما کار سخت‌آسان شد. در ملیون حریفی را از پای درآوردیم که فاش و سایه‌اش همچون کابوسی فوتبال ما را تحت تأثیر داشت. پیروزی درخانه حریف همیشه کاری بزرگ و در خور ستایش است، و برای ما چون این حریف استرالیا نام داشته باشد، آنوقت کار مشکلتر و پیروزی شیرین‌تر میشود. حالا هم کار مشکل را انجام داده‌ایم و هم شیرین‌ترین پیروزیها را بدست آورده‌ایم. «بختك» فوتبال خود را كشتيم.

برای رسیدن به آرژانتین، از این پس ما چهار بازی بی‌دری خانگی داریم. همه چیز را باید در این چهار بازی جستجو کرد. و آنطور که سابقه ما یم می‌گوید، کار می‌تواند از هم‌اکنون تمام شده تلقی شود. گویت شاهکارش يك مساوی در تهران است و دیگر هیچ، کره همین‌را هم بیاد نمی‌آورد. هنگ‌کنگ در خانه‌اش باخته است و استرالیا نیز دیگر حرفی و امیدی برابر ما ندارد. ۵ امتیاز از ۳ بازی در خانه حریفان با ۳ گل زده بدون گل خورده. سرمایه‌ای بزرگ و قدرتی کم‌نظیر برای بازیهای برگشت بما میدهد. که بلطف

## تابلوی زده‌بندی در زیر گروه آسیا اقیانوسیه

بازی	برد	مساوی	باخت	گل	امتیاز
۱- ایران	۲	۱	-	۳-۰	۵
۲- کره	۲	۱	-	۱-۰	۳
۳- استرالیا	۲	-	۱	۳-۱	۲
۴- گویت	-	-	-	-	-

## دعوی آدم‌های اسم و رسم‌دار

این روزها روابط دوستانه مقام‌های باشگاه شاهنشاهی و باشگاه تاج، سخت «شکرآب» شده و کار به جنگ تبلیغاتی کشیده شده است.

مخالف پشت پرده از اینکه ناگهان در هفته گذشته در صفحات ارگان باشگاه تاج انتقاد شدید نویسندگان مجله را از وضع مدیریت و برنامه‌های باشگاه مقابل دیدند سخت شگفت‌زده شدند.

سرانجام پس از مدتی دقت و بررسی وقتی پرده کمی بالا رفت، مخالف پشت پرده به اینجا رسیدند که شاید این انتقاد سفت و سخت با دعوی «خسروانی» بنیانگذار باشگاه تاج با مسئولان باشگاه شاهنشاهی بر سر زمین‌هایی که این باشگاه تصاحب کرده بی‌ارتباط نباشد. بنیانگذار باشگاه «تاج» مدعی است که این زمین‌ها که در حدفاصل باشگاه شاهنشاهی و باشگاه تنیس تاج قرار گرفته متعلق به تأسیسات تاج است در حالیکه شهرداری و مقام‌های باشگاه شاهنشاهی معتقدند این زمین‌ها متعلق به آنهاست.

مخالف پشت پرده، از اینکه این آدم‌های اسم و رسم‌دار و تقریباً مرفه، بر سر این مسأله کوچک، خونشان را خفیف می‌کنند، تعجب خود را پنهان نمی‌کنند.

بدنیست بدانید که بهای زمین‌های مورد دعوی را ۳۸۰ میلیون تومان بر قابلیت و ناچیز، برآورد کرده‌اند. شما بگویید، این بهای ناچیز به دعوی‌اش می‌ارزد؟

## تشت رسوایی ورزش ما از بام افتاد

سرانجام تشت رسوایی ورزش ما از بام دنیا افتاد و خبرگزاری‌ها این خبر را به سراسر جهان فرستادند که چهار وزنه‌بردار جوان، برای شرکت در مسابقه‌های وزنه‌برداری جوانان جهان، زرنگی پتو داده‌اند و از داروهای محرک که قدرت ورزشکار را برای

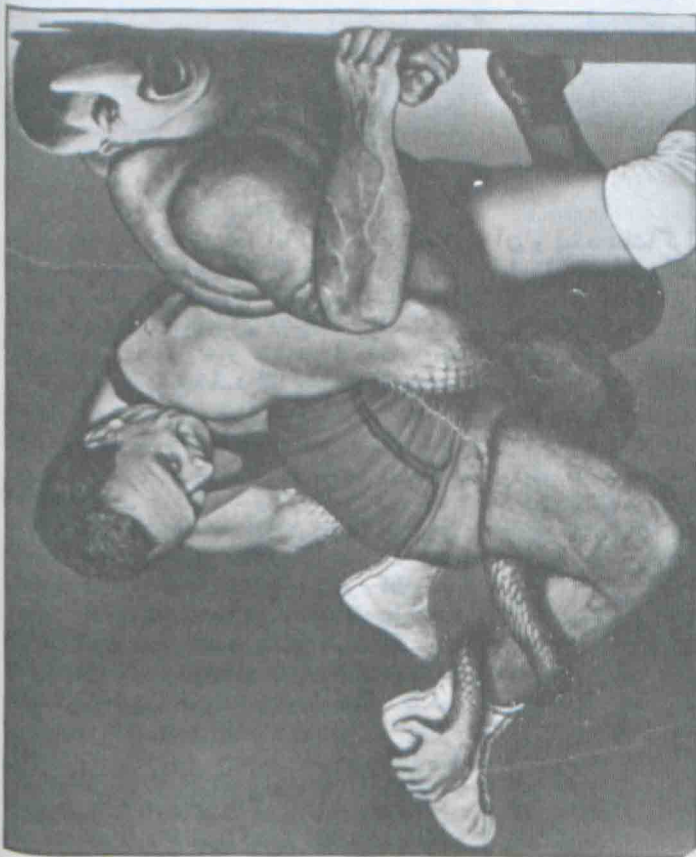
چند ساعتی زیاد می‌کند، استفاده کرده‌اند و باید بخاطر این تقلب، مدال‌های خود را پس بدهند. تصادف دو تا از این چهار وزنه‌بردار، «دوینگسی» ایرانی هستند. یکی «حسن عمیدی» و دیگری «عطار اشرفی» که هر دو باید مدال‌های خود را باز کنند و با احترام، به فدراسیون جهانی وزنه‌برداری بفرستند. حال بماند که این دو وزنه‌بردار وطن، چه پزی دادند با این مدال‌ها، هنگام مراجعت به میهن. مخالف پشت پرده می‌داند که وزنه‌برداران ما از چند سال پیش به اینطرف یاد گرفته‌اند که قرص‌های «دی‌اتوبیل» را مثل قتل و نبات مصرف کنند. مخالف پزشکی ورزشی دنیا که همه کارشان با حساب و کتاب همراه است، دو سه سال پیش، اعلام کردند که کسی از این قرص‌ها برای نیروی بیشتر استفاده نکند چون این قرص‌ها اگرچه برای مدتی به ورزشکار نیروی بیشتری می‌بخشد اما باعث اختلال در دستگاه گوارشی و از میان بردن میل اشتیاق جنسی خواهد شد به عبارت دیگر مصرف کننده را از مردی و مردانگی خواهد انداخت. مخالف پشت پرده با این وجود تعجب کردند که تا چندی پیش این قرص‌ها توی دست و بال وزنه‌برداران ما بود و کسی هم از عواقب آن نمی‌ترسید. اما فدراسیون وزنه‌برداری جهانی که این حرف‌ها سرش نمی‌شود. برای آدم‌های این دم و دستگاه پیش از آنکه بدست آوردن مدال و افتخاراتی از این دست مطرح باشد، سلامت ورزشکار مطرح است. بهمین جهت همیشه پس از هر مسابقه از ورزشکاران آزمایش بعمل می‌آورند تا ثابت شود که آنها دوپینگ نکرده‌اند. مخالف پنهان، کوتاهی مسئولان فدراسیون وزنه‌برداری را نیز در این مورد بر دلیل نمی‌دانند، هرچه باشد آنها مدال می‌خواهند حتی به بهای از دست رفتن سلامت یک جوان و حتی به بهای افتادن تشت رسوایی ما از بام ورزش جهان.

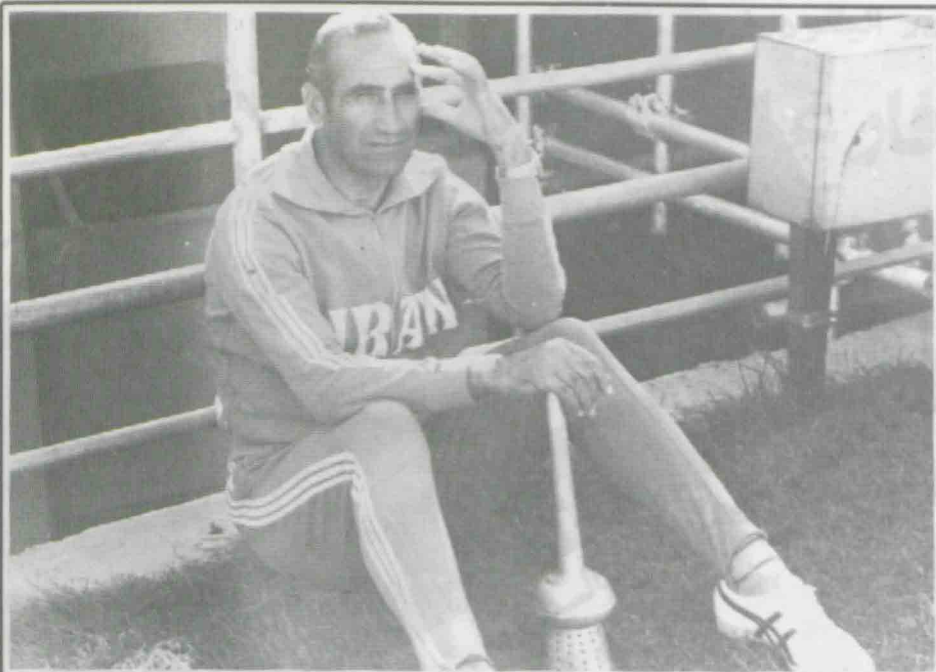
آقایان فوتبال دوست،  
به امید ورزشگاه صد  
هزار نفری نباشید!

ورزشگاه صد هزار نفری

شهر ما این روزها بوضع نگران-کننده‌ای دچار شده است. این ورزشگاه که از ابتدا، گویا بنیانش را کج گذاشته‌اند، این روزها باردیگر در دست کارگران «وصله‌پینه‌کار» شرکت‌های مطالعه کار گرفتار شده است. علت اینست که این ورزشگاه پرخرج که باید دستکم یکصد سال عمر داشته باشد، سال پیش که فقط ۵ سال از عمرش می‌گذشت، ناگهان از هر سو شکاف برداشت و بعضی جاها فرونشست و خلاصه میرفت که ورزش ما، بویژه فوتبال را داغدار کند. اما بهر صورت مسئولان علاقمندی هم پیدا شدند که دستور وصله‌پینه این ورزشگاه را بدهند. شرکت‌های مطالعه کار هم پیش آمدند، با یک رقم ۲۲ میلیون تومانی برای ترمیم خرابی‌ها. البته کسی کاری به شرکت سازنده اصلی نداشت، شاید حق هم همین بود! - حالا چند ماهی است که کارگران و مهندسان، باردیگر

فدراسیون کشتی گروهی بزرگسال را بنام جوان به مسابقه‌های جهانی فرستاد. همه هم میدانستند صدای کسی هم در نیامد... بنظر میرسد فدراسیون با خیلی‌ها کنار آمده...





آی آدم‌ها که....

## «علی باغبانباشی» را در یابید

ممکن است پای افتخار آفرین او را قطع کنند

است. یکی از همین جوان‌ها که پشت فرمان نشسته بود، ناگهان او را می‌شناسد و به دوستانش معرفی می‌کند و بعد برای آنکه از او قدردانی کند ناگهان با اتومبیل بطرف او میراند. قهرمان بخت برگشته که اتومبیلی عنان گسیخته را می‌بیند که بسوی او می‌آید یا بفرار می‌گذارد اما اتومبیل به‌او می‌رسد و او ضمن پریدن از جوی آب بزمین می‌خورد و پایش می‌شکند. و جوان‌ها با بفرار. حالا بیش از شش ماه است که «باغبانباشی» در بستر بیماری افتاده و غم‌انگیزتر اینکه از فدراسیون دو و میدانی که حیانتش بستگی به زندگی و سرپا بودن این قهرمانان دارد، تابحال کسی به عیادت او نرفته.

خیر ناگوار اینکه اگر زودتر برای «علی باغبانباشی» کاری نکنیم پای او که آنهم افتخار برای ایران آفریده است باید قطع شود و قهرمان ارزنده‌ما برای همیشه زمینگیر شود «جوانان رستخیز» از همه جوان‌های ورزشدوست و انسان دوست و مسئولان ورزش میخواهد که در این راه بیاری «باغبانباشی» بشتابند و هر چه زودتر راهی بیابیم تا بافرستادن او به یکی از کشورهای خارج در راه معالجه اساسی او اقدام فوری بعمل آوریم.

«جوانان رستخیز» در هفته آینده بازمه شما را در جریان وضع «علی باغبانباشی» و اقدام‌های احتمالی مسئولان ورزش قرار می‌دهد.

یک حادثه تلخ و یک شوخی زشت از سوی چند جوان کوه‌فکر «علی باغبانباشی» را از فروردین‌ماه تاکنون در بستر بیماری افکنده است و حالا وضع پفرنجی برای قهرمان ما پیش آمده و بخاطر آنکه پزشک معالج او نیز کوتاهی کرده و محل شکستگی پا بطور ناقص بهم وصل شده، حالا پای او از داخل دچار عفونت شده و معلوم نیست آیا باید پاهائی که نخستین مدال طلای آسیائی را در دو و میدانی به ایران بخشید بریده شوند و قطع گردند یا وضع دیگری پیش می‌آید.

«علی باغبانباشی» را شاید جوانان و نوجوانان امروزی نشناسند هر چند او یکی از پزمانده‌های نسل پرارزش ورزش‌ماست قهرمان پیشین‌دوهای استقامت‌ایران و آسیا که از نخستین دوره بازیهای آسیائی سال ۱۹۵۰ در دهلی نخستین مدال طلای دو میدانی را در دوی ۵۰۰۰ متر برای ایران بدست آورد و در بازیهای آسیائی تهران نیز مشعل فروزان بازیها را به ورزشگاه و محل آتشدان برد. در بازیهای المپیک رم در دوی ماراتون شرکت کرد و تائیش از اینکه کارش به بیمارستان کشانده شود مری و معلم دو و میدانی برای جوان‌ها بود.

حادثه تلخ از آنجا آغاز شد که چند جوان کوه‌فکر هنگامیکه در اتومبیل خود در خیابان پرسه می‌زدند «باغبانباشی» را می‌بینند که کنار خیابان ایستاده و منتظر تاکسی

## در کشتی تقلب قانونی است!

دو تن از مقامات بالای کشتی که نخواستند نامشان برده شود در یک گفتگو با کشتی‌نویس صفحات ورزشی روزنامه رستخیز، اشاره داشته‌اند که آدم ندارند و پول هم ندارند. و سپس در برابر این سؤال که پس چرا مانده‌اید و ادامه می‌دهید بی‌جواب مانده‌اند. اما در پی این گفتگو بود که در صفحات ورزشی رستخیز خواندیم که ما هم آدم داریم و هم فرصت خلاقیت. اگرچه اشاره به پول‌دار شدن نشد، اما اینرا دیگر همه میدانند که این روزها از بی‌پولی دم‌زدن از آن حرف‌هاست.

رستخیز بعنوان مثال شاهدی آورد که ۵ سال پیش برنامه تمرین برای نوجوانان هشت ساله و کمتر را آنهم در یک گوشه دور از ذهن رهبران برپا داشته بود. در «سقز» و توسط مردی محکم، نجیب و دوست داشتی که جوانان شهرش را لایق هر گونه کمکی میدید. «عباس خاکی» در سقز کشتی نوجوانان را بپا داشت آنهم با چه ترتیبی و با چه امکاناتی. آنوقت در تهران از کمبود پول می‌نالند! از بی‌پولی شکایت می‌کنند در حالیکه می‌دانیم به فلان و بهمان پیشنهاد «همکاری» کرده‌اند آنهم با پول خوب که صد البته پذیرفته نشد. اما همین نشانه آنست که قسم حضرت عباس آقایان یا آن دم خروس چندمتری تا چه اندازه بی‌پایه و اساس و تنها برای فریب دادن و خود را راضی کردن است، والا پول از همیشه بیشتر وجود دارد و از همه گاه آسانتر خرج میشود.

اما مسئله کشتی فقط به رهبران کشتی مربوط نمیشود. مثلا در فوتبال که دو تن بزرگتر از اندازه شمرده شده در «قانون» وارد تیم شدند، کسی که از ماجرای مسئله مخفی و پنهانی با خبر نشد، خواجه حافظ شیرازی بود. فوتبال-نویسان اصلا گذشتی در این باب نداشتند و ندارند، ولی در کشتی سر تا از سر گذاشتن نواخته میشود، تمام آنها که در جام جهانی جوانان و در لاس وگاس بروی تشک رفتند، سانشان زیاد بود. فدراسیون می‌دانست و کاری انجام نداد. کسی هم حرفی نزد. انگار تقلب بد است، فقط برای فوتبال و فقط برای وزنه-برداری. چه این حکایتی بود که در دیدار دوستانه بچه‌های آمریکائی هم تکرار شد. برای بردن و پیروز شدن بر مثنی بچه، ما حتی آنها را که خدمت مقدس سر بازی را نیز تمام کرده‌اند بنام نوجوان روانه تشک کردیم. آنوقت علت ناکامی را در نداشتن آدم و پول میدانیم. که البته در بساط فعلی کشتی آدم نداریم اما در کشتی داریم و پول هم که چون طریقه مصرفش را بلد نشاسیم. چه یک تومان چه یک میلیون تومان.

# هر ملی پوشی را به دانشکده تربیت بدنی راه نهی دهیم



سال آینده دوره فوق لیسانس دایر می شود



گفت و شنود با

رئیس دانشکده تربیت بدنی

## ورزشگاه آریامهر

## در اختیار

## دانشجویان ورزش نیست

شیرین قربانی

ورزشگاه آریامهر را نگاه کنید باید در اختیار دانشجویان دانشکده دانشکده باشد. اما نیست. مسلماً اگر همان روش قدیمی همچنان بروضع اداری ما حاکم باشد مسلماً نمی توانم کار کنم و باید کار را برها کنم. روش خان خانی اگر ادامه پیدا کند ما هم شکست می خوریم.

«ستاری» بعد از برنامه ۶ ساله خود حرف می زند و از دوره فوق دیپلم که برای معلمان ورزش پیشنهاد کرده است:

این دوره فوق دیپلم دانشکده تربیت بدنی کمک بزرگی است برای کمبود معلم ورزش. اینها دو دوره دو ماهه عملی در تابستانها می بینند و واحدهای فوق دیپلم را می گذرانند و طی مدت سال هم ۱۶ واحد مکاتبات می گیرند و در عرض ۵ یا شش سال حدود دو تا سه هزار معلم در سطح فوق دیپلم خواهیم داشت. امسال ۵۰۰ نفر انتخاب کردیم و سال بعد ۱۰۰۰ نفر پذیرفته میشوند.

بعد اینها را برای دوره لیسانس می پذیریم و بعد هم دوره فوق لیسانس بعد اشاره می کند که دوره فوق لیسانس از سال آینده در دانشکده تربیت بدنی برقرار می شود.

«اسفندیار ستاری» بعد اشاره می کند به تعداد دانشجویانی که امسال در دانشکده تربیت بدنی پذیرفته می شوند:

امسال بخاطر گرفتاریهایی که داشتیم و داریم و گرفتاریهایی که برای دانشجویان سال آخر بوجود آمد فقط ۱۲۰ نفر می پذیریم البته ملی پوشها را ترجیح میدهم البته برای این ملی پوشها مساله سن، نوع دیپلم و اینکه در المپیک یا مسابقات جهانی شرکت کرده باشند مطرح است. مثلاً يك قهرمان ملی پوش با دیپلم فنی را نمی پذیریم و ملی پوشهای ذخیره را نیز، و خدا حافظی می کنم.

بهبانی دیدارمان «اسفندیار ستاری» رئیس دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی عضویت تازه او بود در شورایی عالی تربیت بدنی و تفریحات سالم جهان، اما بعد گفتگو به مسایل این دانشکده کشانده شد که قبلاً مدرسه عالی ورزش بود و باهمه امید می که «ورزش» ما به این مدرسه داشت نتوانست پاسخگو باشد.

«اسفندیار ستاری» از عضویتش میگوید در شورایی عالی تربیت بدنی جهان و مقاله تحقیقی که پیرامون استاندارد برنامه فوق لیسانس تربیت بدنی به این شورا داده است و تنها مقاله ای بود که مورد قبول قرار گرفت. «ستاری» از تحصیل کرده های آمریکاست در زمینه ورزش. چند سال پیش رئیس فدراسیون دو و میدانی شد اما ناموفق بود و حالا در سمت تازه بریکی از دانشکده های ما تکیه زده است که مورد علاقه و اشتیاق خیلی از جوانها و بویژه ملی پوشهای ورزش ماست و بی تردید فارغ التحصیلان این دانشکده مورد نیاز بسیار جامعه ما.

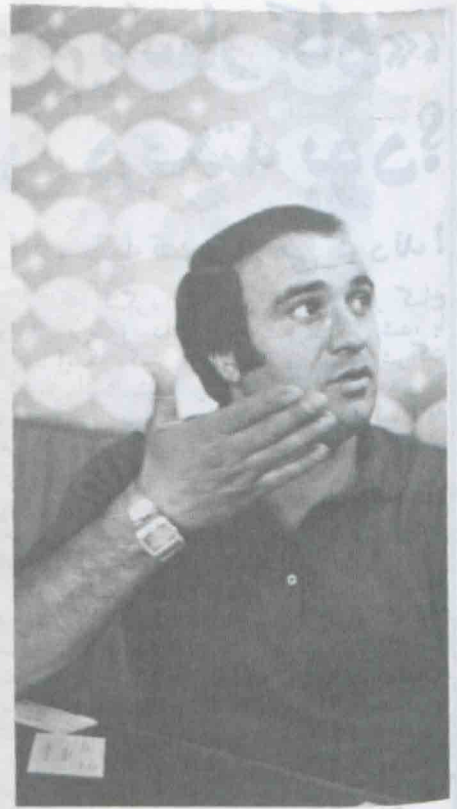
«ستاری» خود باین مساله اشاره می کند که:

... ببینید ما در حال حاضر ۸ میلیون دانش آموز داریم که تا پایان برنامه ششم این تعداد به ۱۴ میلیون نفر خواهند رسید. پس اگر بخواهیم این جمعیت پر شمار و جوان را با ورزش آشنا کنیم و به سالم سازی آنها اقدام کنیم نیاز به مری داریم. وظیفه ما اینست که باین مساله توجه کنیم اما اگر مسئولان دستگاه نخواستند این دیگر دست من نیست. اشکالات فراوانی در کار ما هست، مثلاً این وظیفه من نیست که به سازمان برنامه بروم و اصرار کنم که بودجه لازم را برای ساختمان و تکمیل دانشکده در اختیار ما بگذارند. خود این



در الیگودرز و تهران و...

# فارغ التحصیلان مدرسه عالی ورزش بوتیک باز کرده اند!!



## آموزش و پرورش در

### شمیران معلم ورزش کم دارد

### «ردیف استخدامی» ندارد،

### اراک معلم زیادی

### هم دارد!!

به خاطر قطع و وصل بی در پی برق، هم موتور کولرمان سوخت، هم جنراتور یخچالمان. بعد از دوسه شب تحمل گرما و نوشیدن آب گرم، فرصتی یافتم تا دنبال چاره بروم. همینطور بی اختیار راه می رفتم که ناگهان جلوی يك مغازه ی كوچك چند «ترانسفورماتور» برق دیدم که رویهم چیده شده بود. فکر کردم شاید همین چاره ی كار باشد و لااقل وقتی که برق هست ولی زوری ندارد، با آن بتوانم یخچال و کولر تعمیر شده را به کار بیندازم. داخل مغازه شدم. آنقدر هول شده بودم که میخواستم سه چهارتا بخرم، ولی تلفك خود صاحب مغازه به نشستن دعوتم کرد و وقتیکه دید از آنهمه هیجان ممکن است پس بیفتم سفارش يك شربت هم داد.

کم کم حال جا آمد و اولین چیزیکه تشخیص دادم قیافه آشنای صاحب مغازه بود میدانستم که جایی دیدمش ولی نمیدانستم کجا که خودش توضیح داد.

اسم من «غلامحسین عسگری» است پارسال بعد از گذراندن ۱۴۰ واحد درس مشکل، با تخصص شنا از مدرسه عالی ورزش فارغ التحصیل شدم و همینطور که می بینید به «ترانس» فروشی رو کرده ام در حالیکه نهایت علاقه را به تدریس ورزش و استفاده از تخصصم دارم. حدود ۲۵۰ نفر هم با من فارغ التحصیل شده اند که تعداد خیلی کمی از آنها تدریس می کنند، تعداد زیادی در خدمت سربازی هستند و تا آنجائیکه من میدانم رغبتی به تدریس ندارند، بعضی ها هم مثل من به شغل آزاد رو کرده اند حتی یکی از دوستانم در «الیگودرز» بوتیک باز کرده است!

پرسیدم: آقای عسگری، کاری برای شما وجود ندارد یا به علت دیگری از تخصص خودتان استفاده نمی کنید.

کار هست، خیلی هم هست ولی دو چیز سدره ماست اول کم بودن حقوق و مسئله مهمتر نبودن هماهنگی بین کارهای مدرسه عالی ورزش با تربیت بدنی و وزارت آموزش و پرورش که اگر این هماهنگی وجود داشت باور کنید تعداد بسیاری از ما به تدریس رو می آوردیم.

من و بیشتر همکلاسیهایم يك خواست منطقی داریم. ما میخواهیم حتی الامکان جایی تدریس کنیم که در آنجا ساکن هستیم، به ما ۱۹۷۰ تومان حقوق میدهند که اگر در جایی غیر از شهری خودمان باشیم حدود ۱۵۰۰ تومان آن صرف کرایه خانه می شود ولی اگر در شهر خودمان باشیم لااقل از شر کرایه خانه راحت هستیم در این صورت چه کاری بهتر از استفاده از تخصص؟

لا بد آقایان جواب خواهند داد که در شهر خودمان جا ندارند ولی من اعلام می کنم که اشتباه می کنید، خود من بعد از اینکه مدت های بسیار درست مثل توپ فوتبال بین مدرسه عالی

ورزش، تربیت بدنی و وزارت آموزش و پرورش پاسکاری میشدم طی ابلاغی به اراک رفتم در حالیکه من میخواستم در شمیران باشم و خنده دار اینجاست که در اراک اصولاً احتیاج به معلم ورزش نداشتند حتی زیادی هم داشتند در حالیکه در شمیران که منظور نظر من بود با رئیس آموزش و پرورش صحبت کردم می گفت که ده الی دوازده معلم ورزش کم داریم در حالیکه آقایان مسوولان استخدام این وزارتخانه معتقدند که: «در شمیران ردیف استخدامی نداریم ولی در اراک داریم!»

بهر حال فکر نمی کنم امثال من تا آخر هم بفهمند که مگر «ردیف استخدامی» نباید بر اساس احتیاج باشد؟ پس چرا شمیران احتیاج دارد ولی ردیف استخدامی ندارد و اراک که احتیاج ندارد ردیف استخدامی دارد. آیا فکر نمی کنید که اینها همه از ضعف مدیریت و نبودن هم آهنگی حکایت می کنند؟

فی الواقع جوابی نداشتیم بدهم «ترانسفورماتوری» را که عسگری با تخفیف بمن فروخته بود زیر بغل زدم و راه افتادم در حالیکه شدیداً در فکر آگهی وزارت آموزش و پرورش بودم که تعدادی دیپلمه ۱۸ تا ۳۰ ساله را بعنوان معلم ورزش می خواهد به خدمت گیرد، و بعد سؤال های بی جواب همینطور شروع کردند جلوی چشمانم رژه رفتن که: آیا آقایان فکر نمی کنند که این دیپلمه ها فقط بخاطر يك لقمه نان به این کار رو آورده اند و هیچ علاقه ای به این کار ندارند؟ آیا فکر نمی کنند که این دیپلمه ها بدون داشتن تخصص چه چیزی می خواهند به دانش آموز بیچاره در راه ورزش بیاموزند که فردای ورزش ما را تشکیل خواهند داد؟

گویا دادن يك آگهی استخدام برای چند دیپلمه آسانتر است از ایجاد هماهنگی در کارها و سپردن کار بدست کاردان.

## معلم ورزش پیمانی استخدام میشود

نواره کل آموزش و پرورش باید درخواست خود را تا اواخر شهریورماه استان بفرستد  
از دوازده گان استان متوسطه  
بنوان معلم ورزش متوسطه  
تربیت بدنی و ورزشی در  
مهرگان استان  
دانشجو باید حداقل ۱۸ سال  
مورد نیاز آموزش و پرورش  
و حداقل ۳۰ سال داشته باشند  
شهرستانی استان و پرورش  
دانشجو باید درخواست خود را تا اواخر شهریورماه استان بفرستد  
از دوازده گان استان متوسطه  
بنوان معلم ورزش متوسطه  
تربیت بدنی و ورزشی در  
مهرگان استان  
دانشجو باید حداقل ۱۸ سال  
مورد نیاز آموزش و پرورش  
و حداقل ۳۰ سال داشته باشند  
شهرستانی استان و پرورش

# کنگره «جام پاسارگاد»، کلاس امتحان دیکته بود!

● یکنفر آئین‌نامه را میخواند، بقیه تصحیح می‌کردند!

محمدعلی اینانلو

● کنگره جام سوم پاسارگاد در کاخ ورزش بی‌سروصداتر از همیشه تشکیل شد، با وجود اینکه کمتر از دوره‌های گذشته شرکت‌کننده داشت نتیجه بیشتری گرفته شد. پس از دو دوره برگزاری جام، فدراسیون والیبال به هر حال به این نتیجه رسید که «کیفیت» بیشتر از «کمیت» می‌تواند کارساز باشد.

مردم تعداد کمی بازی خوب تماشاکنند خیلی بهتر است تا تعداد زیادی بازی متوسط انجام گیرد و هیچکس به تماشایش نرود.

به همین خاطر تصمیم گرفته شد که جام با هشت یا حداکثر باده تیم آغاز شود که فعلاً سه تیم تاج، دخانیات و ایرانا از تهران انتخاب شده‌اند و ذوب‌آهن و دخانیات از اصفهان، ماشین‌سازی از تبریز، راه‌آهن از مشهد و ساندیس از رضائیه هم به‌دنیال آنها.

بعدا ممکن است تیم «پهلوی» به تیمهای تهرانی و یکی از تیمهای تراکتورسازی تبریز، راه‌آهن اصفهان، ماشین‌سازی اراک و قزوین هم به تیمهای شهرستانی اضافه شود.

● در کنگره جام پاسارگاد تعداد اصفهانیا بیشتر از دیگران بود. باتمام قوا آمده بودند که شاید اصفهان را در جام، «سه‌تیمه» کنند و راه‌آهن را هم به‌جام بیاورند که نشد ولی دو موفقیت چشمگیر داشتند.

یکی پیشنهاد «هوشنگ حق‌شناس» کاپیتان و نماینده تیم دخانیات اصفهان بود، مربوط به لیگ سراسری دسته دوم جام پاسارگاد که مورد تصویب قرار گرفت و یکی هم برگزیده شدن «اکبر مرانی» نماینده و سرپرست تیم ذوب‌آهن اصفهان بعنوان نماینده باشگاهها که برای تیمهای شهرستانی موفقیتی بود.

«نبی‌زاده» مدیر باشگاه دخانیات تهران هم بعنوان دیگر نماینده باشگاهها پذیرفته شد.

● گذشته از نتایج خوبی که از کنگره جام پاسارگاد گرفته شد مثل کم‌شدن تیمها، لیگ دسته دومیها و قهرمانی جوانان کشور، یک نکته بیشتر از هر چیز بکار کنگره لطمه زد و وقت بسیاری را هدر کرد.

فدراسیون آئین‌نامه‌های جام را در همان روز کنگره بین نمایندگان تقسیم کرد بدون اینکه هیچکس وقت مطالعه داشته باشد در حالیکه بحث اصلی کنگره بیشتر می‌بایست روی همان مطالب آئین‌نامه دور بزند، چاره را در این دیدند که کاروه سرحدی داور والیبال باصدای بلند آئین‌نامه را بخواند و هرکس اعتراضی داشت مطرح کند که همین موضوع بیشتر وقت کنگره را هدر داد در حالیکه فدراسیون می‌توانست به‌همراه هر دو قنایه یک نسخه از این آئین‌نامه‌ها را هم به باشگاهها بفرستد که همه مطالعه کرده و با آمادگی قبلی به کنگره بیایند. به‌هر حال گویا از سال آینده آئین‌نامه بصورت کتاب در خواهد آمد و این مشکلات رفع خواهد شد.



خواهش مسؤولان والیبال چکسلواکی:

## لطفاً دیگر این تحفه‌ها را نفرستید!

ولی به‌نحویکه از اینگوشه و آن کنار شنیده می‌شود بعضی‌ها قبول شده‌اند، بعضی‌ها رد شده‌اند و بعضی‌هم از شیوه قدیمی «نایلتونی» برای قبولی استفاده کرده‌اند و مسئولان برگزاری این کلاسها خواهش کرده‌اند برای دوره بعد لطف کنید و چنین تحفه‌هایی را نفرستید!

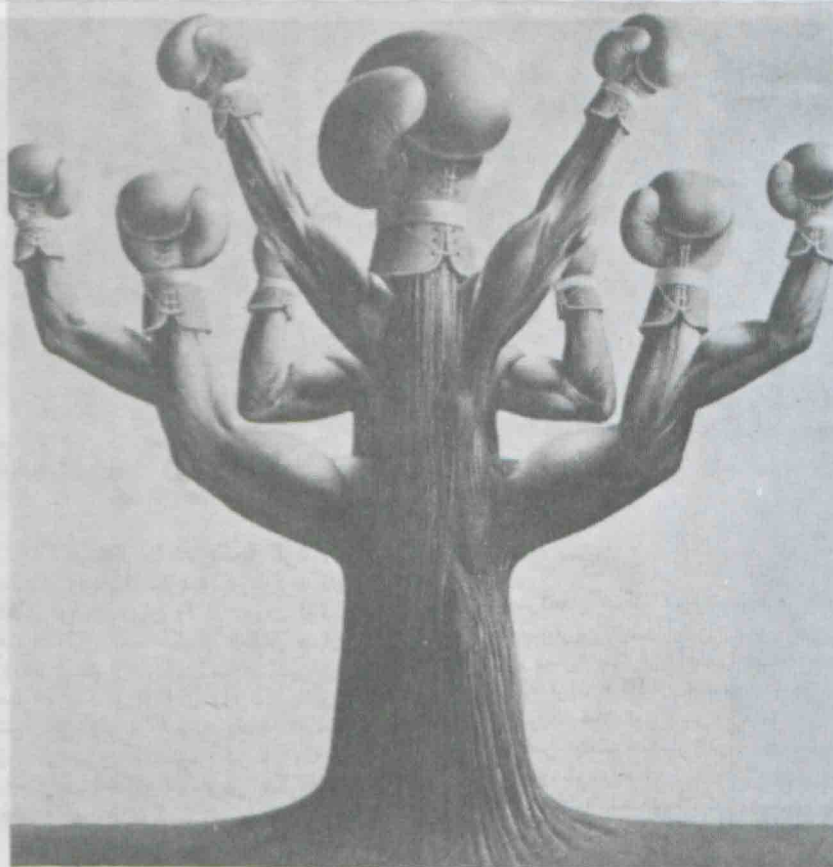
باز هم شنیده می‌شود که «فاروق فخرالدینی» مربی تاج که سالهاست بعنوان یک مربی پرکار با بازده خوب در والیبال ما فعالیت دارد در دروس عملی قبول شده و در تئوری رد شده است در حالیکه فرستاده فلان موسسه علمی قبول شده است که این قبولی و آن رفوزگی آدم را بیشتر به‌شک و شبیه می‌اندازد که نکند بجای امتحان والیبال، حضرات امتحان «انگلیسی» داده‌اند.

به‌هر حال با تمام این تفاسیل واقعا اگر مربیان ما که کارشان هم خوب است آنقدر زبانشان ضعیف است که نمی‌توانند از یک کلاس خارجی بخوبی بهره‌گیرند و کسانی هم هستند که از والیبال زیاد نمی‌دانند اما به کمک زبان انگلیسی قبول می‌شوند، چه‌بیشتر که بجای فرستادن این گروههای ناهمگون به‌خارج، با هزینه‌ای بسیار کمتر، یک مربی خوب خارجی بیاورند تا در همین کشور خودم تعداد خیلی بیشتری مربی تربیت کند. از ما داشته باشید که بازده این کار بیشتر خواهد بود.

فدراسیون والیبال با سروصدای بوق کرنای فراوان اعلام کرد که تعدادی مربی برای دیدن کلاس به چکسلواکی خواهد فرستاد، از همه‌جا دعوت کرد، از شهرستانها، از دانشگاهها و از تیمهای دیگر و هم‌وسسه‌ای با هر ضابطه‌ای که دلش خواست و هر کس را که مورد نظرش بود به فدراسیون معرفی کرد و فدراسیون والیبال هم بدون اینکه در نظر بگیرد که وظیفه‌اش چیست، چشمهایش را بست، «الله‌بختمی» به چکسلواکی فرستاد. در حالیکه وظیفه فدراسیون در اینجا این بود که صلاحیت آدمهایی را که میخواهد بعنوان مربیان والیبال یک مملکت به‌خارج بفرستد، گواهی کند و تنها به معرفی سازمانهای مربوط اکتفا نکند که متاسفانه چنین نشد و رفتند آنهايي که نمی‌باید بروند، در حالیکه بیشتر از دو هفته است که آنها از خارج برگشته‌اند، هنوز هیچکس بجز نزدیکان و چشم‌پوچ‌هاغ‌های فدراسیون بدرستی نمیدانند که این خانمها و آقایان مربیان، چه گلی به‌سر والیبال ما زده‌اند و در دیار غربت چگوفه ما را روسفید کرده‌اند.

دلیل فدراسیون برای اعلام نکردن اینست که دو نفر آقا و خانمی که بعنوان نمایندگان اعزامی فدراسیون با این گروه رفته بودند هنوز به‌ایران بازنگشته‌اند تا گزارش کارها را بدهند که تازه خود این موضوع هم کلی جای بحث دارد.

## گرمای هوا خیلی از ورزشکاران را گرفتار کرد!



## مشتزنی بخاطر فوتبال تعطیل شد...

امسال گرمای هوا که بالا رفت. آمار ازدواج‌ها و عروسی‌ها هم بالا رفت. این گرمای عرق‌ریز ظاهر انکار دست ورزشکاران هم داد و گروهی از آنان راهی بند عیال و خانواده گرد. يك آدم با حوصله و تقریباً با ذوق آماری تهیه کرده از ورزشکارانی که در دو ماهه گرمای تابستان امسال ازدواج کرده‌اند. «حسن نایب آقا» بازیکن تیم ملی فوتبال و عضو باشگاه هما با دختر مورد علاقه‌اش که تصادفاً از علاقمندان پروا قرص فوتبال است پای سفره عقد نشست و با صدای بلند بله گفت. اما طفلکی فرصت پیدا نکرد که شیرینی شب اول عروسی را بجشد چون پای سفره عقد بود که حشمت مهاجرانی او را به اردوی تیم ملی دعوت کرد و او راهی استرالیا شد. از حسن آقا که بگذریم ایرج دانائی فرد، ابراهیم قاسمیور آندرانیک اسکندریان و کارو حق‌وردیان هم با دختران مورد علاقه خود پای سفره عقد نشستند از غیر فوتبالی‌ها هم احمد گودرزی رگوردار دوهای سه‌هزار متر ایران بود که با همه قدرت‌دوئیگی و تیزی‌بائی‌توانست از کمند ازدواج بگریزد و با دوشیزه مهوش استاد پیمان ازدواج بست. باز هم بگوئید گرما گرامتی ندارد؟ بهرحال تیریک ما حواله این دوستان گرفتار بهمراه آرزوهای خوشبختی.

فدراسیون مشتزنی با این وضع و انفسای ورزش که تیسپایمان از چهار گوشه دنیا سرافکننده برمیگردند، پس از مسابقه‌های مشتزنی جام‌عمران منطقه‌ای که در پاکستان انجام شد و تیم ایران مقام دوم را بدست آورد، دست به يك کار اساسی زد و خواست که در بازنده شهر ایران ليگ مشتزنی راه بیندازد به همین خاطر اعلام کرد که از این پس دوشنبه‌ها روز مشتزنی «دستکش زرین» خواهد بود، مثل جمعه‌ها که روز فوتبال است و مثل شنبه‌ها که روز والیبال. ولی هیچکدام از شهرهائی که قرار بود مسابقه‌های مشتزنی در آنها انجام شود با فدراسیون همکاری نکردند و در هیچ شهری مسابقه‌ای انجام نشد.

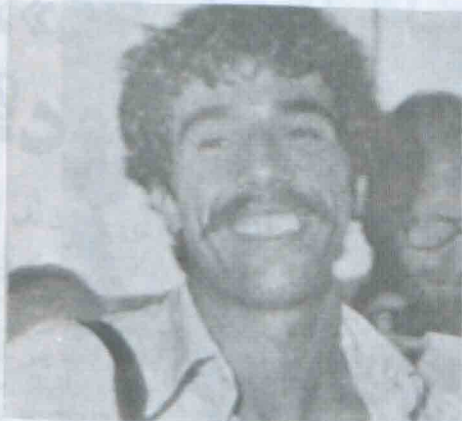
به همین خاطر فدراسیون تصمیم گرفت که فعلاً دست از سر شهرستانها بردارد و به تهران اکتفا کند. هر دوشنبه در سالن مشتزنی عده‌ای گرد آمدند، مشتزان جوان مشت زدند و تعدادی ملی‌پوش هم جواب دادند.

از حق نباید گذشت که در کنار عیب‌هائی که بچشم می‌خورد این کار فدراسیون مشتزنی خوب و موفق بود و بقول معروف تکائی به مشتزنی داد، مردم هم عادت کردند که دوشنبه‌ها به سالن مشتزنی بیایند.

ولی در دو هفته گذشته روز دوشنبه که علاقمندان برای دیدن مشتزنی آمده بودند با تعجب به يك آگهی کوچک که پشت شیشه نصب شده بود خیره می‌ماندند که:

«بعلت برگزاری مسابقه فوتبال بین تیم‌های ایران و شوروی این هفته مسابقه‌های دستکش زرین انجام نخواهد شد»

که درواقع ما نفهمیدیم سالن مشتزنی که محلی جدا و دری جداگانه دارد و به هیچوجه تماسی با زمین فوتبال ندارد، چرا باید بخاطر مسابقه‌های فوتبال درش بسته باشد. واقعا علت این موضوع روشن نیست مگر اینکه نتیجه بگیریم: «فوتبال، مشتزنی را هم می‌خورد».



شکار بزرگ

### یو و نتوسی

سرانجام باشگاه «یوونتوس» قهرمان ایتالیا و ثروتمندترین تیم این کشور موفق شد، «پائولو ویردیس» بهترین گلزن مسابقات گروه دوم را که برای «کالیاری» توپ می‌زد، به خدمت خود درآورد. قبلا «ویردیس» گفته بود با هیچ قیمتی حاضر نیستم همسفری‌ام را در سیسیل رها کنم اما یوونتوسی‌ها که پشتشان به صندوق کارخانه «فیات» محکم است آنقدر به او پول دادند که او با لبخند همسفریان سیسیلی را وداع گفت.

فوتبال شوروی تا بحال خود را حرفه‌ای نمی‌دانست. مسئولان ورزش این کشور مدعی هستند که در آنجا کسی بخاطر ورزش پول نمی‌گیرد. به همین جهت شوروی با همان تیمی که به مسابقات جام جهانی - که ویژه حرفه‌ای‌هاست - قدم می‌گذارد، با همان تیم هم به بازیهای المپیک میرود - که ویژه آماتورهاست - اما تیم امید شوروی که برای چند مسابقه به ایران آمده بود، نشان داد که این جماعت انطور هم که ادعا می‌کنند در زمینه ورزش آماتور آماتور هم نیستند و البته این پلاژی است که سرپرست تیم تراکتورسازی بر سر بازیکنان این تیم آورد و برای آنکه آنها را حاضر کند که در تبریز یک مسابقه با تیم تراکتورسازی داشته باشند نزدیک به ۵ هزار دلار مایه گذاشت. هر بازیکن صد دلار گرفت و مربی و سرپرست هم البته بر نصیب نماند. البته هم مسئولان تراکتورسازی و هم مسئولان تیم امید شوروی با هم عهد کرده بودند که این مساله را یکی نگویند و شما هم این مساله را نادیده بگیرید شتر دیدی...

از راست: بکن، باوئر، پله، کینالیا



## بکن باوئر و کینالیا قهر کردند

کدام تیمی در جهان هست که بتواند چنین گنجینه‌ای را در یکجا گرد آورده؟ «پله» مروارید سیاه فوتبال برزیل و مشهورترین بازیکن تاریخ فوتبال، «بکن باوئر» کاپیتان تیم ملی آلمان و بایرمونیخ، مردی که همه‌ی جام‌های فوتبال جهان را در دوران فوتبالی در آلمان بدست آورده و «کینالیا» گلزن بلندقامت ایتالیایی سه تکخال فوتبال جهان‌اند که باشگاه «کاسموس» نیویورک آنها را گرد آورده است و به یاری آنها و شهرتی که دارند میخواهد فوتبال را در میان مردم آمریکا مطرح کند و از این راه دکان تازه‌ای برای درآمدهای کلان بوجود آورد. اما هفته پیش بکن باوئر و کینالیا بخاطر اختلافاتی که با مسئولان باشگاه پیش آمد، از تیم خود قهر کردند و کاسموس نیز در مقابله با تیم ذی‌پلمات‌های واشنگتن شکست خورد. حالا مسئولان باشگاه کاسموس بفکر افتاده‌اند که بجای استفاده از نام‌ها، آنها را از نوع «از خود راضی»‌ها، کمی هم بفکر فوتبال واقعی بيفتند.

## شوروی‌ها در تبریز حرفه‌ای شدند





## آلبوم خانوادگی کاپیتن «پروین»...

«کاپیتن پروین» هنگامیکه به سفر دور و دراز و ایهام آمیز استرالیا میرفت، در کنار آنهمه بدرقه کنندگان پرشمار که مرد محبوب خود را در میان گرفته بودند، همسر و دختر کوچولوی کاپیتن تیم ملی هم دیده می‌شدند. که يك لحظه از پدر و همسر قهرمان خود دور نمی‌شدند و سرانجام نیز با چشمانی که مرطوب از اشک بود او را بدرقه کردند و برایش امید پیروزی. این عکس از آلبوم خانوادگی کاپیتن تیم ملی برای نخستین بار است که در مطبوعات، منتشر می‌شود.

## «جلال» می‌رود، «منصور» می‌آید

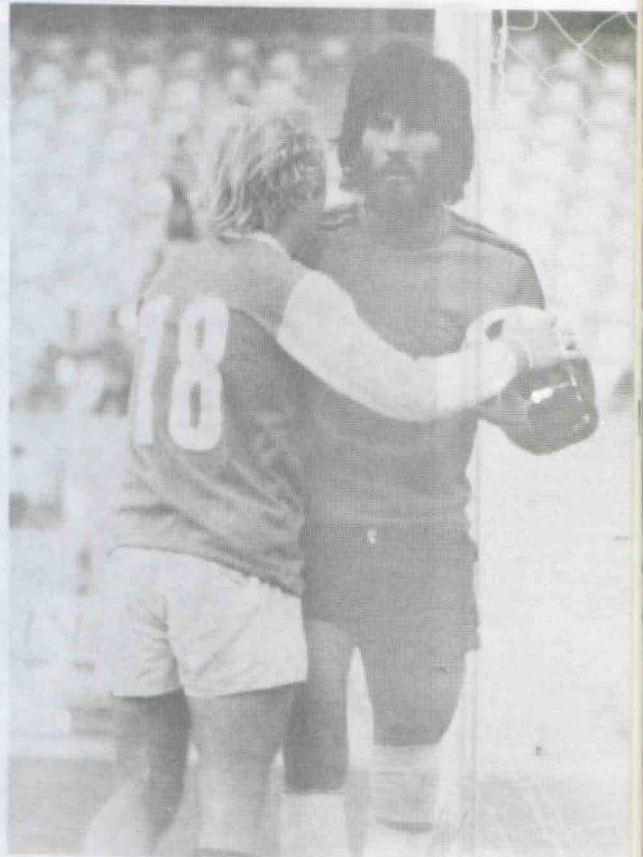


ایده آل برای جلال طالبی بوده و از آغاز امسال هم تلاش می‌کرد که تیم «دارایی» را با شیوه نفوذی و هماهنگ «لیورپول» به میدان بفرستد. ممکنست سفر تازه «طالبی» چهار یا پنج ماه طول بکشد و درایمدهت تیم «دارایی» به رهبری «منصور امیرآصفی» یکی دیگر از مربیان ما که در انگلیس کلاس دیده‌است، بمیدان بیاید.

«امیرآصفی» بدنبال کنار-گیری از باشگاه پرسپولیس، هنوز رهبری تیم دیگری را قبول نکرده است.

«جلال طالبی» یکی از مربیان موفق فوتبال ما برای گذراندن يك دوره تقریباً طولانی مربیگری، به انگلیس می‌رود. «جلال» که ظرف مدت پنجسال، تیم «دارائی» را زندگی دوباره بخشید، پیش از این نیز مدتها در فوتبال گسترده انگلیس در کلاس‌های مربیگری شرکت کرد و مدتی نیز در کنار تیم «آرسنال» بود. اما این بار هدف «جلال» رفتن به «لیورپول» و آشناسدن با نحوه تمرین‌ها و آمادگی‌پیش از فصل فوتبال قهرمان اروپاست. تیم «لیورپول» همیشه يك الگوی

# این بچه انگلیسی فقط موزیگری فوتبال حرفه‌ای را به همراه آورده



درگیری زشت -  
آلن ویتل،  
با امان نقدی  
دروازه بان  
«هما»

انگلیسی سیلی نه چندان محکم به گوش «نقدی» زد که از چشم داور نیز دور ماند اما صحنه درگیری بعدی آن از چشم عکاس ما دور نماند. «امان‌اله نقدی» که بهت‌زده شده بود خیلی آقایی کرد و ظرفیت نشان داد که جواب بازیکن خارجی پرسپولیس را نداد. باید کاری کنیم که جوان‌های ما کارهای زشت فوتبال-بازان حرفه‌ای را نیاموزند. این با مسئولان پرسپولیس هم هست که به این تحفه‌ایکه به فوتبال ما هدیه داده‌اند درس انسانیت و صداقت را بیاموزند چون این بازیکن هیچ چیزی بیشتر از مثلا محمود خردبین به تیم پرسپولیس نمی‌بخشد اما طرفداران واقعی پرسپولیس را که در ورزش و مسابقه‌ها بدنبال مسائل والا تری هستند آزار خواهد داد.

«پرسپولیس» با آوردن دو بازیکن انگلیسی بنظر میرسد که پول خود را دور ریخته‌است. معمولا در کشورهای دیگر بازیکن خارجی را برای این پول میدهند و می‌خرند که سطح فوتبال تیم خریدار را بالا ببرد و درحقیقت چیزی به فوتبال آن تیم بیفزاید. اما دوبازیکنی که «پرسپولیس» به فوتبال ما ارزانی داشته نه تنها چیزی نمی‌آموزد بلکه چیزی نیز برای فوتبال نمی‌افزاید. در دیدار «هما» و پرسپولیس «آلن ویتل» یکی از دوبازیکن خارجی پرسپولیس را دیدیم که بجز چند فرسار و یکی دوبار جاگیری کار دیگری نشان نداد. اما چیزی که نشان داد موزیگری فوتبال حرفه‌ای بود و اعتراض‌های بی‌دربی به‌داور و یکبار نیز درگیری زشت با «امان‌اله نقدی» دروازه‌بان «هما» که بازیکن

## آغاز شده، اما هنوز منظم نیست



این خط آغاز مسابقه‌هاست. بچه‌های ۴ تا ۵ ساله مترصد هستند که رقابت را آغاز کنند، آیا بی‌نظمی در این عکس به چشم نمی‌خورد؟

فدراسیون دوچرخه‌سواری، پس از چندی گویی راه خود را شناخته. بجای آنکه از پایه و پایه‌سازی فقط حرف بزنند، و بجای آنکه فقط با حسرت از جوانان و نیروی جوانی یاد کند، عملا بچه‌ها را به میدان آورده. بدون اینکه در این راه دست به تظاهرات معمول بزند، وبدون اینکه در اندیشه ساختن و پرداختن سفره‌ای رنگین و قلمکار باشد. بچه‌ها را به میدان آورده‌اند و از ابتدایی-ترین و ساده‌ترین وسایل هم کمک گرفته شده، پارکینگ پارک شاهنشاهی، عصر روزهای جمعه، به پیست دوچرخه‌سواری تبدیل می‌شود. و بچه‌های زیر ۱۲ سال تا زیر ۸ سال و حتی زیر ۵ سال رکاب می‌زنند. کاری است که آغاز شده. می‌توان شعر باشد. بدون اینکه به جنبه بردو باخت آن بیندیشیم. لاقلا می‌تواند که جمعه‌های بچه‌ها را پر کند.

اما همین کاری که می‌تواند مثبت باشد، در حال حاضر آنگونه که بایست جدی گرفته نشده و عمیقا مورد توجه نیست مسابقه‌ها در پایان هفته سوم هنوز منظم نیست. و هنوز برنامه‌ای درست و حسابی و پیش‌بینی شده، فرا راه تلاش بچه‌ها، قرار نگرفته. این بی‌نظمی و بی‌برنامه‌گی را به حساب ابتدا به‌ساکن بودن و بی‌سابقه بودن اینکار می‌گذاریم. ولی دریغ است که در هفته‌های بعد، کار به همین منوال پیش برود. اینکار نیاز به جدیت و جدی گرفتن از سوی بزرگترها دارد. چرا که بچه‌ها کاملا جدی هستند و به دوچرخه‌ها و سه‌چرخه‌هایشان جدی فکر می‌کنند.

## قهرمان ملی پوش برای تمرین ده هزار تومان سفته داد



«غلامحسین کوهی» را

می‌شناسید؟ همان پسر محبوب تیم ملی دوچرخه‌سواری که زمانی از روستای «آچاچی» در نزدیکی «میانه» حرکت کرد و به تیم ملی دوچرخه سواری راه یافت و بعد به المپیک‌های مونیخ و مونترآل رفت و در بازیهای آسیایی تهران مدال طلا گرفت. «کوهی» که دانشجوی مدرسه عالی ورزش است، سال پیش بخاطر شرکت در مسابقه‌های قهرمانی آسیایک نیمسال از امتحانات محروم شد و بعد که به درس و مدرسه چسبید، فدراسیون دوچرخه-سواری دوچرخه او را به انبار منتقل کرد. دوچرخه‌ای که در بازیهای آسیایی به او داده بودند. هفته پیش که «غلامحسین کوهی» به بیست دوچرخه‌سواری رفت تا یاز دیگر تمرین‌ها را آغاز کند به او پامخ دادند که برای گرفتن دوچرخه‌ها باید ده هزار تومان سفته بدهی که اگر کم شد یا دزد آنرا برد، پولش را از تو بگیریم. «کوهی» که هنوز همان روحیه صاف و صادق روستایی را حفظ کرده خندید و گفت: مگر با این دوچرخه می‌خواهم مسافر-کشی کنم. من قهرمان ملی‌ام و دوچرخه را هم دو سال پیش بمن دادند تا تمرین کنم و برای کشورم افتخار بیآورم. سفته ده هزار تومانی دیگر چه صیغه‌ایست؟ اصلا این دوچه‌ها بیشتر از ۴ تا ۵ هزار تومان نمی‌ارزد. چرا من ده هزار تومان سفته بدهم؟



تنها زن عضو گروه  
از نیمه راه به تهران بازگشت

## کوهنوردان ایران در راه «گاشر بروم»

این روزها سه گروه کوهنوردی در زاین، یوگسلاوی و ایران تلاشی می‌کنند تا خود را به قله گاشر بروم با ارتفاع ۸۵۶۸ متر برسانند. گروه کوهنوردان ایران را هفت مرد و یک زن تشکیل میداد که بدنیاال مشکلاتی که در امر صعود پیش آمد هفته پیش خانم «شپلا رئیسی» تنها عضو زن این گروه از نیمه راه صعود مراجعت داده شد و به تهران بازگشت. «احمد سالکی» سرپرست کوهنوردان در نامه‌ای که برای ما فرستاده نوشته است از دهکده «اسکوک» که آخرین دهکده سر راه ماست گذشته‌ایم و باید ده روز نیز پیاده‌روی کنیم تا به پارک‌گاه اصلی برسیم. زاینی‌ها که راهی قله K2 دومین قله دنیا بودند طبق گزارش‌های رسیده در نزدیکی‌های قله هستند یوگسلاوها نیز برای صعود به گاشر بروم از خط‌الرأس میانی آخرین پارک‌گاه خود را در ارتفاع ۷۲۵۰ متری زده‌اند تلفات در این منطقه زیاد است. سرپرست یک گروه انگلیسی در اترسقوط به شکاف یخی جان خود را از دست داد با وجود همه کارشکنی-هایی که فدراسیون کوهنوردی ایران برای ما ایجاد کرد، همچنان با دشواری براه خود ادامه می‌دهیم و مصمم به صعود به گاشر بروم هستیم باید نشان بدهیم که جوان ایرانی روی پای خود و با بودجه خود نیز میتواند بکارهای بزرگ دست بزند. این قسمتی از نامه «احمد سالکی» بود. خانم شپلا رئیسی که به همراه شوهرش در این صعود شرکت کرده بود نیز هفته پیش به تهران بازگشت و از دشواریهای صعود و دشواریهای عبور از پاکستان و افغانستان گفت که بعدا مفصل می‌آوریم.

«ولتر» و

«هالر»

روزی ولتر شاعر و نویسنده معروف فرانسوی از یکنفر که بملاقات او آمده بود پرسید:  
- از پیش که آمده‌ای؟  
آن شخصی جواب داد:  
- از نزد آقای هالر می‌آیم ولتر گفت:  
- آقای هالر مرد بزرگست، شاعری توانا و طبیعی‌دانی زبردست و فیلسوف و نابغه‌ایست که تقریباً از همه چیز آگاه است  
آن شخص گفت:  
- اینکه شما میفرمائید خیلی عجیب است، زیرا عقیده آقای هالر درباره‌ی شما اینطور نیست ولتر در پاسخ گفت:  
- آه شاید ما هر دو در اشتباه هستیم.

حاضر جوابی شاعر

میرزا علی اصغر خان اتابک ملقب به امین‌السلطان و آخرین صدر اعظم ناصرالدین‌شاه که در دوره مظفرالدین‌شاه و محمدعلی میرزا نیز به صدارت رسید و سرانجام بدست یکی از مجاهدین در آستانه مجلس شورایی کشته شد، علاوه بر کار سیاست از ذوق ادبی و حسن خط هم برخوردار بود، چنانکه اوقات فراغت خود را با شعر، و اهل دل و هنرمندان میگذرانید، یکروز در انجمنی شعری از ساخته‌های خودش را با این مطلع شروع کرد بخواندن.  
من گویم که من سخندانم بلکه در قالب سخن جانم نیستم ریزه خوار خوان کسی کاینات است جمله مهمانم شاعری که تازه از ولایت

آمده بود و در آن جمع حاضر بود بلافاصله گفت

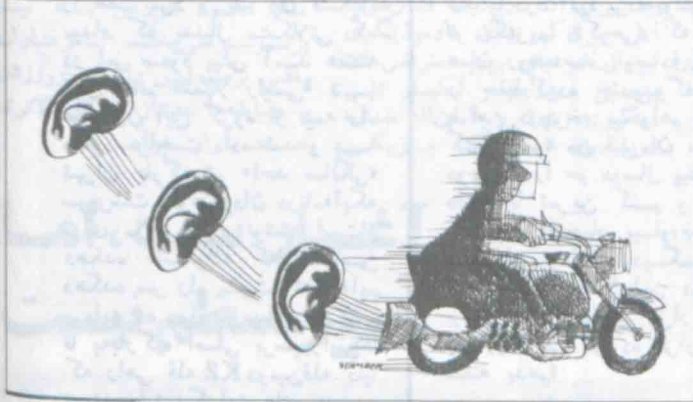
- جناب صدراعظم! یکی از جمله کاینات من خانه میزبان نمیدانم اتابک از موقع شناسی و حاضر جوابی شاعرناشناس فوق‌العاده خوشحال شد و صدای خنده از حاضران در مجلس برخاست و اتابک او و سایرین را به ضیافت مفصلی در خانه دعوت کرد.

این بچه‌ها...

پسر بچه‌ای در کتاب درسی خود خوانده بود که از هر سه نفر بچه‌ای که در دنیا، به دنیا می‌آید یکی‌شان چینی است. یکروز وقتی به خانه رسید خواهر کوچکش بهش خبر داد که صاحب یک برادر تازه شده‌اند. پسر بچه دوان دوان رفت کنار تخت خواب مادرش و با سماجت کودکانه‌ای ازش پرسید:  
- راستی مامان، ترا خدا راست بگو، این بچه‌مان چینی به مگه نه؟!

قضیه‌ها...

- پول، با زبانی صحبت میکند که تمام دنیا با آن زبان آشنا هستند!
- «افرا - پین - درام نویس انگلیسی» اولین مخترع در جهان بابا آدم بود که با اولین نگاه «عشق» را اختراع کرد - اختراعی که هنوز هم بزرگترین مجتمع خرچمال سازی دنیاست!
- نصیحت، عین سولفات دوسود است، به دیگران خوراندنش آسان و به خود خوراندنش ناگوار!
- بزرگترین احمق دنیا هنوز متولد نشده است!
- گناهانت را نزد خدا اعتراف کن، تا بر تو ببخشاید، گناهانت را نزد خلائق اعتراف کن تا غش‌غش به ریشت بخندند!
- سنگ، تنها موجودی است که تو را براستی بیش از خودش دوست دارد!
- «یوش بی‌لینگر هنرپیشه آمریکائی»
- اگر ما مردم آنچه را که پشت سر همدیگر میگوئیم، رودرروی همدیگر می‌گفتیم جامعه انسانی از هم پاشیده بود.
- «هونوره دو بالزاک»
- آدمهای خوب جوان می‌میرند، چون تا آخر عمر خوب ماندن زندگی پرمحتنی است!
- هنرمند، کسی را گویند که وقتی می‌بیند سخنران جلسه درباره او تعریف و تمجید نمیکند به بقیه حرف‌هایش گوش نمیدهد.
- «مارلون براندو»
- شوهرها مثل تخم مرغند، هرچه بیشتر بجوشانیدشان بیشتر سفت میشوند!
- «آگاتا کریستی رمان نویس انگلیسی»
- شادرونی، یعنی حفظ دائمی حالت فریب خوردگی!
- بنظر من بزرگترین مخترع کسی است که خوردن و نوشیدن را اختراع کرد!
- طنز، نوعی آینه است که در آن صورت همه کس دیده میشود جز، صورت بکاربرنده‌اش!
- «جانانان سوویفت خالق کتاب گولبور»
- وینستون چرچیل، در مجلسی با لحن انتقادآمیزی سخنرانی میکرد، خانم جافتاده‌ای صدایش را به اعتراض بلند کرد:  
«من اگر همسر تو بودم زهر بخوردت میدادم»  
و چرچیل بدون تأمل جواب داد:  
«و من اگر شوهر تو بودم، بلافاصله آن را قورت میدادم»



● خوش صداترین «آهنگ» روز

نکته

اگر در مجلسی اتفاقاً کنار دست یک آدم اخمو و گسل‌کننده نشستید، ابتدا ناراحت نشوید - بجای ناراحت شدن بخود بگوئید: آگه این بابا توانسته یک عمر خودشو اینجوری تحمل کنه، منم میتونم این یکی دو ساعت تحملش بکنم!

گداهای امروزی

گدائی از محل همیشگی خود به نقطه دیگری نقل مکان کرده بود، گدای این محل که از پیدا شدن سرورگله یک رقیب تازه سخت ناراحت شده بود یخه‌اش را گرفت و گفت:  
- ببینم عمو، مگر تو جات تا حالا نشی میدون توپخونه نبود؟ گدای تازه‌وارد بادی به

غیب انداخت و گفت:  
- چرا، ولی اونجا را بعنوان چشم روشنی عروسی، بخشیدم به پسر!

راهنمای جلب توریست

توریست پولداری وارد یکی از دهکده‌های بیلاقی یونان شد و از یک مرد رهگذر پرسید:  
«ببینم آقا، راستش را بگو، آب و هوای این دهکده سالم است یا نه؟»  
رهگذر، که خود یکی از روستاییان اتاق اجاره بده آن دهکده بود، با چرب‌زبانی جواب داد:  
«اختیار دارین آقا، آب و هوای دهکده ما بقدری سالمه که تا حالا هیچکس در اینجا نمرده بطوریکه همین چند روز پیش برای افتتاح کردن گورستان دهکده، مجبور شدیم یکنفر را سر ببریم»



## خاصیت نوشابه‌های «کولا» دار

دو مرد روستائی که برای اولین بار به شهر میرفتند، برای اولین دفعه در عمر، سوار ترن شدند. در راهرو قطار متوجه شدند که بوفه‌دار ترن هر چند وقت یکبار با يك سطل مملو از نوشابه‌های سیاه رنگ وارد کوبه‌ها میشود و مسافران آن نوشابه را می‌خرند و سر می‌کشند. یکی از آن دو روستائی به رفیقش گفت: «رفیق ایندفعه که یارو اومد یکی بخریم ببینیم چه مزه‌ای میده؟» دومی قبول کرد و قرار شد محض امتحان یکی از آندو نفر پیشقدم شود، اگر خوشمزه از آب درآمد آن یکی هم بخرد و گرنه که هیچ. سروکله بوفه‌چی پیدا شد و طبق قرارداد یکی از آنها يك نوشابه خرید و بسم‌الله‌گویان برد بطرف دهانش که درست در همان لحظه ترن، یکمرتبه وارد یکی از تونل‌های تاریک سر راه شد. روستائی دیگر پرسید: «مزه‌اش چطوره رفیق؟» و روستائی آزمایش‌کننده جواب داد:

«خیلی خوبه، ولی بعضی اینکه ببری جلو دهنت چشات تار میشه!»

## ایزابل ادیانی بر روی جلد «تایم»!



این روزها، در محافل سینمایی هالیوود، گفتگوها درباره ایزابل زیبا و چشمان جذاب و جادویی‌اش دور میزند، بطوریکه مجله مشهور و پرتیراژ آمریکائی «تایم» روی جلد شماره گذشته‌اش را به این هنرمند فرانسوی که میخواهد بیش از يك ستاره فرانسوی در سینمای فرانسه باشد. اختصاص داده است.

«فرانسوا تروفو» کارگردان برجسته سینما و سازنده فیلم مشهور «فارنهایت ۴۵۱» درباره این ستاره دوست‌داشتنی که میخواهد ایفاگر نقش فیلم بعدیش «داستان آدل» باشد، گفته است: «ایزابل برای سینمای آمریکا ساخته شده است، سینمای فرانسه برای او بسیار حقیر است.» در اینجا یکی دو عکس از ایزابل ادیانی را که مجله «تایم» بچاپ رسانده است، مشاهده میکنید و پیشاپیش بگوئیم که این ستاره بزودی یکی از سوپرستاره‌های مورد علاقه جوانان جهان خواهد شد.

## ایزابل در کنار کارگردان نامدار، فرانسوا تروفو: مشاوره برای همکاری

● برای دفع زوائد حیوانات دست‌آموز مثل، سگ، گربه و غیره از محیط خانه و کوجهیج دستیاری بهتر از يك تشریه بت و بهن نیست!

### در مشکلات ترافیک



● در برف و یخبندان زمستان وقتی که از دست لاستیک‌های یخ‌شکن هم کاری ساخته نیست پهن کردن چندتا روزنامه و مجله حلال مشکلات است!

## تاج محل و معمار ایرانی

تاج‌محل یکی از زیبا ترین بناهای جهان است، این بنای زیبا در «آگرا» قرار دارد، «آگرا» یکی از شهرهای هند است و روزگاری پایتخت پادشاهان هند بوده است.

تاج محل بدستور یکی از پادشاهان هند بنام «شاه جهان» در حدود سیصد سال پیش ساخته شد شاه جهان پادشاه هندهمسری داشت بنام «ممتاز محل» وقتی که ممتاز محل چهاردهمین فرزند خود را دنیا آورد، مرد. چون شاه جهان همسر خود را خیلی دوست میداشت تصمیم گرفت بنای یادبودی برای همسرش ممتاز محل بسازد و برای ساختن این بنا، بزرگترین و معروفترین و هنرمندترین معماران آن روز آسیا را دعوت کرد، در میان این معماران مردی بود ایرانی بنام استادعلی شیرازی که شاه جهان از هنر او بسیار خوشش آمد و کار ساختن بنا را باو سپرد. برای ساختن این بنا بیش از بیست هزار کارگر بمدت بیست و دو سال کار کردند، همه این بنا از سنگ مرمر سفیداست و هزاران سنگ قیمتی در دیوارهای آن بکار رفته است. تصویر بنا وقتی در آب استخر بزرگی که در جلو بنا قرار دارد می‌افتد، زیبایی‌اش را چند برابر میکند. در این بنای زیبا ممتاز محل و شوهرش شاه جهان مدفون هستند.

## مطبوعات خدمتگذار

### بی‌رقیب!

میگویند با پیدایش و پیشرفت رادیو و تلویزیون روزنامه و مجلات و نشریات خاصیت خود را از دست داده. ما در اینجا با عکس و تفصیلات ثابت میکنیم که هرکس این را گفته بیخود گفته و مطبوعات و نشریات مزایای دارند که رادیو و تلویزیون هرگز خواش را هم نمیتوانند ببینند - تماشا کنید...

### در تعلیم و تربیت



● وقتی بچه نافرمانی میکند يك روزنامه لوله‌شده گذشته از اینکه پدر صاب بچه را در میاورد هیچگونه آثار ضرب و جرح هم باقی نمیگذارد!

### در مسائل بهداشتی



● وقتی مگس و حشرات دیگر هجوم بیاورند و از دست امشی کاری برنید يك روزنامه یا مجله تا کرده يك حربه ابده‌آل است!

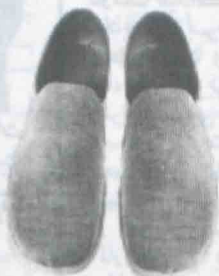
### حفظ محیط زیست



# نادر



## کفش کتانی مخصوص راه پیمائی



**Nader**

ARTICLE: 5464-3776  
SIZE: 40-45

مدل نادر

آرتیکل: ۵۲۶۴-۳۷۷۶

اندازه: ۴۰-۴۵



### کفش های

مسئول راحتی پای شماست

نزدیک به یک قرن است که

# یاماها

◆◆ قصه عشق و زندگی میسرایید

● پیانوی یاماها در رنگ ها و مدل های گوناگون

● ارگ الکترونیک یاماها با سیستم ریتم اتوماتیک



 **YAMAHA**  
SINCE 1857



نماینده انحصاری در ایران  
شرکت بازرگانی زره با مسئولیت محدود  
سعدی جنوبی ساختمان تقی نیا جنب بانک ملی ایران

فروشگاه و نمایشگاه ایران یاماها تخت طاوس نزدیک چهارراه روزولت تلفن ۸۴۹۰۴۰

پیکره‌ها هرگز به دئودرانت احتیاج ندارند



ولی هر انسانی باید طراوت و تازگی خود را حفظ کند

بعد از هر بار استحمام یا شستن زیر بغل خود تیدورا اسپری کنید - تا ۲۴ ساعت  
از بوی عرق بدن جلوگیری میشود، طراوت و تازگی شما حفظ میشود



طراوت و تازگی در تمام روز با تیدورا  
دئودرانت تیدورا در سه عطر دلپذیر و متفاوت

**TEDORA DEODORANT**

